



آموزگار نسل انقلاب

شرح آثار و احوال شهید دکتر محمدجواد باهنر

تهیه و تنظیم: مهدی پروین زاد

گفتگو با:

حجت الاسلام والمسلمین سید محمود دعائی

استاد محمدجواد حجتی کرمانی

دکتر ناصر باهنر



سخن گفتن از شهیدان، به ویژه شهیدان عرصه قلم و اندیشه، جرات و جسارتی چون شهیدان می خواهد و ما که از این هر دو بی بهره ایم، چگونه می توانیم حق شهیدان را ادا کنیم؟ چنین بود که در تدارک ویژه نامه ای برای شهید باهنر، «سردار دژ گشای اهل قلم»، به دیدار فرزند آن شهید، دکتر ناصر باهنر رفتم تا با راهنمایی او که پانزده سال از پربارترین سال های عمر پدر را در کنار او بوده و نگاه در نگاه او، غم ها و شادی ها، بیم ها و امیدها را زیسته است، همراهاتمان را در این مسیر بیایم. به لطف او بود که دعوت از چهره هایی چون حجت الاسلام حجتی کرمانی حجت الاسلام دعائی و دکتر ایرج شگرف نهمی، صورت انجام پذیرفت و پس از آن، در ادامه راه، همراهان دیگری چون استاد طاهره صفارزاده، جناب حسین شریعتمداری، جناب محمد محسنی نیا و استاد مهدی کلهر را یافتیم، و هم در این گفت و گوها بود که در یافتیم یاد کرد شهیدان عرصه قلم و اندیشه، تنها ذکر سجایای اخلاقی و فردی آنها نیست، بلکه جست و جو در بخشی از هویت و تاریخ ماست. چنین است که یاد کرد شهید باهنر، در مفهومی دیگر، بازخوانی پرونده مبارزه فرهنگی یک نسل نیز هست؛ نسلی که به لطف حضرت حق، با پیروی از ولی زمان، فلک را سقف بشکافت و طرحی نو در انداخت.

یقین داریم که در فرصتی بیشتر می توانستیم ضمن گفت و گو با دیگر یاران و همقدمان شهید باهنر، درک روشن تری از زمینه فکری و زمانه شهید باهنر و نقش سترگ او در تاریخ فکر و فرهنگ دینی معاصر کشورمان پیدا کنیم. هنوز خاطرات بسیاری از شهید باهنر در ذهن استاد حجتی باقی است که فرصت ضبط آنها را نیافتیم، اما استاد وعده داده اند در فرصتی دیگر باز هم بر ایمان از شهید باهنر بگویند و سخن آخر:

گفت و گوهای چهارگانه با هشت تن از دوستان و نزدیکان شهید باهنر، گرچه رنجی شیرین در جانمان نهاد، اما این همه، پیش رنج سی ساله ای که شهید باهنر در راه اعتلای اندیشه اسلامی در ایران کشید، تنها قطره ای از دریاست.



حجت الاسلام والمسلمین سید محمود دعائی در سال ۱۳۲۰ از پدری یزدی و مادری کرمانی به دنیا آمد. ایام کودکی و نوجوانی او توأم با رنج و محرومیت و کار طاقت فرسای والده در کرمان سپری شد و همانجا به دبستان و دبیرستان رفت. او در سالهای تحصیل در دبیرستان به تشویق مادر و تنی چند از متدینین وارسته و برای یافتن پاسخ پرسش های بسیاری که در ذهن داشت، دبیرستان را ترک گفت و به سلک طلاب علوم دینی درآمد. پدرش که روحانی و مقیم یزد بود و از چهار سالگی فرزندش را ترک گفته بود، با طلبه شدن او مخالف بود و ترجیح می داد که فرزندش به تحصیلات جدید ادامه دهد. به همین دلیل، سید محمود جوان کوشید تا برای جلب رضایت پدر، همزمان با تحصیل حوزوی، کاری نیز برای خود دست و پا کند و رضایت پدر را برای درس تمام وقت و رسمی در حوزه به دست آورد. چنین بود که سید محمود جوان دروس حوزوی را تا اواخر شرح لمعه در مدرسه معصومیه کرمان ادامه داد. در جریان وقایع ۱۵ خرداد، حجت الاسلام دعائی در کرمان بود، اما همان زمان نیز تحت رهبری روحانیون مبارزی چون حجت الاسلام حجتی کرمانی و دیگران به فعالیت های سیاسی و مبارزه با رژیم پهلوی مشغول بود و به همین جهت یازده بار توسط ساواک کرمان به صورت کوتاه مدت دستگیر شد. هنگامی که حجت الاسلام دعائی پس از وقایع ۱۵ خرداد برای ادامه تحصیل به قم رفت، امام خمینی (ره) در زندان بود. با آزادی امام

تحصیلاتشان را شروع کردند، باهم ورود به حوزه را انتخاب کردند و در بسیاری از صفت ها مشترک بودند. این شخصیت، جناب آقای محمد جواد حجتی کرمانی است. متنها جو زمان بعداً هر کدام را به طرفی سوق داد.

کشیان: باپوزش از این که کلامتان را قطع می کنیم، اگر ممکن است همین جا درباره مسیر بعدیشان هم توضیح بفرمایید.

حجت الاسلام دعائی: مرحوم باهنر این توفیق را پیدا کردند که به تهران بیایند و ادامه تحصیل بدهند، اما جناب آقای حجتی به دلیل گرفتاری هایی که بعد از مرحوم پدرشان برای مخارج خانواده و مسایل شخصی داشتند، مدت بیشتری در کرمان ماندند و بعد هم گرفتاری های مبارزاتی بود که زندان های ۵ ساله و ۱۰ ساله را به دنبال داشت که ایشان را از صحنه اجتماع دور کرده بود. من خاطر هست وقتی می خواستیم ویژه نامه ای برای شهید باهنر در اطلاعات منتشر کنیم، خدمت جناب آقای حجتی رفتم و گفتم: شما «جوادین» یادتان هست؟ یک حالت خاصی به ایشان دست داد، چون در ایامی که در مجلس بودیم، در تقسیم بندی هایی که می شد، تلقی نوعی فازبندی سیاسی شده بود و در واکنش بیرونی مجلس این طور تلقی می شد که آقای حجتی و آقای باهنر هر کدام در یک فاز متفاوتی هستند. اما درست نبود و حقیقت نداشت. به هر حال، آن یادآوری بنده، آقای حجتی را تکاوت داد و مقاله ای نوشتند و زندگی سراسر آموزنده و نورانی مرحوم باهنر را با قلم رسا و زیبایشان بیان کردند. من پیشنهاد این است که اگر اجازه بدهید، مسایل خانوادگی و شروع طلبگی و دوره نوجوانی شهید باهنر را از آقای حجتی، همتای ایشان بپرسم. البته من به هر حال امثال امر شما را می کنم.

حجت الاسلام دعائی: در زمان رضاخان بساط روحانیت را برچیدند. مدارس علمیه را اوقاف تغییر کاربری داده بود و حتی مدرسه معصومیه کرمان را مرکز نگهداری از سالمندانی کرده بودند، که ناراحتی روانی داشتند!

علم و اندیشه صحبت شود و در قسمت دیگر، از فعالیت های شهید باهنر در شرایط پس از پیروزی انقلاب تا زمان شهادتشان، صحبت داشته باشیم. به همین جهت لژ جناب دعائی تقاضا می کنیم بحث را از شخصیت اجتماعی شهید باهنر آغاز کنند.

حجت الاسلام دعائی: بسم الله الرحمن الرحیم. من ضمن تشکر از ابتکار شما و دیگر دوستان کیهان فرهنگی که بنا را بر معرفی و تجلیل از این شهید گذاشته اید، در تقسیم بندی شما، یک پیشنهاد اصلاحی دارم، اما ابتدا مقدمه ای را عرض می کنم؛ خاطر هست در دوران طلبگی در کرمان، وقتی می خواستیم برای خودمان الگویی از میان چهره های برجسته و شاخص آنجا انتخاب کنیم، به سراغ شخصیت هایی مثل شهید باهنر می رفتیم. برای من اسم محمد جواد باهنر در کرمان مترادف با نام بزرگوار دیگری است که در بین روحانیت کرمان به «جوادین» معروف بودند. دو جوانی که باهم

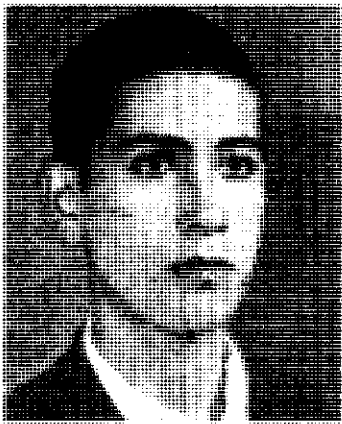
کشیان: با تشکر از عزیزانی که ما را بر سر سفره شهیدی بزرگوار و فرهنگی، میهمان کرده اند تا با بیان خاطراتی از آن عزیز، برکات شهید را ابتدا در این مجلس و سپس در گستره ای وسیع تر جاری کنند، تشکر مجددی نیز داریم از حجج اسلام آقایان محمد جواد حجتی کرمانی و سید محمود دعائی و همچنین جناب آقای دکتر ناصر باهنر، فرزند گرامی شهید دکتر باهنر که دعوت ما را برای گفت و گو درباره زندگی و آثار شهید محمد جواد باهنر اجابت کرده اند. ذکر شهید در کیهان فرهنگی، استفاده از فتوحاتی است که شهید نصیب ما می کند. با امید به بهره مندی از این فتوحات، در آغاز سخن، تثار روح شهید دکتر محمد جواد باهنر، حمد و سوره ای می خوانیم...

قرار بود در این جلسه جناب آقای دکتر شگرف نخعی هم حضور داشته باشند، اما هنوز نیامده اند. ما بحث مان را تا آمدن ایشان با حضور آقایان ادامه می دهیم.

خوشبختانه دوستانی که در خدمتشان هستیم از شخصیت های فرهنگی و رسانه ای هستند و سخن، بر وفق موضوع و نیاز مخاطب می گویند و از این نظر، کار ما راحت است و خیلی نیاز نیست که با سوالات پی در پی کلام دوستان را قطع کنیم. از نظر تقسیم موضوع، پیشنهاد می کنیم ابتدا از محیط، شخصیت ها و شرایط اقتصادی- اجتماعی خاصی که بر شهید باهنر تأثیر داشته، بحث کنیم و بعد، از شرایط حوزه و دانشگاه و فعالیت های ایشان در این دو کانون

از زندان، دعایی به ملاقات ایشان رفت و از آن پس نیز همچنان به مبارزه خود با رژیم پهلوی ادامه داد. وی در انتشار نشریه سیاسی «بعثت» و «انتقام» و توزیع آن نقشی موثر داشت و در ابتکار تشکیل هسته های هفتگی طلاب و تهیه اخبار و اطلاعات و نیز پخش اعلامیه ها و سرویس دهی به هسته های مختلف، فعال و کوشا بود. فعالیت های حجت الاسلام دعائی در قم موجب حساسیت شدید ساواک نسبت به وی شد و چنین بود که با صلاحدید دوستان برای ادامه مبارزه در عرصه های دیگر، ملاقات با حضرت امام (ره) و زیارت اعتبار مقدسه به نجف رفت و همان جا ضمن ادامه فعالیت های سیاسی، به تحصیلات حوزوی خود (خارج فقه و اصول) ادامه داد. وی سخنگوی روحانیت مبارز و رابط انجمن های اسلامی خارج از کشور بود. حجت الاسلام دعائی در عراق به پیشنهاد شهید مصطفی خمینی به اجرای برنامه «نهضت روحانیون در ایران» از رادیو بغداد پرداخت و طی هفت سال صدای اعتراض روحانیون و ملت ستمدیده و مبارز ایران را از آن طریق به گوش همگان رسانید. حجت الاسلام دعائی پس از ۱۱ سال مبارزه و دوری از وطن، سرانجام با اوج گیری انقلاب اسلامی، همراه با حضرت امام (ره) و دیگر یاران، با پرواز انقلاب به ایران آمد و مبارزه خویش را در عرصه های دیگر همچنان ادامه داد. وی پس از پیروزی انقلاب، مسوولیت های زیر را به عهده داشته است: سفیر جمهوری اسلامی ایران در عراق (قبل از جنگ)، عضو هیات امنای دانشگاه های جنوب کشور، عضو فعال کمیسیون سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی و نماینده مردم تهران در شش دوره مجلس شورای اسلامی. حجت الاسلام دعائی از سال ۱۳۵۹ تاکنون، علاوه بر نمایندگی ولی فقیه، سرپرستی روزنامه اطلاعات را بر عهده دارد.

اطراف کرمان از روستاها و شهرهای دیگر کرمان وارد حوزه شدند.



شهید باهنر در سن ۱۴ سالگی

کتابخانه: اختلاف سطح علمی طلاب و شهری و روستایی بودن آنها و رجحانی که به هر حال بعضی بر بعضی داشتند، تفاوتی در سطح آموزش ایجاد نمی کرد؟

حجت الاسلام دعائی: نمی شود گفت که بعضی بر برخی رجحان داشتند، ولی یک واقعیت این بود که طلاب کرمانی یک موقعیتی داشتند و طلابی که از اطراف شهر می آمدند، به نوعی با محیط بیگانه بودند و فاصله داشتند، در حالی که طلاب کرمانی امتیازشان این بود که منزلی داشتند.

و کمتر در مدرسه بودند و در ضمن آشنایی بیشتری با محیط کرمان داشتند.

امتیاز دیگر طلاب کرمانی این بود که چون تحصیلات دبیرستانی داشتند، این گونه تلقی می شد که آنها یک نوع فداکاری کرده اند که به حوزه آمده اند. من هم که کرمانی بودم و از دبیرستان به حوزه آمده بودم، در نتیجه یک موقعیتی در مدرسه داشتم. خودم شایستگی آن را نداشتم، ولی تلقی ذهنی دوستان این

*** حجت الاسلام دعائی: اولین مقاله نشریه «بعثت» را شهید باهنر با عنوان «بعثت همگانی» نوشتند. ویرایش و تصویب نهایی مطالب با مرحوم باهنر بود. ایشان در عین حال، کمترین حضور فیزیکی را در جمع داشتند.**

حجت الاسلام دعائی: بنده از نسل سوم بودم و نسل پس از آن دوران که خیلی هایشان به قم رفتند، کسانی مثل آقای سید ابوالقاسم موسوی، مرحوم آقای روحانی که به شیعه زاده معروف بودند و بعد فامیلی روحانی را انتخاب کردند و خیلی هایشان افراد برجسته ای شدند. خود آقای صالحی، علی رغم توانمندی های بالای علمی و دینی، کار آموزش را از ابتدا شروع کردند، از «امثله»، و طلبه ها را رشد دادند و آنها را به شایستگی بالا آوردند و پایه یک حوزه علمیه نوین و متین را گذاشتند.

البته اساسشان بر تقوا بود و خوشبختانه هنوز هم این حوزه پابرجاست و حوزه ای مطرح است.

کتابخانه: با توجه به صحبت هایی که فرمودید به نظر می رسد که نسل اول طلبه های کرمانی در مدرسه معصومیه، همه ساکن شهر کرمان بودند، همین طور است؟
حجت الاسلام دعائی: بله، طلاب نسل اول از خود کرمان بودند ولی بعد از آن، طلاب زیادی از

کتابخانه: از لطف شما سپاسگزاریم، پیشنهاد خوبی است، اما چون بحث را با شما آغاز کرده ایم، لطفاً در ادامه صحبت هایتان از نقش روحانیت کرمان در احیاء حوزه علمیه آن شهر که محل تربیت اولیه شهید باهنر هم بوده، بحث را دنبال بفرمایید.

حجت الاسلام دعائی: مرحوم باهنر از نسل اول روحانیتی بود که در کرمان به همت مرحوم آیت الله صالحی پرورده شدند. می دانید که در زمان رضاخان بساط روحانیت را برچیدند.

مدارس علمیه را اوقاف تغییر کاربری داده بود و حتی مدرسه علمیه معصومیه کرمان را، مرکز نگهداری از سالمندانی کرده بودند که ناراحتی روانی داشتند! بعد از شهریور ۲۰ که تحولی در کشور صورت گرفت. مرحوم آقای صالحی که از همدوره های مرحوم امام (ره) بودند، به همت تنی چند از دوستان جوان و فعال خودشان در کرمان، بنای تأسیس حوزه را گذاشتند و علی رغم این که خودشان از مدرسین بزرگ حوزه در قم و مجتهد مسلم بودند، کار را از ابتدا شروع کردند، یعنی تعدادی از علاقه مندان جوان و با استعداد و شاخص را از خانواده های متدین پذیرش کردند و نسل اول روحانیت کرمان را سامان دادند.

کتابخانه: از افراد شاخص نسل اول روحانیون کرمان، اسم چه کسانی در خاطرتان مانده است؟

حجت الاسلام دعائی: خوب، به جز شهید باهنر و آقای حجتی، اخوان موحدی های کرمانی، آقایان مهدوی ها کرمانی و شخصیت های دیگر که حالا حافظه من یاری نمی کند همه را اسم ببرم، شاید آقای حجتی بهتر بیان کنند.

کتابخانه: شما از نسل دوم این حوزه بودید؟



حجت الاسلام والمسلمین محمد جواد حجتی کرمانی در سال ۱۳۱۱ در کرمان در خانواده‌ای روحانی متولد شد و همین امر موجب گرایش وی به علوم دینی و سپس تحصیل در این رشته شد.

فعالیت‌های سیاسی حجت الاسلام حجتی از همسویی با فداییان اسلام و حضور در وقایع سال‌های ۲۹ تا ۳۲ آغاز شد و بعدها با شروع نهضت امام خمینی (ره) در سال ۱۳۴۲ این فعالیت‌ها فزونی گرفت. حجت الاسلام حجتی از بنیانگذاران حزب ملل اسلامی بود و به همین دلیل بارها دستگیر، زندانی و تبعید شد. وی ۱۴ سال از دو دهه چهل و پنجاه را در تبعید زندان‌های رژیم پهلوی گذراند. پس از پیروزی انقلاب، حجت الاسلام حجتی به نمایندگی از سوی مردم تهران به نمایندگی مجلس شورای اسلامی و همچنین به عضویت در مجلس خبرگان انتخاب شد.

وی در دوران ریاست جمهوری رهبر معظم انقلاب، مشاور فرهنگی بود و هم‌اکنون به مطالعه، تحقیق و نگارش مشغول است. حجت الاسلام حجتی عضو هیات علمی دایرة المعارف بزرگ اسلامی و صاحب چندین اثر ترجمه و تالیف از جمله: ترجمه چندین جلد از تفسیر «المیزان» و نیز تالیف کتابهای جلوه مسیح و مرزهای ایدئولوژیک است.

را نشان می‌داد.

کتابخوان: جناب دعائی! آشنایی شما با شهید باهنر از کجا آغاز شد؟

حجت الاسلام دعائی: معمولاً شخصیت‌ها و طلبه‌هایی که از کرمان به قم رفته بودند، تابستان‌ها به کرمان برمی‌گشتند و دو ماه در آنجا می‌ماندند. خاطرات من از شهید باهنر از آن زمان آغاز شد. در اولین تابستانی که شهید باهنر وارد کرمان شدند، پایه یک نظم قابل ملاحظه‌ای را در حوزه گذاشتند؛ به تمام حجره‌ها سرزدند و با تک تک طلاب آشنا شدند. از وضع ظاهری حجره‌ها و از شیوه رفتاری بعضی از دوستان انتقادهایی کردند و در جلسه‌ای که داشتیم، گفتند: من به کمک شما آمده‌ام و قصد دارم که این محیط را یک محیط ممتاز و اسلام پسندی کنم. محیط مدرسه باید تمیز باشد، حجره‌ها باید نظم داشته باشند، سرو وضع ما طلبه‌ها باید طوری باشد که اگر کسی از بیرون ما را ملاحظه کند، فکر نکند ما بی‌مبالات یا بی‌توجه به وضع ظاهریمان هستیم. مسأله شیک پوشی نبود، مسأله

شروع کردند به تمیز کردن و بازچینی اتاق‌ها و بعد از یک هفته، مدرسه ما یک مدرسه لوکس و تمیز شد. طلاب هم بعد از آن، با یک سری تعهدات جدید نسبت به پوشش، اخلاق و رفتار و مسایلی که به هر حال مربوط به زیستن یک طلبه در یک محیط علمی است به مدرسه آمدند. از آن به بعد، فضا طوری شد که طلبه‌ها شائق شدند که روزنامه دیواری داشته باشند. من یادم هست که همان ایام دو روزنامه دیواری در مدرسه تأسیس شد. یکی روزنامه‌ای که آقای فهیم، سازماندهی می‌کرد و روزنامه‌ای دیگر هم که آقای محمد باقر حجتی که حالا از وکلای دادگستری هستند، آماده می‌کرد. البته دوستان طلبه هم کمک می‌کردند.

کتابخوان: اسامی این دو نشریه یادتان هست؟

حجت الاسلام دعائی: یکی از روزنامه‌ها اسمش «الی‌الله یارفاق» بود و دوستان همان زمان می‌گفتند: این مراسم طولانی است، اسم روزنامه باید خلاصه باشد. ابتکار دیگری که شهید باهنر آن سال در محیط

تمیز پوشیدن و منظم بودن مطرح بود.

کتابخوان: شهید باهنر، رهنمودها و نظریات خوبی ارائه داده بودند، رهنمودهایی که به نظر می‌رسد همیشه باید مطمح نظر حوزویان باشد.

حجت الاسلام دعائی: البته تنها در حد رهنمود و نظر هم نبود، بلکه خودشان صرف وقت کردند و آستین‌ها را بالا زدند و

علمی مدرسه و خارج از مدرسه برای مساجد داشت این بود که گفتند: باید مناسبت‌های مذهبی را زنده نگهداریم و بعد در مساجد مختلف کرمان - آن دسته از مساجدی که امام راتب و فعالیت مذهبی داشتند - جمعی از برجستگان و هیأت امناء و به هر حال، گردانندگان مساجد را شناسایی و دعوت کردند و گفتند: ما در سال چندین مناسبت اعیاد و وفیات و مناسبت‌های دیگر مذهبی داریم، شاید حدود ۳۰ مناسبت، و گفتند: ما این مناسبت‌ها را تقسیم‌بندی می‌کنیم و در هر مسجدی باید جشنی مناسب، زیبا و درخور برگزار بشود. پیشنهاد دیگرشان این بود که در هر مراسم، علاوه بر سخنران مسجد، یک فرد غیر معمم - حالا دانش‌آموز یا معلم - آنجا سخنرانی کند. آن موقع، کرمان هنوز موقعیت دانشگاهی برجسته‌ای پیدا نکرده بود و فرهنگیان آموزش و پرورش بیشتر مطرح بودند. البته دانش‌سرای مقدماتی هم بود. از این طرح، عده‌ای از معلمین و مسؤولان فرهنگی کرمان استقبال کردند. یادم هست در اولین اعلامیه‌ای هم که دادند این آیه شریفه به عنوان تیتراژ انتخاب شد: «من



يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب». شهید باهنر با این ابتکارها در یک شهر نه چندان فعال و در حال رشد، یک حرکتی را ایجاد کردند و از آن پس، مناسبت‌های مذهبی در کرمان خیلی زیبا و جذاب برگزار شد. به خاطر دارم که من هم جزو کمک‌کنندگان به گردانندگان مناسبت‌های مسجد بازار شاه کرمان بودم

و آنجا، چراغانی و تزئین بندی خوبی شد. فکر می کنم آن شب، تولد امام محمد باقر (ع) بود و خود شهید باهنر در مسجد سخنرانی کردند و علاوه بر ایشان، یک شخصیت فرهنگی دیگر هم سخنرانی کرد و این حرکت در محله های دیگر کرمان هم تکرار شد. یادم هست که جناب حجتی کرمانی هم در این زمینه فعال بودند. به هر حال، آشنایی بنده با شهید باهنر در کرمان بیشتر در این گونه مسایل بود، تا این که توفیق پیدا کردم و به قم مشرف شدم.

کشیان: ببخشید چه سالی به قم رفتید؟

حجت الاسلام دعائی: من بعد از جریان ۱۵ خرداد ۴۲ به قم رفتم. آن زمان حضرت امام (ع) در حصر بودند.

کشیان: لطفاً از حال و هوای اجتماعی -

سیاسی قم در آن سال ها هم بفرمایید.

حجت الاسلام دعائی: آن زمان شور و هیجان زیادی در حوزه بود و عمدتاً فضلا و برجستگان کرمانی مقیم قم میدان دار و صحنه گردان بسیاری از مبارزات بودند. جناب آقای هاشمی رفسنجانی آن زمان چهره و محور بودند. مرحوم آقای باهنر هم گرچه در تهران سکونت داشتند، ولی به هر حال ارتباطشان را با قم قطع نمی کردند و گاهی هفته ای یک مرتبه به قم می آمدند. آن موقع، طلاب کرمانی در مدرسه فیضیه قم برای خودشان کانونی داشتند. این کانون اتاقی بود به نام اتاق کرمانی ها؛ هر روز عصر طلاب پراکنده کرمانی در آن غرفه دور هم جمع می شدند و مسایل روز را مطرح می کردند و اطلاعاتی هم از شهرهای دیگر می گرفتند و به مشکلات هم رسیدگی می شد. من در آن کانون، بارها شهید باهنر را که از تهران به قم تشریف می آوردند، زیارت می کردم. هر وقت هم که ایشان به جلسه می آمدند، جلسه از یک جدیت و رسمیت خاصی برخوردار می شد.

کشیان: لطفاً دلایلش را بفرمایید.

حجت الاسلام دعائی: شهید باهنر، یک سری مباحث جدی و ضروری اجتماعی و سیاسی را مطرح می کردند، ضرورت هایی که طلاب باید به آن توجه می کردند. به هر حال حضور ایشان در آن جلسات، باعث پربار شدن جلسات می شد. در همان جلسات، شهید باهنر یکسری حرکات فرهنگی خیلی خوب را پایه گذاری کردند، از جمله راه اندازی نشریه ای به نام «مکتب تشیع».

کشیان: آن زمان «مکتب اسلام» هم در قم

منتشر می شد، چه ضرورتی باعث انتشار «مکتب تشیع» شد؟

حجت الاسلام دعائی: درست است، آن زمان «مکتب اسلام» در قم منتشر می شد، منتها با گرایشاتی که بیشتر به جنبه های پرهیز از تندروی مبارزاتی معطوف بود. به همین دلیل، آقایان انتشار سالنامه

کسانی بودند؟

حجت الاسلام دعائی: یکی خود شهید باهنر، یکی مرحوم ربانی شیرازی، حضرت آیت الله خامنه ای، آقای هاشمی رفسنجانی، حضرت آیت الله مصباح یزدی، مرحوم علی حجتی کرمانی و آقای سیدهادی خسروشاهی. اینها کسانی بودند که برای انتشار یک نشریه مخفی حوزوی به نام «بعثت» برنامه ریزی کردند و چون بنده با تایپ و پلی کپی و مسایلی از این قبیل آشنا بودم مرا هم برای کارهای فنی نشریه انتخاب کردند. به هر حال نیروی پیاده نظامی بودم در خدمت دوستان. هر ماه هم جلسه ای برای کارهای نشریه داشتیم.

کشیان: جلسات نشریه معمولاً در کجا

تشکیل می شد؟

حجت الاسلام دعائی: جلسات گاهی در منزل مرحوم آقای ربانی شیرازی یا منزل آقای هاشمی رفسنجانی برگزار می شد، زمانی هم در تهران در منزل آقای دکتر باهنر؛ وسایل تکثیر را هم در منزل آقا شیخ رضا شریف گرگانی می گذاشتیم.

حجت الاسلام حجتی کرمانی: صفتی که در پدر شهید باهنر بارز بود، زهد، قناعت، مناعت طبع، بزرگواری و بی نیازی ذاتی بود. او واقعاً از همه کسانی که زندگی مرهقی داشتند، بی نیازتر بود.

مکتب تشیع را ضروری دانستند. البته این نشریه بعداً فصلنامه شد. من خاطر م هست که اولین مقاله مکتب تشیع را هم مرحوم باهنر نوشتند که یک نیاپش بود. **کشیان:** گویا مقالات شهید باهنر در آن زمان امضا نداشت.

حجت الاسلام دعائی: دقیقاً خاطر م نیست.

کشیان: «مکتب تشیع» مدت زیادی دوام

نیآورد. علت تعطیلی آن چه بود؟

حجت الاسلام دعائی: بله، مدت زیادی منتشر نشد، فکر می کنم یکی دو سال، شاید به خاطر مسایل مالی.

کشیان: نویسندگان مقالات سالنامه و

فصلنامه مکتب تشیع، چه کسانی بودند؟

حجت الاسلام دعائی: آنجا از آثار نویسندگان برجسته جهان اسلام استفاده می شد. مثلاً برای اولین بار مقالات اخوان زنجانی (آقا سید ابوالفضل و آقا رضا) را آنجا خواندیم. مقالات مرحوم مهندس بازرگان و مرحوم دکتر سحابی هم آنجا چاپ می شد. **کشیان:** جناب دعائی! حضرت تعالی در انتشار نشریه «بعثت» هم مشارکت داشتید. لطفاً درباره ضرورت انتشار این نشریه هم توضیح بفرمایید.

حجت الاسلام دعائی: همانطور که می دانید قیام پانزده خرداد پیام داشت و پیام آن باید به هر نحوی بود منتقل می شد. البته بخشی از آن پیام، به وسیله نشریات علنی مطرح می شد، اما بخش دیگری از پیام این قیام، پیامی بود که باید با شیوه و بیان دیگری عرضه می شد و بهای آن را هم باید می پرداختیم و آن نشریه ای بود که بتواند از گان مبارزات روحانیت انقلابی باشد. به همین دلیل بود که دوستان نشریه «بعثت» را پایه گذاری کردند.

کشیان: پایه گذاران نشریه «بعثت» چه



■ مدرسه معصومیه کرمان (۱۳۳۱) از راست به

چپ: شهید علی ابرائمش، محمد جواد مجتبی

کرمانی و شهید محمد جواد باهنر

کشیان: شهید باهنر چه نقشی در نشریه

«بعثت» داشتند، آیا مقاله یا مطلبی هم

برای نشریه می نوشتند؟

حجت الاسلام دعائی: بله، اولین مقاله نشریه بعثت را شهید باهنر با عنوان «بعثت همگانی» نوشتند. ایشان نقش مکمل و تعیین کننده ای در جلسات داشتند. البته هر کدام از دوستان، گوشه ای از کار را می گرفتند اما ویرایش و تصویب نهایی مطالب با مرحوم باهنر بود. ایشان در عین حال، کم ترین حضور فیزیکی را در جمع داشتند. به هر حال، این ارتباطات وجود داشت.

کشیان: برای چاپ و تکثیر نشریه مشکلی

نداشتید؟

حجت الاسلام دعائی: چرا، ما گاهی برای تکثیر مطالب در قم مشکل داشتیم و ناگزیر بودیم امکاناتی را در تهران در اختیار بگیریم. در آن شرایط، شهید



دکتر ناصر باهر فرزند شهید دکتر محمد جواد باهر در سال ۱۳۴۵ در تهران زاده شد. دوره ابتدایی را در دبستان علوی و دوره متوسطه را در دبیرستان نیکان به پایان برد. وی در سال ۱۳۷۱ به کسب دانشنامه کارشناسی ارشد در رشته معارف اسلامی و تبلیغ از دانشگاه امام صادق (ع) نایل آمد و ده سال بعد، در سال ۱۳۸۱ موفق به دریافت دکتری فرهنگ و ارتباطات از همان دانشگاه شد. دکتر ناصر باهر جدای از تدریس در دانشگاه، مدتی نیز به عنوان کارشناس برنامه ریزی و تألیف در سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی آموزش و پرورش خدمت کرد و سپس مسؤولیت های متعددی را در دانشگاه امام صادق (ع) و دانشکده صداوسیما به عهده گرفت. دکتر باهر هم اکنون مسؤول دانشکده فرهنگ و ارتباطات در دانشگاه امام صادق (ع) است.

نمونه اش را به مشهد می فرستادند و در مشهد هم تکثیر و توزیع می شد.

آقای فاکر نماینده محترم مجلس در دوره هفتم از کسانی بودند که به دستور و توصیه حضرت آیت الله خامنه ای، این نشریه را در مشهد تکثیر می کردند و توزیع هم سهمیه بندی می شد. سهمیه تهران را من از قم می آوردم. سهمیه شهرستان ها را هم در بسته های گز و سوهان و از این قبیل می گذاشتیم. برای شخصیت های برجسته و مبارز می فرستادیم. مثلاً برای آقای طاهری به اصفهان و برای آقای یثربی به کاشان می فرستادیم. در شیراز نشریه را برای آقای محلاتی یا آقا صدرالدین حائری شیرازی می فرستادیم.

اصفهان را آقای منتظری پوشش می داد و شیراز را آقای ربانی؛ سهمیه تهران را همانطور که گفتم خودم می آوردم و به دفتر آقای مهدوی کرمانی که آن موقع در میدان شوش بود، می سپردم.

کشیان: نشریه را برای شخصیت های دانشگاهی هم می فرستادید؟

حجت الاسلام دعائی: بله، برای مراکز حساس سهمیه گذاشته بودیم. خاطریم هست که آقای تراب حق شناس که بعداً از مجاهدین - منافقین - شد و آن موقع از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه بود، این کار را انجام می داد. یعنی به دفتر آقای مهدوی کرمانی می آمد و سهمیه دانشگاه را می برد. تراب حق شناس آن موقع از دانشجویانی بود که گرایشاتی به نهضت آزادی داشت و خیلی هم پرشور و فعال بود. سهمیه بازار را هم شخص دیگری می گرفت و توزیع می کرد.

کشیان: نشریه را با چه وسیله ای تکثیر می کردید؟

حجت الاسلام دعائی: مطالب را خودم تایپ و

«حجت الاسلام دعائی: در دوران طلبگی در کرمان، وقتی می خواستیم برای خودمان الگویی از میان چهره های برجسته و شاخص آنجا انتخاب کنیم، به سراغ شخصیت هایی مثل شهید باهر می رفتیم.»

شریعتمداری قانع و راضی باشند و در نتیجه برای جبران این نقیصه، دوستان به فکر انتشار نشریه دیگری افتادند که متناسب با روح مبارزاتی و انقلابی حوزه باشد و آن نشریه هم اسمش «انتقام» بود. این نشریه هم در کنار نشریه «بعثت» مخفیانه منتشر می شد و به نوعی مکمل آن بود. آیه تندی هم بالای نشریه بود: «انا من المجرمین منتقمون» نشریه انتقام خیلی متفاوت با مشی فرهنگی اواخر کار نشریه بعثت بود.

کشیان: انتشار نشریه «انتقام» چه مدت ادامه پیدا کرد و چند شماره از آن منتشر شد؟

حجت الاسلام دعائی: مدت انتشار نشریه انتقام را دقیقاً نمی دانم اما گویا ۸ شماره از آن منتشر شد. آقای حجتی و آقای خسروشاهی تمام شماره های آن را یکجا پس از انقلاب چاپ و منتشر کردند.

کشیان: تکثیر و توزیع نشریه «انتقام» در آن شرایط، چگونه صورت می گرفت؟

حجت الاسلام دعائی: این نشریه همانطور که گفتم، نشریه ای زیرزمینی بود و در قم تکثیر می شد.

باهر و سایل کار تکثیر را در تهران تدارک می دیدند و ما در تهران در منزل ایشان کارها را انجام می دادیم.

کشیان: مطالب نشریه «بعثت» را چه کسانی تهیه می کردند؟

حجت الاسلام دعائی: افراد مختلفی در تهیه مطالب به ما کمک می کردند. مثلاً خاطریم هست که مرحوم دکتر باهر یک بخشنامه فوق سری را از درون ارتش در رابطه با استخدام نیروهای جدید در ارتش گیر آورده بودند که بسیار مهم بود و در آن آمده بود که در آگهی های استخدامی ارتش نبایستی مذهب ذکر شود. یعنی لزومی نیست که افراد استخدامی، مسلمان باشند یا گرایش دینی داشته باشند. این بخشنامه خیلی سری بود، شهید باهر آن را به قم فرستاده بودند که هر چه سریع تر آن را به محضر حضرت امام برسانیم. خاطریم هست که نیمه شبی به در منزل امام رفتم و آن بخشنامه سری را به داخل منزل حضرت امام انداختم و وقتی مطمئن شدم کسی آن را برداشته، برگشتم.

کشیان: نشریه «بعثت» چه مدت منتشر می شد؟

حجت الاسلام دعائی: فکر می کنم انتشار بعثت ۱۷ ماه طول کشید و ۱۶ شماره هم منتشر شد اما اواخر کار، گروهی که نشریه را اداره می کردند اختلاف سلیقه پیدا کردند و همین اختلاف باعث شد که به اصطلاح امروز قتیله کار پایین کشیده شود، چون دوستانی در آن نشریه بودند که گرایشات و عواطف قلبی نسبت به مرحوم آقای شریعتمداری داشتند و ایشان هم حرکت جدیدی را پیدا کرده بودند و به نوعی، از برخی حرکت های تند و رادیکال فاصله گرفته بودند. البته دوستان ما برای این که با آقایان اتفاق نظری داشته باشند، سطح توقعشان را پایین می آوردند که دوستان گرایش مند به آقای

تکثیر می کردم. تکثیر هم اول به وسیله استنسل دستی بود. یادم هست یک وقت هم برای تهیه یک دستگاه پلی کپی در بازار تهران به آقای نبوی نامی که در بین الحرمین، مغازه نوشت افزار فروشی داشت مراجعه کردم. ایشان از کاشانی های خیلی متدین و خوب بود برایشان توضیح دادم که ما چنین کاری داریم و نیاز به یک دستگاه پلی کپی داریم.

ایشان گفتند: من مقلد آقای خوانساری هستم. می روم و اجازه تهیه یک دستگاه ماشین پلی کپی را از آقای خوانساری می گیرم. شما یک هفته دیگر بیاید. آقای نبوی به آیت الله خوانساری گفته بودند که عده ای از طلاب جوان در قم کار فرهنگی می کنند - نگفته بودند مبارزاتی - و احتیاج به یک دستگاه ماشین پلی کپی دارند. آقای خوانساری هم فرموده بودند: «اگر شما آنها را می شناسید اشکال ندارد. به هر حال، آقای نبوی از محل وجوهات، یک حواله ای را گرفتند و من از خیابان لاله زار یک دستگاه پلی کپی را تحویل گرفتم و به قم بردم.

کپیکن: آن موقع در کسوت روحانیت بودید؟

حجت الاسلام دعائی: هنوز معمم نبودم، اما کت بلند و یک پالتو داشتم، عبا هم می پوشیدم و یک کلاه نمدی هم سر می گذاشتم.

کپیکن: آن زمان، فروش دستگاه پلی کپی یا ماشین تایپ به اشخاص ممنوع نبود؟

حجت الاسلام دعائی: مراقبت هایی می شد، البته این مربوط به سال های ۴۳-۴۴ است، بعدها یعنی سال های ۵۰ به بعد، مراقبت بیشتری در این باره می شد. حتی اسم کسانی را که ماشین تایپ داشتند صورت برداری می کردند که بشناسند، تا اگر یک وقت بخواهند نشانی آنها را داشته باشند، مراجعه کنند و افراد را بشناسند.

کپیکن: تیراژ نشریه چند نسخه بود؟

حجت الاسلام دعائی: متغیر بود ولی غالباً دوهزار نسخه تیراژ داشت. مثلاً ۵۰۰ نسخه به دانشگاه و ۳۰۰ نسخه هم به بازار می دادیم.

کپیکن: جناب دعائی! از آخرین دیداری که در ایران قبل از سفرتان به نجف با شهید باهنر داشتید، چه خاطره ای دارید؟

حجت الاسلام دعائی: آخرین ملاقاتی که من آن زمان در ایران با شهید باهنر داشتم، دعوتی بود به مراسم ازدواجشان. خاطریم هست هر وقت به ایشان می گفتیم که ازدواجتان دیر شده یا چرا ازدواج نمی کنید؟ ایشان با همان بیان لطیف و زیبایشان می گفتند: ازدواج من مشروط به شرایطی است - آن زمان در کرمان یک روحانی کوتاه قد بود و یکی از فضیلابی برجسته کرمان هم نابینا بود - ایشان با اشاره به آن دو نفر با لهجه کرمانی می گفتند: «هر وقت آن بزرگوار قد ور کند و آن بزرگوار دیگر هم چشم

***حجت الاسلام حجتی کرمانی: شهید باهنر با سختی درس خواند و با سختی زندگی کرد و با تلاش زیاد در کرمان و قم و تهران به تحصیلاتش ادامه داد. مناعت طبع او باعث شد هیچ کس متوجه نشود چگونه زندگی می کند.**

باز کند، من ازدواج می کنم! یک روز آمدند و گفتند: من بنا دارم کاری انجام بدهم، مثل این که آن آقا چشمش باز شده و آن بزرگوار دیگر هم قدش بلند شده! و از ما دعوت کردند که در مراسم ازدواجشان شرکت کنیم.

کپیکن: مراسم ازدواج شهید باهنر در تهران برگزار شد؟

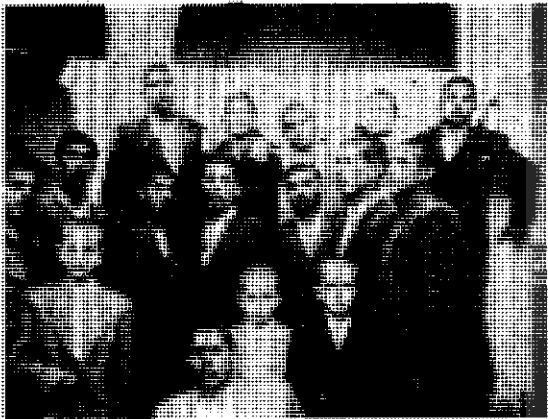
حجت الاسلام دعائی: بله، در یکی از محلات جنوب تهران، در منزل خانواده همسرشان - ظاهراً منزل برادر همسرشان - که خانه ای دوطبقه بود. طبقه بالا مردانه و پایین زنانه، اتاق مردانه را دور تا دور صندلی گذاشته بودند و دوستان و علاقه مندان نزدیک ایشان هم آنجا نشسته بودند. آنجا من توجهم به یک شخصیتی جلب شد که روحانی نبود و خیلی آرام و متین آنجا نشسته بود و با یک هوشمندی ویژه ای همه را نگاه می کرد و می کاوید. دوستان روحانی هم معمولاً در جلسات شادمانی شان زیاد شوخی می کنند و به هر حال سعی می کنند مجلس را شاد نگهدارند. آن بزرگوار هم همانطور آرام نشسته بود و در یک جمع شلوغ نظاره گر بود. من از دوستی که در کنارم نشسته بود، پرسیدم: ایشان کیست؟ گفت: ایشان دکتر علی شریعتی هستند. من برای اولین بار و آخرین بار آقای دکتر شریعتی را در مجلس جشن ازدواج آقای دکتر باهنر زیارت کردم، چون بعد از آن دیگر ایران نبودم.

کپیکن: تشکر می کنیم از صحبت های شیوا و روشنگر جناب دعائی و نکات تازه و جالبی که درباره شهید باهنر فرمودند. از جناب حجتی هم تقاضا می کنیم از خاطرات مشترکشان با شهید باهنر و شرایط تحصیلشان در کرمان همراه با آن شهید، برایمان صحبت کنند.

حجت الاسلام حجتی کرمانی: بسم الله الرحمن الرحیم. مطالبی که آقای دعائی گفتند، مرا به سال های دور برد. به سال های قبل از ۱۳۲۰. دورترین خاطره ای که من از آن زمان به یاد دارم مربوط به روزهایی است که رضاشاه را به کرمان آورده بودند تا او را از طریق بندرعباس به ژوهانسبورگ ببرند و می دانید که همان جا مرد.

من متولد ۱۳۱۱ هستم و آن وقت ۹ سال داشتم. جنگ جهانی دوم جریان داشت و آثار جنگ هو کرمان مشهود بود. صف های طولانی نانوائی ها و ازدحام مردم برای خریدن نان، نان هایی که بعضی اوقات می گفتند از تراشه چوب نجاری و هسته خرما پخته می شد و به دست مردم می دادند و گرفتاری های بسیار دیگر. این وضع در همه محلات کرمان هم حاکم بود. این موضوع را برای این عنوان کردم که بدانید من و آقای باهنر در چه شرایط و وضعی به مدرسه رفتیم.

کپیکن: در کرمان خانواده های شما و شهید باهنر در یک محل زندگی می کردند؟



■ شهید باهنر در مدرسه معصومیه کرمان

حجت الاسلام حجتی کرمانی: نخیر، آن زمان ما در محله «مسجد ملک» بودیم و خانواده مرحوم شهید باهنر در محله دیگری زندگی می کردند. من «عم جزء» را با تشریفات و جشن مخصوصی پیش مرحوم والده ام خواندم. مرحوم شهید باهنر هم برای من تعریف می کرد که او هم قرآن را پیش والده آقای حقیقی استاد بعدی ما، در مدرسه معصومیه شروع کرده بود. من فکر می کنم در این جا سه موضوع باید مورد بررسی قرار بگیرد، یکی خانواده شهید باهنر و فضایل ذاتی و میراثی ایشان، یکی هم محیط پرورشی ایشان در مدرسه معصومیه کرمان و همینطور آشنایی شهید باهنر با انقلاب، که شامل دو مرحله قبل و بعد از انقلاب در کرمان، قم و تهران می شود.

کپیکن: پیشنهاد خوبی است. لطفاً ابتدا از شیوه زندگی و نقش والدین شهید باهنر در تکوین شخصیت ایشان، بفرمایید.

حجت الاسلام حجتی کرمانی: همانطور که آقای دعائی اشاره کردند، بخشی از تکوین شخصیت ما

محصول تربیت خانوادگی و پدر و مادر ما بود. به همین جهت، من ابتدا به شخصیت بسیار پرفضیلت پدر شهید باهنر، یعنی مرحوم اصغر آقا باهنر می پردازم. ایشان مردی لاغر اندام، بسیار زاهد و وارسته بود. کاسب جزیی بود، و با زحمت زیاد مخارج خانواده را تأمین می کرد. مغازه کوچک او در بازار قدمگاه نزدیک میدان مشتاقیه، اواخر خیابان شریعی (شاهپور آن روزگار) بود. من از کودکی وقتی که به مدرسه می رفتم، قبل از این که با آقای باهنر آشنا بشوم، توسط پدرم با پدر آقای باهنر یعنی اصغر آقا آشنا شدم. چون پدرم با پدر آقای باهنر دوستی داشت. عموی شهید باهنر، آقا شیخ ابراهیم قناعتستانی بود که ایشان هم مردی معروف به زهد و وارستگی بود. دوران کودکی ما دونفر در فقر گذشت. من طعم فقر را از همان زمان چشیدم. البته فقر ما، فقر خودخواسته بود و گر نه امکان زندگی مرفه زیاد داشتیم، منتها پدرم نمی گذاشت. او هر چه داشت به فقرا می داد و فقری خودخواسته را انتخاب کرده بود.

کتابخانه: چه جنبه هایی از شخصیت مرحوم اصغر آقا باهنر در زندگی فرزندش محمدجواد باهنر بیشتر تأثیر گذاشته بود؟

حجت الاسلام حاجتی کرمانی: صفتی که در مرحوم اصغر آقا پدر شهید باهنر بارز بود، زهد، قناعت، مناعت طبع، بزرگواری و بی نیازی ذاتی بود. او واقعا از همه کسانی که زندگی مرفهی داشتند، بی نیازتر بود و سر به آستان هیچ کس نمی سایید و سربلند زندگی می کرد. ترجیح بند کلمات اصغر آقا باهنر، این بود که: «غریق در نعمت»، این جمله را من در همان مقاله ای که آقای دعائی اشاره کردند در روزنامه اطلاعات نوشتم و تیر شد. ایشان با بزرگواری تمام زندگی کرد. بعد از شهادت آقای باهنر، من چندبار به کرمان رفتم و می دیدم که اصغر آقا باهنر، با این که نیازی به کار کردن نداشت و زندگی اش از طریق فرزندان تأمین می شد، اما با افتخار تمام به هیچ وجه حاضر نبود استقلال مالی خودش را از دست بدهد و در آن سن و شرایط، در یک مغازه قالی فروشی شاگردی می کرد و می خواست از دسترنج خودش زندگی کند و می گفت: «نمی خواهم به کسی نیازمند باشم»، تا آخر عمر سربلند زندگی کرد. شهید باهنر فرزند چنین پدری بود و همان صفات را داشت. خصال ذاتی اش را از خانواده گرفت و در مکتب خانه و مدرسه معصومیه کرمان تربیت شد و رشد کرد.

کتابخانه: از شرایط زندگی و تحصیل شهید باهنر در کرمان هم بفرمایید.

حجت الاسلام حاجتی کرمانی: شهید باهنر با سختی درس خواند و با سختی زندگی کرد و با تلاش زیاد در کرمان و قم و تهران به تحصیلاتش ادامه داد. مناعت طبع او باعث شد هیچ کس متوجه نشود

چگونه زندگی می کند. شهید باهنر، چه در کرمان و چه در قم و تهران، همیشه با عزت نفس و قناعت زندگی می کرد. بیان این مسایل، مخصوصاً مسأله زندگی مادی، ممکن است برای بعضی ها یک نوع نقص به حساب بیاید، ولی من آن را مصداق «الفقر فخری» می شناسم. این مسأله از افتخارات ایشان بود که این چنین زندگی کرد و تربیت شد. شهید باهنر، بسیار پرکار بود و تا احتیاج شدید به خواب پیدا نمی کرد، نمی خوابید. ما با هم در مدرسه معصومیه کرمان درس خواندیم. این مدرسه دینی هم تأثیر فراوانی در تکوین شخصیت ما داشت. آقای دعائی مختصری درباره مدرسه معصومیه کرمان صحبت کردند، همانطور که گفته شد، مرحوم آیت الله صالحی پس از شهریور ۱۳۲۰ حوزه علمیه کرمان را تأسیس کردند و با علاقه و کار شبانه روزی به کار مدرسه و امور دینی شهر پرداختند و چون روحانی اول کرمان بودند، تحت نظر و تربیت ایشان، شهید باهنر و بسیاری دیگر رشد کردند.

کتابخانه: جناب حاجتی آقای دعائی به اسامی تعدادی از محصلین اولیه مدرسه علمیه اشاره کردند، حضرت عالی چه کسان دیگری را از نسل اول تحصیل کردگان مدرسه معصومیه می شناسید؟

حجت الاسلام حاجتی کرمانی: اجازه بدهید من ابتدا یک مقدار از نظر زمانی عقب تر بروم، اوایل تأسیس مدرسه معصومیه، مرحوم آقای صالحی در درجه اول عده ای از فرهنگیان و بازاری ها را دور خودشان جمع کردند، یکی از آنها مرحوم رجایی کتاب فروش بود که خودش طلبه ای قدیمی بود و کت و شلوار می پوشید. مردم کرمان به استخاره های او

پرتال جامع علوم انسانی



اعتقاد داشتند. مرحوم حاج اقدسی پسر دایی مادر من هم اولین روحانی بود که به مدرسه معصومیه پیوست، بعد از ایشان آقای سیدجواد نیشابوری به مدرسه پیوست و حالا هم در سن ۸۰ سالگی همچنان به کار مدیریت مدرسه معصومیه اشتغال دارند و از علمای بسیار خدوم کرمانند. این دونفر اخیر از دبیرستان، به مدرسه معصومیه آمدند. دونفر دیگر هم از فرهنگیان معتبر کرمان به مدرسه معصومیه آمدند، یکی آقای لیبی و دیگری آقای حقیقی که از فرهنگیان فعال و معتبر کرمان بودند. آنها لباس شخصی را کنار گذاشتند و لباس روحانی پوشیدند.

کتابخانه: از شاگردان آقای حقیقی در مدرسه معصومیه چه کسانی را به یاد دارید؟

حجت الاسلام حاجتی کرمانی: از بین روحانیون عالی مقام، آقای جعفری امام جمعه کرمان، شهید ایرانمنش، آقای موحدی کرمانی، آقای شیخ الرئیس و مرحوم مصحفی را باید اسم ببرم. البته خود بنده و مرحوم شهید باهنر و همه از شاگردان آقای حقیقی بودیم و آنجا سیوطی، مطول، معلم، مغنی و بسیاری از درس های دیگر را خدمت آقای حقیقی خواندیم. البته در کنار ما، مرحوم آقای آیت اللهی هم بود که دیلم داشت و درس های حوزوی را هم می خواند. همینطور آقای رحمتی سیرجانی و آقای مهدوی.

کتابخانه: جناب حاجتی! زمینه افکار انقلابی و مبارزه با رژیم شاه در شما و شهید باهنر از کجا، چگونه و توسط چه کسی یا کسانی ایجاد شد؟

حجت الاسلام حاجتی کرمانی: هسته های اولیه افکار انقلابی در ذهن من و آقای باهنر و همینطور آقای ایرانمنش، در کرمان کاشته شد و بعد به تهران رسید. حزب توده در سال های ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۰ در کرمان و شهرهای دیگر بسیار فعال بود، ترور شاه در ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷ موجب یکسری حوادث دیگر مثل دستگیری آیت الله کاشانی شد. سال ۱۳۲۹ جنازه رضاشاه را از مصر به ایران آوردند، در آن فضا ما کم کم با نهضت ملی شدن نفت، فداییان اسلام و شخصیت های مهم کشور آشنا شدیم. مجموعه این حوادث و اتفاقات، گرایش به بحث های سیاسی و انقلابی را در ما تکوین می کرد. یادم هست سید محترمی هم آن زمان از شهدا به کرمان آمده بود. او جوانی بود ۲۴ ساله، خیلی قوی و خوش صحبت که در عین حال، شاعر و سخنران خوبی هم بود. اسمش سید محمدباقر قوام و معروف به «سید شهادی» بود. آن زمان ما سیوطی می خواندیم، سید شهادی تشکیلاتی را به نام «کانون قیام» به وجود آورد. اعضای کانون قیام عبارت بودند از: آقای باهنر، ایرانمنش، شیخ الرئیس، آقای صمدانی، آقای خوشرو و خود من. اولین پیام انقلاب را همین آقا سید محمدباقر قوام، مؤسس کانون قیام در گوش ما

خواند. او نخستین کسی بود که زمزمه مخالفت با شاه را به گوش ما رساند. آقای قوام می گفت: باید رژیم سلطنتی از بین برود و شاه خائن است. البته این حرفها را ایشان در محفل خصوصی و در مدرسه معصومیه برای من و آقای باهنر و چند نفر دیگر می گفت، اما این حرف ها آن زمان به گوش ما سنگین بود.

کسیان: چرا؟

حجت الاسلام حجتی کرمانی: آن زمان دیکتاتوری رضا شاه تمام شده بود و به همین خاطر، تظاهرات دینی زیاد و آزاد بود. مجالس روضه خوانی و جشن ها و شور و هیجان مذهبی زیادی در کشور بود و طبعاً به همین خاطر در آن شرایط، روحانیت به شاه روی خوش نشان می داد.

شاه در مسافرت به قم به منزل آقای بروجردی می رفت و از ایشان تجلیل می کرد. متقابلاً روزنامه های مذهبی و سخنرانان از شاه به عنوان کسی که مروج آیین است، تجلیل می کردند.

بعد از فتح آذربایجان و بعد از رفع غائله پیشه وری، من در کرمان بودم و می دیدم که روزنامه های آیین اسلام و پرچم اسلام و روزنامه هایی که مشترک بودم، عکس های خیلی زیبایی چاپ می کردند و می نوشتند که شاه در سفر آذربایجان با استقبال علمای آذربایجان مواجه شده و آقای شریعتمداری و دیگران به استقبال شاه رفته اند، برای این که او را ناجی آذربایجان می دانستند. به هر حال جو کلی مملکت با شاه و رژیم او مساعد بود.

کسیان: آن زمان آقای قوام یا «سید

شهدادی» صحبت شان تنها در نفی نظام شاهنشاهی بود یا گزینه دیگری را جانشین آن رژیم می دانست؟ ظاهراً آن زمان بیشتر شاه خوب یا شاه بد مطرح بود و کمتر به شکل های دیگر حکومتی فکر می شد.

حجت الاسلام حجتی کرمانی: جالب است عرض کنم که فکر پیشرفته آقای قوام طوری بود که جایگزین نظام شاهنشاهی را نظامی تحت عنوان «حکومت افاضل» ترسیم می کرد. او معتقد بود که جامعه اسلامی باید بر اساس فضیلت و تقوا باشد و هر جمع و صنفی باید تحت حکومت و اراده افضل آن صنف اداره بشود. مثلاً افضل ترین و بهترین پزشک باید جامعه پزشکی را اداره کند و همینطور در مدیریت صنف مهندسی و روحانیت. او عقیده داشت که جامعه کلی ایران هم باید تحت حکومت فاضل ترین و عالم ترین شخص باشد. البته آن زمان دیگر سیستم اجرایی و شکل ظاهری حکومت را یاد نگرفته بودیم و آقای قوام هم در این زمینه طرح خاصی نداشت، اما فلسفه اش مبتنی بر حکومت افاضل بود و نظام سلطنتی را باطل می دانست و می گفت: سلطنت موروثی اصولاً برخلاف اسلام است.

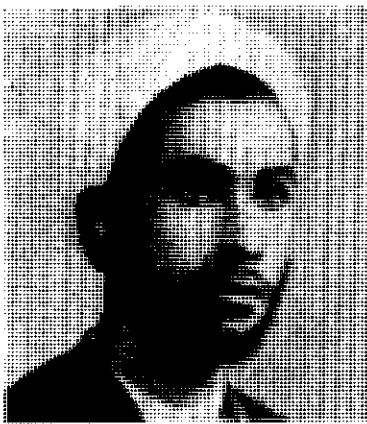
کسیان: اندیشه های آقای قوام جایی هم

مخصوصاً شهید نواب صفوی خیلی در ما تأثیر داشت. به طوری که من و آقای باهنر نادیده عاشق و دلباخته او شدیم و ایشان خیلی در ما تأثیر گذاشت.

کسیان: بنابراین آشنایی شما و شهید

باهنر با فداییان اسلام مربوط به قبل از آمدنشان به تهران بوده، همینطور است؟

حجت الاسلام حجتی کرمانی: بله، ما در کرمان با افکار شهید نواب صفوی آشنا شدیم. اصلاً شهید باهنر در کرمان مسؤول توزیع نشریه منشور برادری ارگان فداییان اسلام بود. یادم هست وقتی که در ستون شهرستان های این نشریه اسامی نمایندگان منشور برادری در شهرستان ها نوشته می شد، اسم آقای باهنر هم به عنوان نماینده نشریه منشور برادری در کرمان نوشته می شد. البته بعداً که من به تهران رفتم همراه با اخوی- علی آقا حجتی- خدمت مرحوم نواب رسیدیم و ایشان در سه راه مهندس، منزل محقری داشتند که نمونه یک زندگی اسلامی بود. آن زمان کرباسچیان از مرحوم نواب جدا شده و روزنامه نبرد ملت را منتشر کردند و کم کم راه دیگری پیش گرفت.



کسیان: آن زمان در کنار نبرد ملت، منشور برادری هم منتشر می شد؟

حجت الاسلام حجتی کرمانی: بله منشور برادری با امتیاز آقا سید هاشم حسینی از شخصیت های اول فداییان اسلام منتشر می شد؛ اما سرمقاله را خود مرحوم نواب می نوشتند.

کسیان: با تشکر از استاد حجتی که ما را میهمان خاطرات جالبی کردند.

جناب دکتر باهنر! آقای حجتی کرمانی درباره نقش خانواده شهید باهنر در تربیت ایشان و به ویژه نقش پر تأثیر پدر بزرگتان مرحوم اصغر آقا باهنر، مطالب ارزنده ای عنوان فرمودند. شما که در خانواده حضور پیوسته ای داشته اید، قطعاً خاطرات زیادی از والدین شهید باهنر دارید. لطفاً بحث را از روابط خودتان با ایشان و تأثیر تربیتی ویژه ای که بر شهید باهنر داشتند، آغاز بفرمایید.

دکتر ناصر باهنر: بسم الله الرحمن الرحیم. من با پدر بزرگم خیلی صمیمی بودم. ایشان به منزل ما در

حجت الاسلام حجتی کرمانی: شهید باهنر خصال ذاتی اش را از خانواده گرفت و در مکتب خانه و مدرسه معصومیه کرمان تربیت شد و رشد کرد.

مکتوب شده است؟

حجت الاسلام حجتی کرمانی: این موضوع را می توانید از پسر ایشان آقای سید حسام الدین قوام برنده کتاب سال حوزه که از فضیلتی قم هستند پیرسید. تا آنجا که من اطلاع دارم، مجموعه اشعار آقای قوام پیش ایشان مانده و آماده چاپ است. آقای قوام دارای اندیشه های انترناسیونالیستی بود و من چندین بار از اشعار او را در همین زمینه از آن سال ها که شاگرد ایشان بودیم به یاد دارم. می فرمودند:

آنجا مرا وطن که مرا هم عقیده ای است
کو نقطه ای بود که مرا زادگاه نیست
آن هم وطن به من، که بود هم مرام من
اینجا دگر حساب سفید و سیاه نیست

کسیان: آقای قوام در زمان پیروزی انقلاب در قید حیات بود؟

حجت الاسلام حجتی کرمانی: بله، خاطر می آید که اوایل انقلاب که من و آقای باهنر نماینده تهران شدیم، آقای قوام یک بار به مجلس تلفن زد و پیش ما آمد. ایشان به شوخی و جدی به آقای دکتر باهنر می گفت: من پدر این انقلاب هستم! برای این که افکار من بود که شما را به اینجا رساند. وقتی هم که آقای باهنر نخست وزیر شدند، آقای قوام می گفت: این باهنر تربیت شده من است. وقتی که آقای قوام مرحوم شد، من یادداشتی درباره ایشان در روزنامه اطلاعات چاپ کردم و کسی به من گفت: نوشته شما مدح شبه ذم است! من آنجا نوشته بودم: اگر آقای قوام به آنچه می گفت عمل می کرد، امروز از رهبران درجه اول انقلاب محسوب می شد! ما تحت تأثیر افکار آقای قوام، همچنین مطالب روزنامه ها و فضای عمومی و سیاسی کشور به مسایل و افکار انقلابی علاقه مند شدیم. نهضت ملی نفت که شروع شد، افکار مرحوم آیت الله کاشانی و

تهران زیاد می آمدند. پدرم معمولاً در سال، یک یا دو ماه ایشان را از کرمان به تهران می آوردند؛ لذا ما با پدر بزرگ خیلی محشور بودیم. همانطور که آقای دعائی و آقای حجتی فرمودند، شخصیت پدر و مادر شهید باهنر در تربیت آن بزرگوار، خیلی مؤثر بود. مرحوم پدر بزرگم، علاوه بر آنچه که فرمودند چند ویژگی دیگر هم داشت.

یکی از ویژگی های ایشان، اهتمام بسیار به نماز اول وقت بود. مشتری های قدیم مغازه ایشان می گفتند: ما هنگام ظهر به مغازه اصغر آقا باهنر مراجعه نمی کردیم، چون می دانستیم با شروع اذان مسجد جامع کرمان، مغازه اصغر آقا بسته می شود و به نماز می روند و بعد از نماز و ناهار و استراحت، مغازه را باز می کند. این تقید به نماز و خواندن نوافل و نماز شب، ملکه ایشان شده بود. ما، در تهران شب ها به شنیدن نجوای نماز شب او عادت کرده بودیم. من خاطر هست که پدر بزرگم در اواخر عمرشان، با این که حافظه شان را یک مقدار از دست داده بودند، مرتب نماز می خواندند، گاهی بیهوش می شدند و بعد که به هوش می آمدند بلند می شدند، تکبیر می گفتند و نماز می خواندند و این عمل برای ایشان ملکه شده بود. صبر و توکل بسیار عجیبی داشتند. من شنیده ام وقتی که خبر شهادت پدرم را به ایشان داده بودند، تنها تأملی کرده بودند و گفته بودند: «انالله وانا الیه راجعون»، در تصادفی هم که منجر به فوت دختر و همسرشان شد، وقتی این خبر را به ایشان دادند، فقط گفته بودند: «انالله وانا الیه راجعون»، یک خاطره ای را پدر بزرگم برای خود من نقل کردند، گفتند: «قبل از این که خداوند فرزندی به ما بدهد، در خواب دیده بودم فرزندی به ما داده می شود که در آسمان ها «ناصرالدین» لقب می گیرد. بعد فرزندم محمدجواد به دنیا آمد.» جالب است وقتی که من به دنیا آمدم، پدر بزرگم از کرمان پیغام داده بودند که به یاد آن خوابی که دیده ام، اسم نوزاد را

ناصر بگذارید. به همین جهت بود که اسم مرا ناصر گذاشتند.

کسیان: پدر بزرگتان درباره شهید باهنر چه بود؟

دکتر ناصر باهنر: ایشان می گفتند: «از بین فرزندانم محمدجواد برای من عزیزتر است.» پدر بزرگم می گفتند: «در طول مدتی که محمدجواد در کرمان زندگی می کرد، حتی یک بار هم خواهشی از من

حجت الاسلام حجتی کرمانی:

افکار مرحوم آیت الله کاشانی و مخصوصاً شهید نواب صفوی

خیلی در ما تأثیر داشت، به طوری که من و آقای باهنر نادیده عاشق و دلباخته او شدیم و ایشان خیلی در ما تأثیر گذاشت.

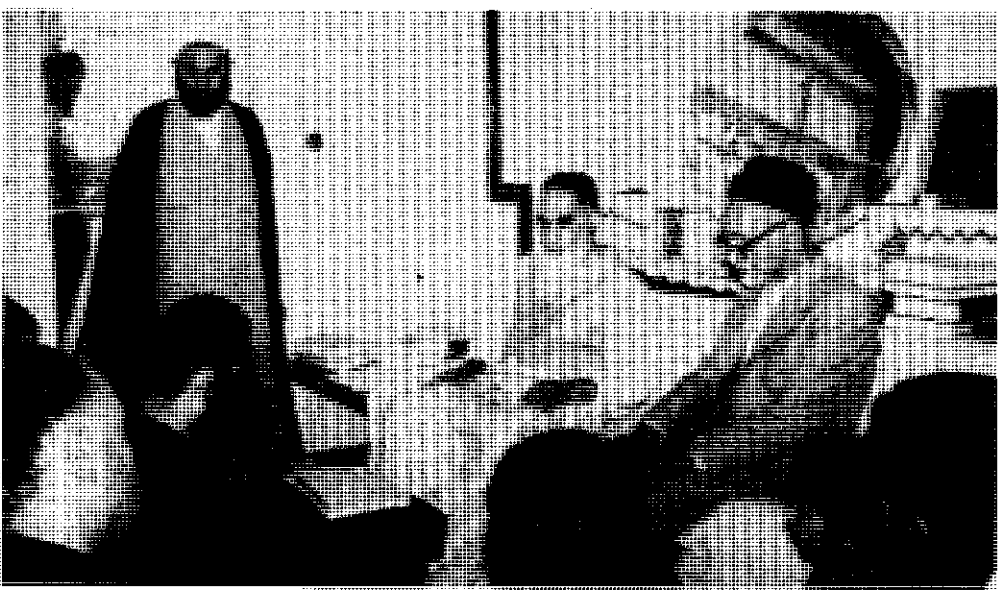
نکرد و چیزی نخواست مگر که خودم برایش تهیه می کردم»، می گفتند: «تنها موردی که خاطر هست محمدجواد چیزی تقاضا کرد، غیر مستقیم بود و آن این بود که یک روز مادرش به من گفت: محمدجواد پیش من آمده و گفته مدت هاست که در مدرسه معصومیه هستم و شلواری که دارم پاره است و به خاطر وضع مالی پدرم خجالت می کشم به ایشان بگویم، خواهش می کنم به هر زبانی که می توانی، طوری که به ایشان فشار نیاید، بگو برای من شلواری تهیه کنند.» خود شهید باهنر برای من نقل می کردند که وقتی مکتب خانه می رفتم، همیشه جمعه ها ناراحت بودم و علت اش هم این بود که جمعه ها درس و بحث تعطیل بود. پدرم عشق و علاقه عجیبی به درس داشت. به هر حال، خانواده ای که ایشان در آن نشو و نما کردند و تربیت شدند، خانواده ای متدین، مخلص و از طبقات پایین جامعه بودند و همه اینها در زندگی و شخصیت ایشان مؤثر بود.

کسیان: معمولاً نقش و سهم بزرگ همسران مبارزان متعهد و مسلمان فراموش می شود، در حالی که بدون مساعدت های آنان، توفیق مجاهدان راه خدا ممکن نمی شد. لطفاً از فداکاری ها و زحمات والده گرامی تان، همسر گرامی شهید باهنر بر ایمان صحبت کنید.

دکتر ناصر باهنر: شهید باهنر، پدرم معمولاً ساعت ۶ یا ۷ صبح از خانه بیرون می رفت و شب ساعت ۱۲ برمی گشت. لذا خانواده ما، خانواده ای بود که بخش عمده آن توسط مادر اداره می شد. سهم والده ما در اداره زندگی و تربیت فرزندان و کمک به شهید باهنر، واقعاً سهم فوق العاده ای بود. پدرم مرتب در منزل میهمان داشتند. میهمانان شهرستانی. گاهی آنها شب در منزل ما می خوابیدند و وقتی دیروقت شب پدرم به خانه می آمد، می دید عده ای از شهرستان آمده و خوابیده اند. ممکن بود میهمانان چند روز هم منزل ما بمانند، در آن مدت، زحمت پذیرایی از آنها به عهده والده ما بود. اما نکته ای که باید اضافه کنم، تعامل مرحوم پدر ما با خانواده بود. تعاملی که همه سختی ها را برای مادرم و بچه ها خیلی شیرین می کرد. ما همیشه این تعبیر را در مورد پدرم به کار می بردیم که ایشان وقتی وارد منزل می شوند، سختی های کار را پشت در منزل می گذارند و وارد خانه می شوند و ما هیچ اثری از سختی و ناراحتی کار را در چهره ایشان نمی دیدیم. یادم هست وقتی ساعت ۱۱ یا ۱۲ شب به خانه می آمدند، تازه می نشستند و از مسایل و خاطرات طول روز برایمان تعریف می کردند، گویی اصلاً هیچ گونه خستگی در وجود ایشان نبود! بعد می رفتند و در شستن ظرف ها کمک می کردند.

کسیان: در مورد درس و مشق و تکالیف شما و دیگر فرزندان شان چگونه عمل می کردند؟

دکتر ناصر باهنر: پدرم به تکلیف و درس ما می رسیدند، حتی اگر دیروقت شب به خانه می آمدند. فقط در یک دوره ای که ایشان وزیر آموزش و پرورش بودند، ما احساس می کردیم که ایشان رسیدگی شان به زندگی و درس و تکالیف ما کمتر شد، من به ایشان گفتم: «وقتی که شما وزیر آموزش و پرورش شده اید، طبیعتاً باید بیشتر به بچه ها برسید، ولی نسبت به گذشته، رسیدگی شما به درس و مشق ما کمتر شده است.» ایشان یک جمله ای گفتند که



۱۳۶۰ مرحوم اصغر آقا باهنر، پدر شهید باهنر همراه با جمعی دیگر در حضور حضرت امام (ع)

این جمله را من بارها در جمع معلمین گفته ام، گفتند: «من از وقتی که وزیر آموزش و پرورش شده ام، احساس می‌کنم که دیگر ۴ فرزند ندارم، بلکه ده میلیون فرزند دارم و در قبال تک تک آنها مثل فرزندان خودم مسؤولم.»

کتابخانه: جناب دکتر باهنر! ما در گفت و گوی طولانی تری به تفصیل درباره زندگی شهید باهنر از شما سؤالاتی خواهیم داشت، اجازه بدهید در فرصت اندک امروز تا نماز ظهر، به خاطر آن که در صحبت شما فاصله‌ای ایجاد نشود، در مجال اندک باقی مانده، از جناب دعائی این پرسش را داشته باشیم که قرار سفر شهید باهنر به ژاپن چه بود و چرا این سفر به آن صورتی که قرار بود انجام بگیرد، صورت نگرفت؟

حجت الاسلام دعائی: من در بخش قبلی صحبت‌هایم اشاره کردم که مرحوم باهنر فوق العاده منظم بودند و اصرارشان بر نظم و رعایت مسایل اصولی مدیریت بود؛ به همین خاطر در هر گروهی قرار می‌گرفتند، بیشترین بار فعالیت گروه بردوش خودشان بود.

من یادم هست وقتی که شهید بهشتی به آلمان رفته بودند، از طرف ایشان به شهید باهنر پیشنهاد شده بود که به ژاپن بروند و مشابه همان تشکیلات اسلامی که در هامبورگ آلمان درست شده بود، در ژاپن هم یک مرکز اسلامی را سازمان بدهند. یکی از تجار معتبر ایرانی هم که بین ایران و ژاپن رفت و آمد تجاری داشت، اعلام آمادگی کرده بود که مسایل پذیرش و اقامت و اسکان را درست کند. در ایران هم برنامه ریزی شده بود که اعزام آقای باهنر به ژاپن از طرف آیت الله خوانساری صورت بگیرد تا مشکلی ایجاد نشود. مقدمات کار هم فراهم شده بود.

آقای باهنر به زبان انگلیسی مسلط بودند اما برای این که بتوانند در ژاپن به خوبی سخنرانی و صحبت کنند و کنفرانس‌ها و جلسات را اداره کنند. قرار شد با گذراندن یک دوره فشرده، زبان انگلیسی خود را تکمیل کنند یادم هست که ایشان با تلاش فراوان و شبانه روزی، آن دوره فشرده را طی کردند و خودشان را به حد یک خطیب توانمند زبان‌دان رساندند، ولی بعداً حساسیت‌هایی ایجاد شد و این کار انجام نگرفت.

کتابخانه: این حساسیت‌ها از طرف حوزه بود یا حکومت؟

حجت الاسلام دعائی: تاجری که اعلام آمادگی کرده بود مسایل و مشکلات پذیرش و اسکان را در ژاپن انجام بدهد، از طرف رژیم شاه تهدید شده بود و به این ترتیب، کار متوقف شد.

کتابخانه: جناب دعائی از خاطرات بازگشتان به ایران در ارتباط با شهید باهنر

حزب جمهوری اسلامی برگزیده شد و بعد هم در مسؤولیت مهم نخست‌وزیری قرار گرفت. کتابخانه: آن زمان شما نماینده مجلس شورای اسلامی بودید؟

حجت الاسلام دعائی: کاندیداتوری من بعد از حادثه هفتم تیر بود، چون بعضی از نمایندگان مجلس شهید شده بودند من همراه با سه نفر دیگر از طرف حزب جمهوری اسلامی برای نمایندگی مجلس معرفی شدیم.

ما آن زمان در مجلس به اصطلاح فراکسیون حزب بودیم و به اتفاق دوستان به حضور مرحوم باهنر می‌رفتیم و از محضرشان استفاده می‌کردیم. فروتنی، ادب و تواضع ایشان نسبت به همه افراد، تهرانی و شهرستانی، روحانی و غیرروحانی، قدیمی و جدیدی، به یک اندازه بود. سلوکشان با مخاطبان طوری بود که همه شیفته او می‌شدند و ما لذت می‌بردیم.

رفتار ایشان با ما در مجلس در هر موقعیتی که قرار می‌گرفتند، درست مثل رفتارشان در سال‌های ۳۹ و

حجت الاسلام حجتی کرمانی: من و شهید باهنر در کرمان با افکار شهید نواب صفوی آشنا شدیم. اصلاً شهید باهنر در کرمان مسؤول توزیع نشریه منشور برادری ارگان فداییان اسلام بود.

برایمان صحبت کنید، پس از آن مهاجرت طولانی به عراق و دوران مبارزه و بعد بازگشت به میهن، اولین دیدارشان با شهید باهنر کجا صورت گرفت. از حال و هوای آن ایام بفرمایید.

حجت الاسلام دعائی: بعد از انقلاب، اولین باری که من مرحوم باهنر را زیارت کردم. در فرودگاه مهرآباد بود.

ما در همان پروازی که مرحوم امام از پاریس تشریف آوردند، به تهران آمدیم. صحنه‌های جالبی بود. ما دوستانمان را بعد از سال‌ها دوری، در فضایی آزاد زیارت می‌کردیم. یازده سال بود که آقای باهنر را ندیده بودم و امثال من هم در آن پرواز زیاد بودند. ما مدت‌ها در آوارگی و غربت بودیم و تازه پا به خاک وطن گذاشته بودیم و هیچ امکانی هم در اختیارمان نبود.

خب، شیرین‌ترین چیز برای ما در آن لحظه این بود که کسی بگوید: بیا منزل ما، یادم هست که آن لحظه مرحوم باهنر با یک لطف و صفایی فرمودند: اگر شما جایی ندارید، در منزل ما این امکان هست که یک طبقه خالی بشود و در اختیار شما قرار بگیرد.

این یک دلگرمی امیدوارکننده‌ای برای ما بود. البته مسایل دیگری پیش آمد و ما مزاحم ایشان نشدیم و این سعادت نصیب ما نشد که در جوار ایشان باشیم، شاید هم شانس ایشان بود که مزاحمی مثل ما مشکلاتی برایشان ایجاد نکنند. بعد هم شاهد حضور فکری نیرومندان در شورای انقلاب بودیم.

در جریان فاجعه هفتم تیر و شهادت مرحوم دکتر بهشتی، تقدیر چنین بود که ایشان به اصرار شهید بهشتی آن جلسه را ترک کند و پیام آن حادثه و آن شهادت‌ها را به دوش بکشد و به شایستگی امور را اداره کند. مرحوم شهید باهنر بعد از آن به دبیرکلی



مدرسه معصومیه کرمان

۴۰ در مدرسه معصومیه کرمان بود. یادم هست که پس از انتخاب شدن در مجلس، همان روز اول که وارد مجلس شدم، ایشان نخست‌وزیر بود، همانجا کنار صندلی من آمد و با همان لطف و صمیمیت سال‌های گذشته، با لحنی مهربانانه گفتند: «ما یک رأی به شما دادیم.» مشکلات و مسایل کشور در آن زمان زیاد بود و به تبع آن مشکلات ایشان هم زیاد بود. ما هم سعی می‌کردیم برایشان مزاحمت ایجاد نکنیم.

کتابخانه: موقع انفجار دفتر نخست‌وزیری شما در مجلس بودید؟

حجت الاسلام دعائی: بله، مجلس آن روز جلسه علنی داشت. عصر بود و ما در مجلس نشسته بودیم که ناگهان صدای انفجار مهیبی آمد که مجلس را هم تکان داد. من و آقای سیدهادی خامنه‌ای کنار هم نشسته بودیم، متوحش شدیم که چه اتفاقی افتاده؟ آخر آن زمان هر روزش توأم با حادثه بود. بی اختیار این آیه به زبانم آمد: «رب انی لما انزلت الی من خیر

فقیر، سراسیمه بیرون آمدم و بعد متوجه شدیم که آن حادثه عظیم اتفاق افتاده...

کشیان: جناب دکتر باهنر! اجازه بدهید امروز در فرصت مقتضی و خوبی که خدمتان هستیم، با توضیح شما، مروری گذرا بر فرازهای مهم زندگی فرهنگی شهید باهنر داشته باشیم، البته در خلال صحبت های شما، سوالاتمان را مطرح می کنیم.

دکتر ناصر باهنر: بله، پدرم بعد از تحصیلات مقدماتی در کرمان، برای ادامه تحصیل به قم رفتند. در آنجا درس های سطح را تمام کردند و وارد درس خارج شدند و در عین حال، تصمیم گرفتند در دانشگاه ادامه تحصیل بدهند. این یکی از مهمترین فرازهای زندگی ایشان بود. خوب، در شرایطی که می دانید رابطه حوزه و دانشگاه به چه ترتیبی بود و دانشگاه از نظر ظاهر چه وضعی داشت، ایشان به دانشگاه رفت. آن زمان حضور یک روحانی در دانشگاه واقعاً مشکل بود.

کشیان: شهید باهنر در چه رشته ای لیسانس گرفتند؟

دکتر ناصر باهنر: در دوره لیسانس رشته ایشان، معقول و منقول بود. جالب است که ایشان برای دوره فوق لیسانس، رشته علوم تربیتی را انتخاب می کنند و این انتخاب کاملاً هوشمندانه و آگاهانه بود. سال ها قبل از این که ایشان وارد آموزش و پرورش بشوند، تصمیم خودشان را برای آن کار بزرگ بعدی گرفته بودند و بعد هم دکترایشان را در فلسفه گرفتند. عنوان پایان نامه شهید باهنر در دوره لیسانس «ولایت فقیه» بود و این هم یکی دیگر از مسایل جالب زندگی ایشان است.

کشیان: این پایان نامه مربوط به چه سالی است؟

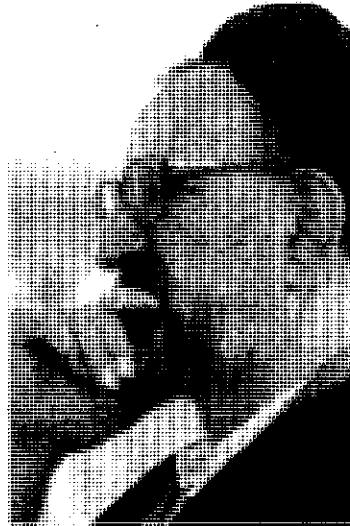
دکتر ناصر باهنر: سال ۱۳۳۷ البته مطالبی که ایشان در آن پایان نامه مطرح می کند با آنچه که ما امروز داریم تفاوت هایی دارد و این هم طبیعی است. امروز بحث های ما درباره ولایت فقیه خیلی کامل تر است و با رویکردی جدید و مبتنی بر آنچه حضرت امام فرموده اند، ولی اصل آن توجهی که شهید باهنر به موضوع داشتند، مهم است.

کشیان: ببخشید، کتاب «مواضع ما در ولایت و رهبری»، اثر شهید باهنر تکمیل شده و ادامه همان پایان نامه نیست؟

دکتر ناصر باهنر: نخیر، این کتاب چیز دیگری است.

کشیان: شهید باهنر بعدها درباره علت ورودشان به دانشگاه در آن زمان، با توجه به این که از نظر درس های حوزوی در حد اجتهاد بودند، توضیحاتی به شما ندادند؟

دکتر ناصر باهنر: چرا. خاطر من هست که ایشان



مهم در نظام هستند، می گفتند: «از موقعی که شهید باهنر به درخواست ما در جمع دانشجویان شروع به صحبت کردند و یا بحث مستمری را داشتند، ما احساس می کردیم که دارای نقطه اتکا و پشتوانه فکری و اعتقادی خوبی شده ایم. احساس امنیت و آرامش می کردیم، خوشحال بودیم که پناهگاهی فکری پیدا کرده ایم که می توانیم شبهات اعتقادی و مسایلی که داریم پیش او حل کنیم و از آن گذشته در مقابل هجومی که گروه های دانشجویی ملحد و مارکسیست یا غیرانقلابی به ما داشتند، می توانستیم کسی را داشته باشیم که در مشکلات اندیشگی به او مراجعه کنیم.

کشیان: به نظر می رسد که در آن دوران خفقان برای ورود به عرصه های تعلیم و تربیت و آموزش مسایل دینی در سطحی وسیع و گسترده ندارک می دیدند و دیدیم که بعدها با نفوذ در برنامه ریزی کتاب های تعلیمات دینی و قرآن طی ۱۲ سال، منشاء چه تحولات عمیقی در بینش نوجوانان و جوانان کشور شدند. آیا شهید باهنر بعدها در این مورد با شما صحبت کردند؟

دکتر ناصر باهنر: شاید مهمترین فراز زندگی شهید باهنر، تصمیم ورود به آموزش و پرورش بود. همانطور که اشاره کردم، این کار واقعاً هوشمندانه و آگاهانه بود. شهید باهنر می گفتند: «از بین همه مشاغل و امکانات مختلفی که وجود داشت و پیشنهاد می شد، آموزش و پرورش را انتخاب کردم و در آموزش و پرورش هم دفتر تألیف کتاب های دینی را انتخاب کردم» و جالب این که این انتخاب در شرایطی بود که ایشان به خاطر سخنرانی آئینی که در دوره نهضت خرداد سال ۱۳۴۲ کرده بودند، ممنوع المنبر بودند! بعد هم با همان اوصاف تصمیم گرفتند وارد آموزش و پرورش بشوند. جا دارد که از مرحوم سیدرضا برقی هم یادی بکنیم که زمینه های حضور ایشان را در آموزش و پرورش فراهم کردند و این به خاطر نفوذی بود که آن موقع در آنجا داشت و به این ترتیب بود که بزرگترین رسانه تأثیرگذار در آن زمان در اختیار شهید باهنر قرار گرفت و آن تألیف کتاب های درسی در زمینه تعلیمات دینی و قرآن در همه سطوح بود.

کشیان: درباره مرحوم سیدرضا برقی بعداً پرسش هایی از حضورتان خواهیم کرد، اما پیش تر از آن، شاید این سؤال برای بعضی ها مطرح شود که شهید باهنر در حالی که از نظر آن رژیم ممنوع المنبر بود، چگونه توانست موافقت بخش دیگر آن نظام را برای تألیف کتاب های درسی جلب کند؟ البته کار شگفت انگیزی بود، ولی توضیحات جناب عالی در این زمینه، قطعاً رفع ابهام خواهد

می گفتند: «رفتن من به دانشگاه برای این بود که در محیط دانشگاه حضور داشته باشم و با دانشجویان رفت و آمد و مراد داشته باشم»، یا می گفتند: «درس دانشگاه برای من بار علمی جدیدی نداشت، من همه درس ها را در سطحی بالاتر در حوزه خوانده بودم، اما رفتن به دانشگاه باعث می شد که بحث هایی بین حوزه و دانشگاه بین یک روحانی و استادان دانشگاه و دانشجویان صورت بگیرد»، ایشان می گفت: «استفاده های خوبی از آن مرادات کردم که بعدها دستمایه کارهای علمی من شد.»

کشیان: منظورشان چه کارهایی بود؟

دکتر ناصر باهنر: بعد از این که دوره تحصیلی شان تمام شد، یکی از برنامه های مستمر ایشان شرکت در کارهای علمی و آموزشی و تدریس و سخنرانی در دو انجمن مربوط به تحصیل کرده های دانشگاه بود؛ یکی «انجمن اسلامی پزشکان» و یکی هم «انجمن اسلامی مهندسين».

کشیان: سخنرانی ها و کارهای علمی

ایشان در آن دو انجمن چاپ هم شده است؟

دکتر ناصر باهنر: بله، بعضی از سخنرانی ها و صحبت های آن جلسات چاپ شده است. به هر حال، علاقه مندی ایشان به ارتباط با دانشگاهیان خیلی جالب بود و بعد هم در اجتماعات دیگر دانشجویی، مثل انجمن اسلامی دانشجویان علم و صنعت هم حضور فعالی پیدا کردند.

کشیان: واقعاً حضور شهید باهنر در

دانشگاه بر کاتی چند جانبه داشت، هم حوزه از آن سود برد و هم دانشگاه، در عین حال، مردم هم از برکات جلسات علمی و سخنرانی های آن بزرگوار بهره مند شدند.

دکتر ناصر باهنر: بعضی از دانشجویان آن موقع که حالا از شخصیت ها و صاحبان مسوولیت های

دکتر ناصر باهنر: اتفاقاً من همین سؤال را از مرحوم برقی پرسیدم، ایشان چند دلیل برای این کار ذکر کردند، یکی دو دلیل هم در خاطرات شهید باهنر و دوستانشان جست و جو کردم. مرحوم برقی می گفتند: «من از نفوذم در آموزش و پرورش استفاده کردم و از راههایی که می دانستم چگونه وزیر آموزش و پرورش آن موقع را راضی کنم. آنها را قانع کردم و گفتم: خودم بالای سر اینها هستم.»

کتبستان: مرحوم سیدرضا برقی آن زمان چه عنوانی در آموزش و پرورش داشتند؟

دکتر ناصر باهنر: ایشان آن موقع مشاور وزیر بود و مسؤلان آن زمان او را تا حدی امین خودشان می دانستند. آنها به آقای برقی گفته بودند: شما به عنوان عضو گروه تألیف و ناظر وزارتخانه در کنار آنها باش و بر کار آنها نظارت کن. دلیل دیگری که آقای برقی نقل می کردند این بود که می گفتند: طبق رسمی که آن زمان در آموزش و پرورش بود، کتاب های درسی نوشته شده، گاهی چند ماه و حتی یک سال قبل از چاپ، به مراجع ذی ربط برای اظهار نظر داده می شد و پس از اجازه آنها چاپ می شد. مرحوم برقی به مسؤلان آن زمان گفته بود: «این گروه کتاب را می نویسند، شما بخوانید، اگر نخواستید، اجازه چاپ ندهید.» دلیل سوم این که کتاب های تعلیمات دینی و قرآن آن زمان، یعنی دوره قبل از آقای باهنر و مرحوم برقی، کتاب های فوق العاده ضعیفی بودند و همان زمان از طرف جمعیت ها، علما و مراجع دینی فشار فوق العاده ای به رژیم وارد شده بود که وزارت آموزش و پرورش باید آن کتاب ها را عوض کند، لذا آنها تحت فشار خیلی جدی قرار داشتند. مسؤلان آن زمان فکر کرده بودند که ما از بین روحانیون حوزه علمیه قم کسانی را برای نگارش کتاب می آوریم که مورد قبول علما و مراجع باشند و در عین حال نظارت می کنیم که وارد حوزه مسایل سیاسی-اجتماعی نشوند و تنها به بحث های دینی پردازند. آنها تصورشان این بود که با این کار هم فشار علما کم می شود و هم قدمی جهت بهبود وضع آموزش دینی برداشته می شود. البته به نظر من بالاتر از همه چیز، عنایت و خواست خداوند بود که چنین شد.

کتبستان: واقعاً هم آن زمان کتاب های تعلیمات دینی وضع نامطلوبی داشتند، نگارش کتاب ها خیلی ضعیف بود، مسایل مطرح شده در آن کتاب های ارتباط با مسایل جامعه بود و غالباً معلمان کم سواد یا بی ارتباط با مسایل دینی را مأمور تدریس تعلیمات دینی می کردند.

جناب دکتر باهنر! شنیده ایم که رژیم شاه در سال های منتهی به انقلاب متوجه خطر

دکتر ناصر باهنر: پدر بزرگم برای من نقل کردند: قبل از این که خداوند فرزندی به ما بدهد، در خواب دیده بودم فرزندی به ما داده می شود که در آسمان ها «ناصر الدین» لقب می گیرد.

کتاب های درسی تعلیمات دینی و نقش آنها در گسترش انقلاب شده بود و درصد دسانسور کتاب های تألیف شده توسط شهید باهنر برآمده بود، لطفاً در این باره هم توضیح بفرمایید.

دکتر ناصر باهنر: درست است. من خاطره جالبی از این موضوع دارم. فکر می کنم سال ۵۶ یا اوایل سال ۵۷ بود که شهید باهنر مراد منزل صدا زدند و گفتند: «بیا یک مجموعه ای از کتاب های درسی را ببین» و اضافه کردند: «این کتاب ها را ساواک برای من فرستاده، همه آنها را بررسی کرده اند، بیا ورق بزن و ببین.» من کتاب ها را ورق زدم، دیدم دور بسیاری از مطالبی را که مربوط به داستان مبارزه انبیاء با طواغیت زمانشان بوده، خط قرمز کشیده بودند. دور آیات و احادیثی که مربوط به آن داستان ها بود، یا هر جا که اشاره ای به بحث جهاد و امر به معروف و نهی از منکر شده بود، همه را خط قرمز کشیده بودند. درست خاطر هم هست که شهید باهنر پس از دیدن بخش های سانسور شده کتاب گفتند: «رژیم بعد از ۱۳-۱۴ سال تازه متوجه شده که ما از طریق این کتاب ها چه بلایی سرش آورده ایم و تا حالا خواب بوده اند!

کتبستان: دستوری هم برای حذف موارد سانسور شده داده بودند؟

دکتر ناصر باهنر: بله، گفته بودند: اگر می خواهید این کتاب ها سال آینده هم چاپ بشود، باید همه مطالبی را که دورش خط قرمز کشیده شده، حذف کنید! البته می دانید که دیگر فرصت نکردند این کار را انجام بدهند چون انقلاب شد. در این جا باید از تیمی که آن موقع برای تهیه این کتاب ها زحمت کشیدند یاد بکنیم، از شهید بهشتی، حجج اسلام گلزاده غفوری، مقصودی و شهید مطهری که با گروه تألیف، گاهی ارتباط داشتند و هنوز صورت جلسه هایشان هست.

کتبستان: یعنی این جمع همراه با شهید باهنر کار پژوهش کتاب ها را انجام می دادند و شهید باهنر به وسیله مرحوم سیدرضا برقی کتاب ها را برای چاپ می فرستادند؟

دکتر ناصر باهنر: بله، آنها کتاب ها را می نوشتند و می دادند به آقای برقی که کارهای داخلی اش را انجام بدهد. در واقع، اسم آقای برقی روی کتاب های آمد، ولی ایشان خیلی در کار تألیف مداخله جدی نداشت، اما حضور اداری ایشان خیلی مؤثر بود، برای این که روال کار اعمال بشود.

کتبستان: کتاب های آموزش قرآن چگونه منظور آن دسته از کتاب های آموزشی قرآن است که اعراب کلمات با رنگ قرمز و با دقت روی حروف قرار گرفته بود و حروفی که خواننده نمی شدند به رنگ آبی چاپ شده بود.

دکتر ناصر باهنر: ابتکار خودآموزهای قرآن، کار آقای برقی بود اما ترجمه آیات از شهید باهنر بود. مرحوم سیدرضا برقی عنایت ویژه ای به آموزش قرآن داشت.



بازدید از کشور آلمان در جمع دانشجویان برای تبیین انقلاب احتمالاً سال ۵۹

کتبستان: در طول ۱۲ سالی که شهید باهنر و مرحوم برقی کتاب های درسی را منتشر کردند مشکلی برای چاپ کتاب ها از نظر مسایل امنیتی پیش نیامد؟

دکتر ناصر باهنر: چرا اجازه بدهید یک خاطره ای برایتان بگویم. در گذشته، در آموزش و پرورش رسم بود که هر کتاب درسی یک کارشناس مسؤل و یک تیم تألیف داشت، حالا هم همینطور است. شهید باهنر تعریف می کردند که کارشناس مسؤل گروه ما، یعنی گروه دینی، شهید بهشتی بود و اعضای تیم تألیف را هم که عرض کردم چه کسانی بودند. مؤلف هم شهید باهنر بود. شیوه کار هم به این صورت بود که تیم تألیف کلیات را تصمیم گیری می کرد که مباحث کتاب در چه موضوعی نوشته شود، مؤلف هم کتاب را بر آن اساس می نوشت و تحویل می داد، بعد کتاب را مسؤلان می خواندند و اگر تأیید می کردند، می رفت برای چاپ. شهید باهنر می گفتند: یک روز ناگهان مأموران رژیم،

آقای دکتر بهشتی را دستگیر کرده و به زندان بردند و ما مانده بودیم که چکار کنیم، آخر دکتر بهشتی ارتباط زیادی با انقلابیون داشت و ما برای شکنجه و اذیت و آزار ایشان خیلی نگران بودیم. من اینجا می خواهم شرایطی را عرض کنم که رژیم دیگر در آن شرایط قرار گرفته بود و عمل نمی توانست کاری بکند. حدودش یا هفت سال از چاپ کتاب های جدید تعلیمات دینی می گذشت و همه جا منتظر چاپ کتاب های جدید بودند، قطار چاپ کتاب های تعلیمات دینی به سبک جدید راه افتاد بود و آموزش و پرورش نمی توانست جلوی آن را بگیرد، چون آن کتاب ها مخاطبان میلیونی داشت و توقف کار بحرانی در کشور ایجاد می کرد. شهید باهنر می گفتند: «ما به مسؤول آن وقت دفتر، نامه نوشتیم و متذکر شدیم که کارشناس مسؤول ما حضور ندارد و به دلایلی دستگیر شده و ما برای چاپ کتاب برای سال آینده، بدون حضور دکتر بهشتی نمی توانیم کاری انجام بدهیم و ایشان حتماً باید حضور داشته باشد. به هر حال، آن اقدام باعث شد که رژیم شاه، آقای دکتر بهشتی را آزاد کند، یعنی در واقع تا این حد وزارتخانه مقهور قدرت این تیم شده بود که نمی توانست جلو این جریان را بگیرد.» شهید باهنر می گفتند: «آنهاهی که آشنا بودند با کاری که مادر آموزش و پرورش انجام دادیم، می دانستند که این کتاب ها تأثیر فوق العاده زیادی در احیاء دینداری در نسل جوان داشت و این تنها رسانه ای بود که به طور رسمی می توانست معارف ناب دینی و سیاسی، اجتماعی و انقلابی را به نسل جوان کشور منتقل کند و این کار را هم کرد.»

کسیان: جناب دکتر باهنر! آیا در زمان چاپ این کتاب ها، شهید باهنر با باز خورد منفی هم مواجه می شدند؟

دکتر ناصر باهنر: یکی از نکاتی که شهید باهنر به آن اشاره می کرد، همین موضوع بود. یادم هست به ما می گفتند: «آن موقع ما حتی از طرف دوستان خودمان هم به شدت تحت فشار بودیم که شما در واقع با رژیم سازش کرده اید، یا این که چرا رفته اید در آموزش و پرورش کارمند رسمی شده اید و برای آنها کار می کنید!»، ببینید بینش ها چقدر متفاوت است و با آدمی که آن بینش زیرکانه را داشت و می توانست در جامعه منشأ تحول باشد و آن ریسک بزرگ را انجام بدهد، چطور برخورد می شد؟! من متأسفم که این موضوع را عرض می کنم، بعضی از روزنامه هایی که اسمشان را نمی آورم، به خاطر مسایل سیاسی نوشتند که ایشان در زمان گذشته با رژیم همکاری می کرده !!

کسیان: متأسفانه کار فرهنگی عمیق، انقلابی و آشکار در دوران خفقان، همیشه در دوران انقلاب، با سوء تفاهماتی همراه می شود؛ در حالی که کارهای غیر فرهنگی و مخفی اینطور نیستند. نیروهای مؤثر انقلاب، در دوران خفقان حتی در گارد شاهنشاهی هم

حضور داشتند، اما در دوران پیروزی، هیچ کس آنها را به همکاری با رژیم متهم نکرد. کار فرهنگی رسمی، آن هم در عرصه تدوین کتاب های درسی و رسمی، باید با امضاء می بود به همین دلیل نویسندگان آن کتاب ها، همیشه زیر تیغ قرار داشتند و کار آنها، مجاهدت و صبر و تلاش و توکل بسیاری را می طلبید. جدای از این، نیازمند گذشتن از نام و جان بود. نکته دیگر این که کتاب های تعلیمات دینی پس از پیروزی انقلاب، با وجود تغییرات مکرر مطلب و نویسندگان آن، هرگز به کیفیت آثار تألیفی شهید باهنر نرسیدند و در برخی موارد باعث آشفتگی ذهنی دانش آموزان شدند، بسیاری از فرهنگیان و مدرسان از تألیف آن آثار اظهار ناراضی می کنند، کتاب پیش دینی سال چهارم متوسطه نظام جدید از آن گونه کارهاست.

دکتر ناصر باهنر: درست است. هنوز هم بعضی ها معتقدند که کتاب های دینی آن موقع از بعضی از کتاب های امروز بهتر است. این به خاطر آشنایی فوق العاده ای بود که شهید باهنر با مسایل تربیتی، شیوه های آموزشی و مسایل دینی داشت و در آن زمینه صاحب تحصیلات و مطالعات فراوان بود. شهید باهنر حتی در سفر کوتاهی که به ژاپن داشت، آموزش دین و شیوه های آموزش دین در آن کشور را مورد مطالعه قرار داده بود. شیوه های ایشان در تألیف کتاب های تعلیمات دینی خیلی جذاب و مؤثر بود.

کسیان: جناب باهنر! همانطور که مستحضرید، بخشی از آثار شهید باهنر کتاب های راهنمای تدریس برای معلمان بود. لطفاً در این مورد هم توضیحی بفرمایید.

دکتر ناصر باهنر: درست است. شهید باهنر برای

***دکتر ناصر باهنر: پدرم می گفتند: از وقتی وزیر آموزش و پرورش شده ام، احساس می کنم که دیگر ۴ فرزند ندارم، بلکه ده میلیون فرزند دارم و در قبال تک تک آنها مثل فرزندان خودم مسؤولم.**

هر کتاب درسی، کتاب راهنمای معلم هم می نوشتند، چون معلمین برای اولین بار بود که با آن شیوه آشنا می شدند. کتاب های راهنمای معلم، تفهیم و تعلیم کتاب های درسی را برای معلمان بسیار راحت می کرد و کمک کار آنها بود. من در این مورد خاطرات زیادی دارم. خوب می دانید که نگارش این کتاب ها فرصت زیادی می خواست. شهید باهنر حتی در سفرهای خانوادگی هم تنها در اتاقی می نشستند و به ما می گفتند: این اتاق مال من! شما هر جا می خواهید بروید و آن وقت می نشستند و کار تألیف این گونه کتاب ها را شروع می کردند. باور کنید ایشان جنگل و بیلاق را برای این دوست داشتند که فراغت و آرامشی برای تألیف پیدا کنند! ما شاهد بودیم که شبانه روز برای تألیف کتاب ها وقت می گذاشتند.

کسیان: نکته مهم دیگری که در زندگی برخی از علما و بزرگان ما وجود داشت این بود که آنها با همه فضل و کمال و داشتن آثاری گرانسنگ، نوشتن برای کودکان و کم سوادان را فراموش نمی کردند، بلکه آگاهانه و متواضعانه از طریق داستان و تمثیل، با بیانی راحت و روان در ذهن کودکان فرهنگ سازی می کردند، از این نظر شهید باهنر هم مثل شهید مطهری یک نمونه مطلوب است.

دکتر ناصر باهنر: من در تأیید فرمایشات شما باید بگویم که متأسفانه یکی از مشکلات امروز ما همین است که بزرگان فکر و اندیشه کمتر به فکر پدید آوردن آثاری تأثیرگذار برای کودکان هستند. خوب، شهید باهنر کسی بود که تا مرحله دکتری در دانشگاه درس خوانده بود و تا حد اجتهاد در حوزه تحصیل کرده بود، اما هیچ ابایی نداشت که بیاید مثلاً برای بچه های ۷-۸ ساله کتاب درسی بنویسد یا وقت زیادی برای مراجعه به مدارس ابتدایی بگذارد، بالای سر معلمین دینی بایستد و به بچه ها تدریس کند. من از مرحوم آقای برقی شنیدم که گفتند: «شهید باهنر حتی برای بچه های مرحله پیش از دبستان هم کتاب نوشته بود کتاب هایی درباره زندگی پیامبران که آنها را والدین برای بچه ها بخوانند. یعنی به آموزش فرهنگ دینی حتی برای بچه های قبل از سن دبستان و در خانه هم فکر کرده بود.»

کسیان: این کتاب ها به مرحله چاپ و پخش هم رسیده بود؟

دکتر ناصر باهنر: خیر، ولی نوشته شده و به آن فکر شده بود. آقای برقی به من گفتند: نسخه اش پیش من بود اما نمی دانم کجا گذاشته ام.

کسیان: جناب دکتر باهنر! در صحبت هایتان چند بار از مرحوم سید رضا برقی به اقتضای بحث، صحبت کردید. لطفاً در مورد شخصیت ایشان توضیح بیشتری بدهید، خیلی ها علاقه دارند ایشان را بیشتر

پشناسند. درباره سن و آثارشان پرایمان بگویند
و این که آیا ایشان روحانی بودند؟

دکتر ناصر باهنر: مرحوم سید رضا برقی، چیزی حدود ۸ یا ۱۰ سال از شهید باهنر بزرگتر بودند. بله ایشان روحانی بودند و اهتمام و علاقه ویژه‌ای هم به آموزش قرآن کریم به نوجوانان و جوانان داشتند. تالیفات متعددی هم در این زمینه به صورت مشترک با شهید باهنر انجام داده بودند. ایشان دارای تحصیلات حوزوی بودند و با شهید باهنر در چاپ کتاب‌های تعلیمات دینی و قرآن و همین طور در دفتر نشر، همکاری داشتند.

کسیان: این همکاری تنها در همین حد بود؟
منظور این است که در فعالیت‌های سیاسی اجتماعی هم با شهید باهنر هم افق بودند یا خیر؟

دکتر ناصر باهنر: مرحوم سید رضا برقی و شهید باهنر در یک اصلی با هم توافق و تفاهم داشتند و آن این بود که موقعیت مناسب و فوق العاده‌ای برای آموزش نسل جوان در آن زمان پیش آمده بود. همانطور که قبلاً گفتم، مرحوم برقی فردی متدین و علاقه مند به آموزش قرآن و مسایل دینی به نسل جوان بود، اما در مسایل سیاسی و اجتماعی با هم‌دیگر اختلاف نظرهای واقعی داشتند.

کسیان: جناب دکتر باهنر! در تاریخ خوانده‌ایم که در بعضی مقاطع زمانی، جمعی از علما و بزرگان با قراردادی نانوشته و شفاهی برای مقابله با مخالفان و معاندان تشیع، همکاری‌های جالبی داشتند. یک نمونه آن همفکری و همکاری علامه امینی، شیخ آقا بزرگ تهرانی و مرحوم کاشف الغطاء در پاسخ به تحریفگران تاریخ و عقاید شیعیان بود که کتاب‌های گرانسنگ «الغدیر» و «الذریعه» محصول آن همکاری و قرارداد هوشمندانه و شفاهی بین آن بزرگان بود. به نظر می‌رسد که از اواسط دهه ۳۰ چنین قرار و قرارداد و تقسیم کاری بین شهید باهنر و جمعی از دوستان صمیمی ایشان گذاشته شده بود تا در مبارزه با طاغوت و مقابله با تهاجم همه سویه به دین، هر کدام در جایی قرار بگیرند و فعالیت‌هایی زیربنایی و گسترده انجام دهند. شما نشانه‌ای از این قرار یا همکاری از شهید باهنر شنیده‌اید؟

دکتر ناصر باهنر: نکته‌ای که فرمودید کاملاً درست است. جناب آقای هاشمی رفسنجانی در خاطراتشان نقل می‌کنند که ما بعد از دوره تحصیل در حوزه، تیمی بودیم مرکب از شهید باهنر، شهید بهشتی و مقام معظم رهبری، فکر کردیم حالا که می‌خواهیم وارد فعالیت سیاسی - اجتماعی بشویم چه کار کنیم؟ یک تقسیم کاری کردیم. قرار شد که من (هاشمی رفسنجانی) و

امروز هم این مدارس یکی از مجتمع‌های خوب آموزشی تهران است و تا مرحله دبیرستان و پیش دانشگاهی هم گسترش پیدا کرده است.

کسیان: شنیده‌ایم مؤسسه‌ای هم برای استراحت و تفریح فرزندان مبارزین درست کرده بودند، لطفاً در این باره هم توضیح بفرمایید.

دکتر ناصر باهنر: البته این مؤسسات همه پوششی بودند. شهید باهنر شرکتی به نام شرکت «سبزه» تأسیس کردند، این شرکت به بهانه جمع شدن تعدادی از دوستان در یک محیط تفریحی، باغی را در اطراف کرج خریده بود. من یادم هست از کودکی به آنجا می‌رفتم، اکثر انقلابیون آنجا می‌آمدند و سخنرانی می‌کردند.

کسیان: مثلاً چه کسانی؟

دکتر ناصر باهنر: شهید بهشتی، شهید باهنر و آقای عسگر اولادی از سخنرانان آنجا بودند. گاهی آموزش‌های دینی هم در کار بود. دوستان پدرم کارهای تشکیلاتی شان را هم آنجا انجام می‌دادند و به این بهانه تمام خانواده‌های مبارز می‌آمدند و بچه‌هایشان

*دکتر ناصر باهنر: عنوان پایان‌نامه شهید باهنر در دوره لیسانس «ولایت فقیه» بود - سال ۱۳۳۷- و این هم یکی دیگر از مسایل جالب زندگی ایشان است.

حضرت آیت الله خامنه‌ای به کارهای سیاسی و مبارزاتی آشکار پیردازیم و شهید بهشتی و شهید باهنر به کارها و مبارزات فرهنگی پیردازند. این تقسیم کار، همانطور که شما فرمودید کاملاً هوشمندانه بود.

کسیان: زمان آن تصمیم‌گیری بزرگ را نمی‌دانید؟

دکتر ناصر باهنر: به طور دقیق نه، ولی می‌شود با مراجعه به خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی تاریخ آن را پیدا کرد! حتماً این تصمیم به زمانی برمی‌گردد که شهید باهنر تصمیم گرفته بود به آموزش و پرورش برود. چون این چهار نفر از دوران گذشته، از زمان تحصیل با هم بودند، سخنرانی‌های مشترکی داشتند و سالتنامه و فصلنامه «مکتب تشیع» را با هم کار می‌کردند. به هر حال، من فکر می‌کنم اگر شهید باهنر در طول عمرش تنها همین کار در آموزش و پرورش را انجام داده بودند برای عظمت شخصیت و تأثیرگذاریشان در جامعه کافی بود، در حالی که علاوه بر تألیف کتاب‌های درسی، کارهای دیگری هم انجام داده بودند. شهید باهنر بعضی از مدارس و مؤسسات فرهنگی مثل مؤسسه فرهنگی رفاه را تأسیس کردند. می‌گفتند: آن زمان احساس کردیم که دختران خانواده‌های متدین و خانواده‌هایی که پدرانشان دستگیر یا زندانی بودند، واقعاً سرگردانند و جای امنی برای تحصیل و تربیت ندارند. خب، پدران آنها در زندان یا در مبارزه و تبعید بودند و نگران بچه‌ها و بخصوص دخترانشان بودند. آن هم با آن وضعی که مدارس آن زمان داشت.

شهید باهنر می‌گفتند: ما مدارس رفاه را از مرحله دبستان تأسیس کردیم و ثبت نام از فرزندان مبارزین را در اولویت گذاشتیم. البته دیگران را هم ثبت نام می‌کردیم. افرادی هم مثل شهید بهشتی، شهید رجایی و آقای هاشمی وقت زیادی برای این کار گذاشتند.



■ کابینه شهید رجایی در حضور امام خمینی (ره)

هم با هم آشنا می‌شدند. یکی دیگر از کارهای شهید باهنر همکاری با مؤسسه مفید بود که آن هم مجتمعی آموزشی و پسرانه بود. همکاری دیگر ایشان با مکتب امیرالمؤمنین بود که مسؤولش آیت الله اردبیلی بود. پدرم کارهای فرهنگی آنجا را انجام می‌دادند. واقعاً انسان از همت این شخصیت تعجب می‌کند. شهید باهنر در ضمن کارهایشان یک مؤسسه چاپ و نشر راه می‌برد به نام «دفتر نشر فرهنگ اسلامی» راه‌انداختند تا آثار ارزنده اهل قلم و متعهد را چاپ و منتشر کنند. من خاطرم هست که در اوایل راه‌اندازی دفتر نشر، پدرم خیلی خوشحال بود و هر روز که به منزل می‌آمدند خیر خوشی از پیشرفت کار یا خرید دستگاه چاپ جدید به ما می‌دادند.

کسیان: یادمان هست که قبل از انقلاب، انتشارات اسلامی وضع مطلوبی نداشتند و استاد مطهری هم آن زمان از وضع چاپ و نشر کتاب‌های اسلامی انتقاد داشتند. تولد دفتر نشر فرهنگ اسلامی به لحاظ شکل و محتوا و تنوع

آثار، واقعا به چاپ و انتشار حوزه دینی حرمت داد.

دکتر ناصر باهنر: در دفتر نشر، از آدم‌های متخصص و حرفه‌ای برای امور چاپ استفاده می‌شد، همکاری آقای برقمی خیلی موثر بود. آقای شریف زاده به عنوان مسؤول فنی دفتر نشر زحمت زیادی برای کار کشیدند و حالا هم مسؤول فنی چاپ و نشر هستند. به هر حال، دفتر نشر فرهنگ اسلامی به تدریج مجهز به وسایل خوبی شد و به صورت یک ناشر خوب آثار اسلامی درآمد.

کسیان: سرمایه تاسیس دفتر نشر فرهنگ اسلامی بیشتر از کجا تامین می‌شد؟

دکتر ناصر باهنر: بیشتر از طریق کمک‌های حضرت آیت الله گلپایگانی و آدم‌های اهل خیر حمایت می‌شدند.

کسیان: در کارنامه فعالیت‌های فراوان شهید باهنر، تاسیس «کانون توحید» جایگاه ویژه‌ای دارد. از خاطر اتان درباره علت تاسیس این موسسه تبلیغی، آموزشی بفرمایید.

دکتر ناصر باهنر: بله، این هم داستانی دارد. بعد از آن که حسینیه ارشاد مشکلاتی پیدا کرد و بسته شد، کسانی مثل شهید مطهری، شهید بهشتی و دیگران در پی پیدا کردن مرکزی فرهنگی بودند که جمعیت زیادی را در خودش جا بدهد و چنین مکانی نبود، در آن شرایط، شهید باهنر مجموعه‌ای با یک سالن آمفی تئاتر بزرگ در میدان توحید ساختند. البته همه اینها بهانه‌ای بود برای آن سالن تجمع و سخنرانی. منزل ما در ستارخان نزدیک آن محل بود؛ شهید باهنر وقت زیادی برای تاسیس این کانون گذاشت. جمعیت زیادی هم آنجا برای استماع سخنرانی می‌آمدند. حتی عید فطر که می‌شد، شهید باهنر طبق سنتی که داشت. از منزل تکبیرگویان راه می‌افتادند و عده‌ای هم همراه ایشان می‌شدند و به کانون توحید می‌رفتند. شهید باهنر نماز عید را آنجا برگزار می‌کردند و گاهی شبانه روزی آنجا بودند. یادم هست که موقع سخنرانی شهید مطهری و پدرم، واقعا سالن و خیابان‌ها پر از جمعیت می‌شد. شهید باهنر مقید بودند که شب‌های قدر مراسم احیاء و قرآن بر سر گرفتن را به جا بیاورند. یعنی سعی می‌کردند شیوه‌های طلبگی و آخوندی خودشان را در هر حال حفظ کنند. این نکته را هم اضافه کنم که معمار کانون توحید آقای مهندس موسوی بودند که به دعوت پدرم به منزل ما آمدند و شهید باهنر همان جا سفارش نقشه و معماری آنجا را به ایشان دادند.

کسیان: جناب دکتر باهنر! شاید بعضی‌ها تصور کنند که شهید باهنر در شرایطی آرام و بدون ناراحتی به کارهای فرهنگی و فعالیت‌های اجتماعی می‌پرداخت؛ در حالی که آشنایان با سیره ایشان می‌دانند که شهید باهنر با چه مشکلات و نگرانی‌هایی مواجه بودند.

شما حتما خاطراتی از آن زمان به یاد دارید، لطفاً از آن دغدغه‌ها و شرایط بفرمایید.

دکتر ناصر باهنر: پدرم بارها و بارها از طرف ساواک دستگیر و شکنجه شدند. یکی از کارهای ناجوانمردانه رژیم شاه این بود که برای نفوذ در خانواده ما، یکی از ماموران خودشان را به خواستگاری عمه ما فرستادند. خوب، در همان اوایل خواستگاری، با تحقیق پدرم، معلوم شد که آن شخص وابسته به ساواک است. پدرم اجازه ندادند که آن وصلت انجام بشود، از آن به بعد، آن‌ها به نوع دیگری شروع به آزار و اذیت ما کردند. خاطر هست وقتی که عمه‌ام آن زمان از کرمان به تهران می‌آمد و در منزل ما میهمان بود، شب می‌خوابیدیم و صبح می‌دیدیم که عمه ما در منزل نیست. ماموران ساواک شب، مثل دزدها به منزل ما می‌آمدند و ایشان را می‌زدیدند. یا مثلا در بین راه کرمان به تهران، او را می‌زدیدند و بعد جای دیگر در بیابان یا بین راه شهر دیگری او را رها می‌کردند. این شکنجه‌های روحی به شهید باهنر سخت می‌آمد و خیلی نگران می‌شد. گاهی هم ساواک عمه‌ام را دستگیر می‌کرد و به ما خبر می‌داد که اطلاعات لازم را از او گرفته‌ایم. خوب، این گونه فشارهای روانی هم مرتب در کار بود و همین‌ها نشاندهنده حضور فعال شهید باهنر در میدان‌های سیاسی بود، و گرنه کاری با او نداشتند.

کسیان: واقعا انسان از سعه وجودی شهید باهنر در آن شرایط دشوار در شگفت می‌ماند. ایشان در عرصه‌های مختلف فرهنگی از نوآوران بود و حضوری جدی و موثر در دانشگاه‌ها و مجامع فرهنگی و مساجد کشور داشت. از پیشگامان رابطه حوزه و دانشگاه بود و ارتباطات وسیع و وثیقی با قشرهای مختلف جامعه داشت و از این ارتباطات به سود کارهای فرهنگی و انقلابی بهره می‌گرفت. شهید باهنر در رشته ارتباطات تحصیل نکرده بود، اما شخصیت رسانه‌ای نیرومندی بود که همه شیوه‌های ارتباط را می‌فهمید به همین جهت در همه فعالیت‌های فرهنگی - اسلامی قبل و بعد از انقلاب همه جا نقشی از او می‌بینیم، بی آن که در فکر نام و عنوان و شهرت باشد.

دکتر ناصر باهنر: تحلیل شما دقیق و کامل است. واقعا زندگی ایشان یک زندگی عادی و معمولی نبود، خیلی‌ها زندگیشان یک زندگی معمولی است. اما ایشان این طور نبود. شما در هر مقطعی از زندگی شهید باهنر یک نوآوری می‌بینید، سال به سال می‌بینید که ایشان یک ایده‌های تازه‌ای داشته، از موقعی که وارد حوزه علمیه می‌شود، این کارها شروع می‌شود تا لحظه شهادتشان. خاطره آقای حسین شریعتمداری درباره ایشان برای من بسیار جالب بود.

ایشان گفتند: ما جمعی دانشجو بودیم و دنبال کسی می‌گشتم که به سؤالات ما پاسخ بدهد. بعد در یک جلسه‌ای در مسجد هدایت به ایشان گفتیم ما عده‌ای دانشجو هستیم و نیاز داریم که شما به دماوند بیایید و برای ما صحبت کنید، ابتدا شهید باهنر استکفاف کرده بودند، آقای شریعتمداری گفته بودند: آقا! اگر روز قیامت از شما پرسند که شما می‌توانستید جمعی از جوانان را هدایت کنید و نکریدید، جواب خدارا چه می‌دهید؟ و همانجا شهید باهنر می‌پذیرد و می‌گوید می‌آیم و از آن پس تا مدت‌ها جلسه حضوری مستمری در دماوند داشتند. خوب، برای کسی که گرفتار بود و آن همه کار داشت، این قبیل کارهای کوچک و به صورت مستمر در دماوند مشکل بود، ولی شهید باهنر می‌پذیرفت تا عده‌ای احیا بشوند.

کسیان: نکته مهمی که در زندگی شهید باهنر نمود بارزی داشت، احساس تعهد و اعتقاد به کار و اخلاص بود. ثبات و پایداری ایشان در مبارزه فرهنگی واقعا مثال‌زدنی است.

دکتر ناصر باهنر: من در همین رابطه خاطره جالبی دارم که در ریخ است نگویم. یکی از دوستان پدرم نقل می‌کردند که وقتی شهید باهنر از یک زندان نسبتاً بلندمدت آزاد شده بودند به دیدنشان رفتم و پرسیدم: از زندان چه خبر؟ چه بلایی بر سرتان آوردند؟ گفت: شهید باهنر لبخندی زد و گفت: می‌دانی وقتی توی سلول بودم با خودم و خدای خودم چه عهدی کردم؟ عهد کردم اگر از زندان آزاد شدم، همان کاری را بکنم که برایش به زندان افتادم! شما قوت ایمان، اخلاص و اعتقاد به کار را به وضوح در این جمله می‌بینید. به هر حال همانطور که آقای دعائی فرمودند: شهید باهنر ارتباطی مستمر با امام (ره) داشتند و همراه با شهید بهشتی در هیأت‌های مؤتلفه از بنیانگذاران آن جمعیت و از سخنرانان آن تشکیلات بودند.

کسیان: از فعالیت‌ها و حالات ایشان در دوره تب و تاب انقلاب بفرمایید. آن زمان چه احساسی داشتند و چه کار می‌کردند؟

دکتر ناصر باهنر: در دوران انقلاب، ما در ایشان نشاط فوق‌العاده‌ای می‌دیدیم. واقعا مثل این که یک جوان ۲۵ ساله است که دارد با پدیده جدیدی برخورد می‌کند. خاطر هست در دوره انقلاب ما را منزل دایی ما می‌گذاشتند. گاهی یک هفته ایشان را نمی‌دیدیم. شبانه روز برای برنامه‌ریزی تظاهرات فعال بود. البته تظاهرات خودجوش بود ولی سازماندهی مخفی هم داشت. یادم هست آن زمان یک بار جوانان فامیل را جمع کردند و به هر کسی مسؤولیتی دادند. مثلا از گروهی می‌خواستند که بروند و ببینند شعارهایی که در جاهای مختلف شهر می‌دهند چه چیزهایی است؟ چون شعارها در جاهای مختلف شهر با هم فرق داشتند. ایشان اعتقاد داشت که شعارها باید هدایت شده باشد. نظرشان این بود که باید برای آینده شعارهای

دقیق‌تری داشته باشیم. گاهی بعضی شعارها با الفاظی بود که مناسب نبود. یا مثلاً به یک نفر می‌گفتند: شما بین در فلان فاصله جمعیت چه تعدادند و بیشتر از چه سنی هستید؟ می‌بینید در حالی که ظاهراً شعارها سازماندهی نشده بود اما در عمل واقعاً سازماندهی شده بود. سخنرانی‌ها، پلاکارت‌ها و شعارها همه هماهنگی می‌شد. در جریان ورود حضرت امام هم ایشان جزو گروه استقبال از حضرت امام بودند و برنامه‌های ورود ایشان را با یاران دیگرشان هماهنگی می‌کردند و کار مشکلی بود. همانطور که می‌دانید، آن زمان مسؤلیت سنگین تنظیم اعتصابات در سراسر کشور هم از طرف حضرت امام به ایشان واگذار شده بود.

کشیان: لطفاً از مسؤلیت‌های شهید باهنر پس از پیروزی انقلاب هم بفرمایید.

دکتر ناصر باهنر: همانطور که می‌دانید شهید باهنر از طرف حضرت امام^(ع) به عنوان عضو شورای انقلاب تعیین شدند که نشان‌دهنده اعتماد حضرت امام^(ع) به ایشان بود. یقیناً یکی از مهمترین کارها پس از انقلاب، انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها بود. ایده جدیدی که حضرت امام^(ع) مطرح کردند و اجرای این کار کسی را می‌خواست که آن ایده را به مرحله اجرا بگذارد. حضرت امام^(ع)، شهید باهنر را به عنوان مسؤل ستاد انقلاب فرهنگی تعیین کردند این کار طی چندسال کار فشرده انجام شد و ایشان سخنرانی‌های متعددی در این زمینه داشتند. ایده‌هایی که شهید باهنر در تحول نظام آموزش کشور داشتند، واقعاً ایده‌های جذاب و جالبی بود و توصیه می‌کنم نسل جوان ما آنها را مطالعه کنند.

کشیان: متن این سخنرانی‌ها جایی چاپ شده است؟

دکتر ناصر باهنر: در کتاب «فرهنگ انقلاب اسلامی» بخشی از آن سخنرانی‌ها تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» آمده است. یکی دیگر از مسؤلیت‌های دیگری که به عهده ایشان گذاشته شد، مسؤلیت وزارت آموزش و پرورش بود که به خاطر موقعیتی که شهید باهنر در آموزش و پرورش داشتند، شاید بهترین گزینه بودند.

کشیان: جناب دکتر باهنر! اتفاقاً یکی از سؤالات همین است که چرا ابتدا شهید باهنر در این سمت قرار نگرفتند؟

دکتر ناصر باهنر: گزینه اول برای این کار خود شهید باهنر بود ولی آقای شگرف نخعی گفتند: آن زمان طبق یک قراری شهید باهنر و شهید رجایی به قم رفتند و خدمت حضرت امام^(ع) رسیدند. آنجا برای اولین بار شهید باهنر، مرحوم رجایی را به امام معرفی می‌کنند و سوابقشان را شرح می‌دهند و می‌گویند: با این سوابق، بهترین گزینه برای وزارت آموزش و پرورش، ایشان است. یعنی

دکتر ناصر باهنر: شاید مهمترین فراز زندگی شهید باهنر، تصمیم ورود به آموزش و پرورش بود. این کار واقعاً هوشمندانه و آگاهانه بود.

می‌گفتند: در کنار آموزش و پرورش نمی‌توانستیم وزارتخانه یا سازمان موازی دیگری تأسیس کنیم، چون آموزش و پرورش نهادی گسترده با تشکیلاتی وسیع بود، از این جهت در درون آن نهادی به نام «امور تربیتی» درست کردیم. هدفمان هم این بود که از طریق این نهاد، مواضع انقلاب، بحث‌های انقلاب و آن روح جدید وارد آموزش و پرورش بشود و این کار را آغاز کردیم. فکر پیدایش آن هم از شهید باهنر و شهید رجایی بود. ایده، ایده خوبی بود و زحمات زیادی هم در آن دوره کوتاه برای این نهاد کشیده شد اما بعدچه اتفاقاتی افتاد، بحث دیگری است.

کشیان: از دوره نخست وزیری شهید باهنر چه خاطره‌ای دارید؟

دکتر ناصر باهنر: مرحوم شهید رجایی نقل می‌کردند. وقتی که می‌خواستیم کاندید ریاست جمهوری بشوم، خدمت حضرت امام رفتیم. به ایشان عرض کردم: من به یک شرط کاندیدا می‌شوم و آن شرط این است که آقای دکتر باهنر

در واقع راه آشنایی حضرت امام با آقای رجایی توسط شهید باهنر بود. در پاسخ به این سؤال که چرا خود شهید باهنر اولین وزیر آموزش و پرورش نبود، باید بگویم اولاً شهید باهنر در آن مقطع مسؤلیت‌های دیگری داشت، ثانیاً توصیه می‌شد تا آنجا که می‌شود از غیرروحانیون در مسؤلیت‌های وزارتخانه‌ها استفاده بشود. به این خاطر بود که شهید رجایی اولین وزیر آموزش و پرورش شدند و شهید باهنر نماینده شورای انقلاب در وزارت آموزش و پرورش. بعد از نخست‌وزیری شهید رجایی، شهید باهنر وزیر آموزش و پرورش شدند. خاطریم هست که آقای رجایی می‌گفتند: واقعاً برای من سخت است که من نخست‌وزیر باشم و آقای باهنر وزیر من باشند. خوب، این هم یکی دیگر از ویژگی‌های شهید باهنر بود که اصلاً این گونه مسایل برایش مطرح نبود!



■ قم- ۱۳۴۳ شهید باهنر و شهید رجایی در کنار جمعی از دوستان

نخست‌وزیر باشند. اگر این شرط را می‌پذیرید من حاضرم. خوب، حضرت امام هم که با این موضوع

مشکلی نداشتند. وقتی که شهید باهنر به نخست‌وزیری انتخاب شدند، برای اولین بار بود که یک روحانی به عنوان بالاترین مسؤل اجرایی کشور معرفی شد. قبل از آن اتفاق نیفتاده بود که تمام مسؤلیت امور اجرایی کشور به عهده یک روحانی باشد.

کشیان: درست است، آن زمان در قانون اساسی نقش اجرایی رئیس‌جمهور بسیار کم بود و بیشتر عنوانی تشریفاتی بود. کارهای اجرایی بیشتر با نخست‌وزیر بود.

دکتر ناصر باهنر: همینطور است. یکی از دوستان ما نقل می‌کرد که وقتی شهید باهنر به عنوان نخست‌وزیر مطرح شد، ما واقعا تردید داشتیم که آیا یک روحانی می‌تواند این کار عظیم اجرایی کشور را

دکتر ناصر باهنر: این موضوع یک مقدمه‌ای لازم دارد. شهید باهنر برای ما می‌گفتند: بعد از پیروزی انقلاب، ما احساس کردیم که باید خون جدیدی در رگ‌های نظام اداری کشور وارد بشود. تصمیم مجموعه مسؤلان این بود که در کنار شهربانی کمیته تأسیس بشود. کمیته در واقع وظیفه کار انتظامی را بر عهده جوانان متدین و انقلابی گذاشت. شهربانی با مشکلاتی که آن روز داشت توان پاسخگویی به مسایل آن زمان را نداشت، لذا کمیته تأسیس شد. در کنار وزارت کشاورزی، جهاد سازندگی راه‌اندازی شد. امام^(ع) دستورش را دادند ولی مجموعه شورای انقلاب به این تصمیم رسیدند. بعد هم سپاه درست شد که این خون جدید وارد پیکره جامعه بشود. شهید باهنر

انجام بدهد؟ ایشان می گفت: نخست وزیری آقای دکتر باهنر برای ما یک نگرانی و درعین حال یک موضوع جدید و تجربه جدید بود. اگر این تجربه به خوبی انجام می شد، واقعا یک تجربه و موفقیت بزرگ بود و اگر با موفقیت توأم نمی شد، برای روحانیت صورت خوشی نداشت. آن دوست می گفت: جلسه ای گذاشتیم و از شهید رجایی و شهید باهنر دعوت کردیم بیایند و برایمان توجیه کنند چرا این تصمیم گرفته شده؟ ایشان می گفتند: در آن جلسه، ابتدا شهید رجایی یک صحبتی کردند و توضیحاتی دادند، بعد آقای باهنر پشت میکروفن رفتند و اولین صحبتی که کردند این بود که من به شما یک جمله بگویم، به خدا قسم اگر ذره ای احساس می کردم که توان پذیرش این مسوولیت را ندارم، این کار را نمی پذیرم. آن دوست می گفت: با این جمله آقای باهنر، همه ترسیده های ما برطرف شد و بقیه صحبت های ایشان برای ما خیلی مهم نبود. همان جمله اول ایشان برای آرامش قلبی ما کافی بود و شبهات ما را برطرف کرد.

کسیان: متأسفانه آن زمان این دیدگاه غلط و حساسیت های بی مورد در بین جمعی از خواص وجود داشت. همه شاهد بودیم که مسوولیت اولین ریاست جمهوری کشور به عهده کسی مثل بنی صدر گذاشته شد که حتی تجربه اداره یک دبستان را هم نداشت، ولی درباره روحانیون دانشگاهی که سابقه مدیریت علمی و عملی چند ده ساله، آن هم در سطحی وسیع را داشتند، چنین حساسیت هایی وجود داشت. اصولاً دیدگاه بیرونی نظام هم مخالف تجربه عملی روحانیون در مدیریت اجرایی کلان کشور بود. شاید یکی از مواردی که باعث حذف فیزیکی سریع و به شهادت رساندن دکتر باهنر شد، همین امر بود. دشمن نمی خواست تجربه عملی مستقیمی از مدیریت اجرایی روحانیت پیشاز و انقلابی در جهان اسلام مطرح بشود. یک سؤال دیگر هم در همین ارتباط مطرح است. آیا تا به امروز اطلاع تازه ای از همدستان کشمیری و دیگر عوامل این فاجعه به دست نیامده است؟

دکتر ناصر باهنر: البته وزارت اطلاعات پرونده را پیگیری کرده و اطلاعاتی هست، ولی خیلی کم. **کسیان:** جناب دکتر باهنر! اگر ممکن است از آخرین خاطراتتان از شهید باهنر برایمان بگویید. لحظه شهادت شهید باهنر و شهید رجایی کجا بودید و کی از خبر این فاجعه مطلع شدید؟

دکتر ناصر باهنر: وقتی که شهید باهنر نخست وزیر شدند منزل ما در جماران بود، اما بعد به خاطر بعد

***دکتر ناصر باهنر: پدرم پس از دیدن بخش های سانسور شده (کتاب های درسی) گفتند: رژیم بعد از ۱۳-۱۴ سال تازه متوجه شده که ما از طریق این کتاب ها چه بلایی سرش آورده ایم و تا حالا خواب بوده اند!**

مسافت، به خانه ای مقابل ساختمان نخست وزیری رفتیم. شهید باهنر خیلی از شب ها در محل کارشان می ماندند. کسانی که آن موقع اتاق رئیس جمهور و نخست وزیر رفته باشند می دانند که آنجا صحنه جالبی بود. اولاً این دونفر در یک اتاق با هم کار می کردند. اثاث اتاقشان تشکیل شده بود از یک زیرانداز معمولی و دو میز ساده، مقداری رختخواب و چند استکان و نعلبکی معمولی. درست مثل دونفر طلبه در آن اتاق زندگی می کردند. کسانی که آن موقع آن اتاق را دیده بودند، با شگفتی می گفتند: چقدر محیط آنها ساده و صمیمی بود. پدرم گاهی شب ها به منزل نمی آمدند، یا خیلی دیر می آمدند، وقتی که ما خواب بودیم. خاطره ای که در ذهنم هست، مربوط می شود به آن روزی که آن اتفاق افتاد.

کسیان: جزئیات آن را هم بفرمایید. دکتر ناصر باهنر: ساعت ۳ بعد از ظهر بود. من کلاس تابستانی داشتم و آماده می شدم که مدرسه بروم، ناگهان صدای انفجار مهیبی را شنیدم. به سرعت بیرون دویدم، به حیاط خانه رسیدم، دیدم سطح حیاط ما پر از خرده شیشه است و از ساختمان مقابل هم آتش زبانه می کشد. آتشی که تا آن زمان مثل آن را ندیده بودم. چند طبقه از ساختمان در آتش می سوخت. صدای زبانه آتش و هرم گرمای آن. آدم را از فاصله دور از محوطه فراری می داد، آن لحظه نمی دانستم چه اتفاقی افتاده، نگران بودم، شاید مدت نیم ساعت یا ۲۰ دقیقه طول کشید تا نیروهای آتش نشانی آمدند. در واقع آنها وقتی رسیدند و شروع به کار کردند که همه چیز تمام شده بود و ما بعد از خاموش کردن آتش، اجساد را دیدیم، اما نمی دانستیم چه کسانی هستند. البته ساعتی بعد از آن اتفاق، شهدا مشخص شدند، ولی اوایل روز به ما اطلاع دادند.

کسیان: قبل از شهادت شهید رجایی و باهنر، قرینه ای از تهدید، یا احساس خاصی درباره اتفاق غیر منتظره ای درباره شهید باهنر

و شهید رجایی نداشتید؟

دکتر ناصر باهنر: ما بعد از شهادت دکتر بهشتی تقریباً این انتظار را داشتیم که هر لحظه ممکن است اتفاقی هم برای ایشان بیافتد، با نگرانی زندگی می کردیم و یک آمادگی نسبی داشتیم.

کسیان: آخرین دیدارشان با شهید باهنر، چند ساعت قبل از شهادت ایشان بود و چه خاطره ای از آن دیدار دارید؟

دکتر ناصر باهنر: فکر می کنم شب قبل از فاجعه، ایشان را دیده بودم. من آن وقت شب ها زود می خوابیدم تا روز بعد برای رفتن به کلاس هایم آماده باشم و خاطره ای از آن شب خاص به یادم نمی آید.

کسیان: آیا شهید باهنر وصیت نامه مکتوب یا غیر مکتوبی از خودشان باقی نگذاشته اند؟

دکتر ناصر باهنر: نخیر، یعنی ما پیدا نکردیم. احتمال دارد که در کیفشان یا جای دیگر در اتاقشان در نخست وزیری بوده و سوخته باشد. به هر حال ما چیزی پیدا نکردیم.

کسیان: وصیت شفاهی چطور؟ به شما یا دیگر اعضای خانواده حرف خاصی درباره موضوعی یا کسی نگفته بودند؟

دکتر ناصر باهنر: به والدین مان چیزهای جزئی گفته بودند، ولی والدینم می گفتند: هر موقع می خواستند به من وصیت کنند، می گفتم نمی خواهم وصیت کنید. مادرم نگران بودند و حتی حاضر نبودند وصیت شفاهی ایشان را بشنوند.

کسیان: جناب دکتر باهنر! درباره گذشته شهید باهنر و کارهای فرهنگی ایشان بسیار صحبت شده، کارهایی که شهید باهنر به تنهایی انجام داده اند واقعا کار یک تیم چندین نفره بوده، اگر مجاز باشیم این اصطلاح را به کار ببریم، باید بگوییم این مجموعه کار از ایشان، با این حجم و عمق و گستردگی و نوآوری، خودش یک کرامت آشکار است. کرامتی که مردم دیده اند و آثارش باقی است. می دانید که کرامات عرفا رفتار آنها فرد یا جمعی خاص می بینند و بعد اکثر مردم آن را نقل می کنند، در حالی که کرامات شهید باهنر، آشکار و عام بوده، این کرامت عام را خداوند به کسانی می دهد. که اولاً خودشان را نبینند، ثانیاً اهداف الهی و اجتماعی ویژه ای داشته باشند. البته ما معتقدیم که شهدا زنده اند و حتی در همین جهان مادی ما هم صاحب تأثیرند، اما به عنوان یک سؤال می خواهیم بدانیم به نظر شما اگر شهید باهنر امروز در جامعه ما حضور فیزیکی داشتند، به چه کاری بیشتر اهتمام می کردند؟

دکتر ناصر باهنر: ببینید! چند خصوصیت در شهید

باهر بود که فکر می‌کنم جزو ذاتیات ایشان شده بود و در این دوره می‌تواند خیلی کاربرد داشته باشد. به نظرم اگر شهید باهنر بودند، همچنان کار در آموزش و پرورش را به عنوان مهم‌ترین وظیفه تلقی می‌کردند. لذا ما باید سرمایه‌گذاری زیادی در آموزش و پرورش بکنیم همه چیز آنجا ساخته می‌شود.

کشیان: یعنی تصور می‌فرمایید هنوز هم از آموزش و پرورش آسیب فرهنگی می‌بینیم؟

دکتر ناصر باهنر: بله، هنوز هم از این موضع لطمه می‌خوریم.

کشیان: چه ویژگی‌هایی از شهید باهنر را به عنوان الگوی قابل پیروی برای مدیران کشورمان سفارش می‌کنید؟

دکتر ناصر باهنر: من فکر می‌کنم باید مثل شهید باهنر خستگی‌ناپذیر باشیم. ما این را از زندگی ایشان یاد گرفته‌ایم. شهید باهنر مثل موج دریا یک لحظه آرام و فارغ نبود. کار ایشان کارشبانه‌روزی بود. یکی دیگر از خصوصیات بارز و قابل پیروی شهید باهنر صبر و تحمل و سعه صدر بود. ما در حال حاضر نیاز به سعه صدر داریم، باید همدیگر را تحمل کنیم، گاهی خودی‌ها هم همدیگر را تحمل نمی‌کنند، حالا با غیر خودی‌ها که بحث داریم. خودی‌ها هم همدیگر را تحمل نمی‌کنیم و همین باعث بروز اختلافات و مسایلی در جامعه می‌شود. خاطر مهم است یکی از دوستان شهید باهنر نقل می‌کرد، یک دوره که ایشان قبل از انقلاب در آموزش و پرورش بودند، مدتی بود که با یکی از کمیونست‌های آنجا رفت و آمد داشتند و ساعت‌ها از نزدیک برای آن شخص وقت می‌گذاشتند، می‌گفتند و می‌خندیدند و حالتی که بحث عاطفی هم در آن نمود داشت. آن شخص می‌گفت: ما به آقای دکتر باهنر اعتراض کردیم که شما روحانی هستید، چطور با این کمیونست اینقدر صمیمی هستید؟ ما با مسلمانانی که با ما هم خط نیستند، خیلی مراد نداریم. گفت: شهید باهنر در جواب من گفتند: اگر من از همین طریق بتوانم یک نفر را به سمت و سوی خودمان هدایت کنم، همین کار برای من بس است. واقعاً چرا ما نتوانیم همدیگر را تحمل کنیم؟ باید اول سعه صدر و تحمل داشته باشیم تا بتوانیم دیگری را جلب و جذب کنیم. اصلاً نقطه آغاز ارتباط، تحمل است. یکی از درس‌هایی که می‌توانیم از سیره عملی شهید باهنر بگیریم این است که نقطه جوش و نقطه تحمل خودمان را بالا ببریم.

کشیان: جناب دکتر باهنر! شهید دکتر باهنر درباره مسایل تعلیم و تربیت اسلامی، انسان‌شناسی اسلامی، اخلاق و خودسازی و رابطه علم و ایمان، مطالعات و تحقیقات دامنه‌داری داشتند و دارای دیدگاه‌ها و آراء بکر و بدیعی در این زمینه‌ها بودند که جا دارد درباره هر کدام آثاری پرداخته شود،

تأسف می‌خوریم که چرا نباید اندیشه‌ها، نظریات و تجربیات شهید باهنر دست‌کم در مسایل تربیتی و آموزشی به عنوان یک نظریه کاربردی در دانشگاه‌ها تدریس شود و براساس آن کشورهای اسلامی برنامه‌ریزی عملی داشته باشند؟

دکتر ناصر باهنر: در کنگره بزرگداشت شهید باهنر که سال ۸۰ در کرمان برگزار شد، چند اثر پژوهشی در زمینه‌هایی که اشاره فرمودید منتشر شد، ولی باز هم جا دارد که درباره مسایلی که اشاره کردید کار شود.

کشیان: شش عنوان کتابی که اشاره می‌فرمایید آثار ارزنده‌ای هستند اما برخی از آنها نیازمند ویراستاری مجددند.

دکتر ناصر باهنر: من کتابی در این زمینه به نام آموزش مفاهیم دینی همگام با روانشناسی رشد نوشته‌ام و آنجا ایده‌های آموزشی و تربیتی شهید باهنر را تبیین کرده‌ام، البته کار منسجمی که شما می‌فرمایید نیست، ولی در واقع، ایده‌های ایشان را به عنوان یک مبدع آموزش‌های دینی در ایران، آنجا آورده‌ام و مثال زده‌ام، ولی نه به آن صورتی که جناب عالی می‌فرمایید.

کشیان: جناب دکتر باهنر! صحبت‌های جناب آقای دعائی درباره حضور دکتر شریعی در مراسم ازدواج شهید باهنر در سال ۴۴ خیلی جالب بود. آیا شهید باهنر ارتباطات دیگری هم با دکتر شریعی داشتند؟

دکتر ناصر باهنر: آن صحبت‌ها برای من هم جالب بود. بله، شهید باهنر با دکتر شریعی در زندان هم سلول بودند. ما چندبار خدمت مقام معظم رهبری رسیدیم که از ایشان راجع به شهید باهنر خاطراتی بگیریم، یک خاطره از شریعی این بود که فرمودند: وقتی آقای باهنر تازه از زندان آزاد شده بود، به دیدن ایشان رفتیم و گفتیم: چه خبر؟ آقای باهنر شروع کرده به تعریف کردن از فردی به نام شریعی، آن موقع شریعی هنوز معروف نبود. مقام معظم رهبری فرمودند: آقای باهنر آنقدر از شریعی تعریف کرد و اوصافی از ایشان گفت که ما شایق شدیم این شخص را بشناسیم. یکبار هم شهید باهنر به من گفتند: در جلسات حسینیه ارشاد یک روز به آقای شریعی گفتم، شما خیلی طولانی سخنرانی می‌کنید! آقای شریعی گفت: از کجا مطمئن باشم وقتی از پشت میکروفن کنار آدم زنده باشم؟ تازه هستم باید حرفم را بزنم.

کشیان: دکتر شریعی در حسینیه ارشاد غالباً این حرف را تکرار می‌کرد که شاید این حرف، آخرین حرف من باشد! آنقدر زمانه خونریز بود، آنقدر شرایط دشوار و خفقان بار بود که سخنرانی یک گوینده متعهد و مبارز ممکن بود آخرین سخنرانی او باشد. جناب دکتر باهنر! از آثار شهید باهنر جز همان هفت کتابی که توسط دفتر تدوین و

نشر آثار شهید باهنر به چاپ رسیده، آثار چاپ‌نشده‌ای هم باقی مانده؟
دکتر ناصر باهنر: تعداد دیگری از نوارهای سخنرانی ایشان هم هست که به دلیل از دست رفتن کیفیت آنها، قابل پیاده شدن و عرضه کردن نیست. دفتر تدوین و نشر آثار شهید باهنر تشخیص دادند که آنها قابل استفاده نیست. بنابراین مجموعه آثار ایشان محدود به همان هفت جلد کتابی است که منتشر شده.

کشیان: صورت مذاکرات مجلس خبرگان چطور؟ بخشی از آن مربوط به سخنان و نظریات ایشان است.

دکتر ناصر باهنر: در کتابشناسی شهید باهنر که زیر نظر دفتر تدوین و نشر آثار شهید باهنر منتشر شده، نشانی و ارجاعات تمامی آثار شهید باهنر، از جمله صورت مذاکرات مجلس خبرگان آمده است.

اما متن آن هنوز جداگانه چاپ نشده است.



کشیان: به عنوان آخرین سؤال، لطفاً از تعداد خواهران و برادران هم صحبت کنید و بفرمایید از شهید باهنر چند فرزند به یادگار مانده است و به چه کاری مشغولند؟

دکتر ناصر باهنر: ما چهار فرزندیم، دو پسر و دو دختر. بزرگترین فرزند پسر خانواده من هستم و کوچکترین فرزند هم برادر کوچکم که موقع شهادت پدرم، سه ساله بود. یکی از خواهرانم پزشک است و جالب این که پدرم اسم همشیره بزرگم را که سه سال با من تفاوت سنی دارد، «نهضت» گذاشته است.

کشیان: قطعاً آن شهید عزیز در سال ۴۸ به یاد نهضت اسلامی امام خمینی (ره) و مردم ایران، این اسم را انتخاب کرده بود. خداوند بر درجات عالی آن شهید بزرگ عرصه فرهنگ و اندیشه بیافزاید و به ما نیز توفیق پاسداری از میراث گرانقدرشان را ارزانی فرماید. از حضرت عالی هم که این همه حوصله فرمودید و هیچ پرسشی را بی‌پاسخ نگذاشتید سپاسگزاریم.

مدیریت کار آمد

گفت و گو با:

استاد طاهره صفارزاده

می داند که «طنین در دلنا»** پژوهاک روشن چیست. پیش از این، هرگاه به دیدار بانو می رفتم، با من از خراب های متبرک اش می گفت، اما عکس و تفصیلات و مصاحبه برای چاپ در نشریات را هرگز خوش نداشت، آنها که با منش استاد صفارزاده و صراحت او آشنایند می دانند که او اساساً گریزان از مصاحبه و گفت و گوست، اما هنگامی که موضوع ویژه نامه شهید باهنر را با او در میان گذاشتم، بی هیچ درنگ و تأمل پذیرفت و با ما از یاد مانده های

خویش از شهید باهنر گفت و اکنون آنچه در پیشدیند شماست، بیان دو خاطره از شهید باهنر، از زبان او است.

*نثری که باعث شهرت استاد صفارزاده شد.

**نامه مهر شغری از استاد صفارزاده.



برای ملاقات با بانوی شعر معاصر ایران و مترجم قرآن، استاد طاهره صفارزاده باید به تجربش می رفتیم، به خانه ای که بیش از هر چیز، ذوق سرودن شعر را در انسان زنده می کند؛ خانه ای که هر صبح و عصر، میزان پرنده کوچک زیبایی است که شاید برای تنهایی بانوی شعر معاصر ترانه می خواند، تا لحظاتی غبار غم از چهره شاعر شعر «کودک قرن»* که از دست نامردمی ها دلشنگ است بزداید، و شگفت این که پرنده، تا پاسخی در خور نگیرد، همچنان می خواند و

می خواند. در چنان لحظاتی، بانو در سوت کوچکی که به گردن آویخته می دهد و پرنده آرام می گیرد، پرواز می کند و در آبی آسمان گم می شود. آخر بانو زبان پرنده را می داند و

نظری دارند؟! آقای دکتر باهنر هم ضرورت ایجاد یک کانون فرهنگی-آموزشی را تأیید کردند و با توجه به لیست آیت الله طالقانی، دعوت از هیات های لازم را به عهده گرفتند.

کسین: این کانون فرهنگی رسمیت هم داشت، منظورم این است که اساسنامه به ثبت رسیده ای هم داشت؟

استاد صفارزاده: بله، جالب است که در نوشتن اساسنامه کانون، دکتر باهنر و مهندس موسوی بیشترین همکاری را داشتند، البته تمامی زحمات کار، از نمونه خوانی، ویراستاری متن تا ارسال آن به مطبوعات، به عهده خود شهید باهنر بود. با پیروزی انقلاب و اشتغال هیات امانا در شورای انقلاب، اجرای برنامه برای ۳۰۰ هنرجو در رشته های عکاسی، گرافیک، نقاشی، شعر و داستان، بدون بودجه و همکاری برعهده من قرار گرفت. آن زمان ثبت نام از هنرجویان در دفتر آقای مهندس موسوی در خیابان شهید مفتاح (روزولت سابق) انجام گرفت و استادانی مثل آقایان صادق بریرانی، دهقانپور، زاهدی و ندیمی، بدون کمترین چشمداشتی با ما همکاری کردند.

کسین: از کلاس های این کانون هم نتیجه ای حاصل شد؟

استاد صفارزاده: خوشبختانه پس از یک سال و

***استاد طاهره صفارزاده: شهید باهنر انسانی متواضع، دانشمند، اهل تشخیص و سریع الانتقال بود. ویژگی بسیار مشهود ایشان، پیگیری در انجام تصمیم های علمی و فرهنگی بود.**

با آیت الله طالقانی ملاقات کنیم. به اتفاق هم خدمت آیت الله طالقانی که تازه از زندان آزاد شده بودند، رفتیم. ایشان در آن دیدار مرا مورد لطف و تشویق قرار دادند و فرمودند: «خانم صفارزاده! به جدم، شعر شما در زندان به ما روحیه می داد.»

کسین: نظرشان درباره طرح شما چه بود؟

استاد صفارزاده: موضوع تشکیل کانون فرهنگی آموزشی، مورد استقبال ایشان قرار گرفت و حتی لیستی از نویسندگان و هنرمندان موثر را برای دعوت از آنها جهت تشکیل هیات امانا و هیات مدیره و غیره به ما ارائه دادند. همان روز آقای گرمارودی گفت: «سری هم به آقای دکتر باهنر بزنیم، ببینیم ایشان چه

کسین: استاد! لطفاً ابتدا از نحوه آشنایی تان با شهید باهنر بفرمایید.

استاد صفارزاده: آشنایی من با شهید باهنر در دو زمینه علمی و فرهنگی و در دو دوره مختلف شکل گرفت. اولین مرحله آشنایی ام با شهید باهنر، به قبل از پیروزی انقلاب و تاسیس کانون فرهنگی نهضت اسلامی مربوط می شود و این هم برای خودش داستانی دارد.

کسین: پس ابتدا آن داستان را بفرمایید.

استاد صفارزاده: قبل از انقلاب، به خاطر سرودن اشعار دینی-سیاسی، به ویژه شعر «سفر عاشقانه» از دانشگاه ملی اخراج شدم و به اصطلاح خانه نشین. هنرمندان جوان برای احوالپرسی یا ابراز پشتیبانی از من و همین طور ارائه آثارشان برای نقد و بررسی، به دیدن می آمدند. من با دقت در آثار آنها، به مشکلی اساسی پی بردم و آن کمبود تکنیک هنری در آثار نسل جوان مسلمان در آن زمان بود.

در جلسه شعر انستیتو گوته که در سال ۵۶- از سوی کانون نویسندگان - برگزار شد و بر روی هم برنامه موفقی علیه رژیم طاغوت بود، به آقای گرمارودی که با گروه های اسلامی در تماس بود، گفتم: جوانان مسلمان ما به یک کانون فرهنگی آموزشی نیاز دارند. ایشان هم پیشنهاد کرد برای مشورت درباره تاسیس چنین مرکزی، خوب است

استاد طاهره صفارزاده شاعر، نویسنده، محقق، و مترجم در سال ۱۳۱۵ در سیرجان به دنیا آمد. در ۶ سالگی تجوید و قرائت قرآن را در مکتب خانه محل آموخت. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در کرمان سپری کرد و اولین شعر خود را در ۱۳ سالگی سرود. شهرت خانم صفارزاده در بین مردم با شعر «کودک قرن» پدید آمد. وی دانش آموخته زبان و ادبیات انگلیسی است. استاد صفارزاده برای ادامه تحصیل، نخست به انگلستان و سپس به آمریکا رفت و در دانشگاه «آیوا» در گروه نویسندگان بین‌المللی پذیرفته شد و به کسب درجه M.F.A نایل گردید و در مراجعت به ایران، در دانشگاه ملی به تدریس پرداخت. وی در سال ۱۳۵۵ به اتهام سرودن شعر مقاومت دینی از دانشگاه ملی اخراج گردید و از آن پس وقت خویش را صرف خواندن تفاسیر و مطالعات قرآنی کرد. استاد صفارزاده از پیشگامان شعر متعهد دینی در ایران و از صاحبان اندیشه و نظر در امور ترجمه و آموزش زبان است. استاد صفارزاده پس از پیروزی انقلاب از سوی همکارانش در دانشگاه شهید بهشتی به عنوان رئیس دانشگاه و نیز رئیس دانشکده ادبیات انتخاب شد. وی از سال ۱۳۵۹ همکاری خود را با ستاد انقلاب فرهنگی آغاز کرد و طرح‌های مفیدی به آن ستاد ارائه داد و از جمله طی ۱۲ سال ویراستاری متون علمی برای کتاب‌های زبان تخصصی، مشهور به «کتاب‌های سمت» فعالیت مؤثر داشت.



استاد صفارزاده در سال ۱۳۸۰ پس از ۲۷ سال مطالعه قرآن و تفاسیر و زبان عربی، موفق به انتشار ترجمه «قرآن حکیم» به دو زبان فارسی و انگلیسی شد و به افتخار عنوان «خادم القرآن» نایل آمد. از استاد صفارزاده علاوه بر مقالات و مصاحبه‌های علمی و اجتماعی، ۹ مجموعه شعر و ۳ عنوان کتاب درباره نقد ترجمه در زمینه‌های ادبیات، علوم و علوم قرآنی منتشر شده است. آنچه در پی می‌خوانید حاصل گفت‌وگویی کوتاه با این بانوی فرهیخته و متعهد درباره شهید گرانقدر و اندیشمند دکتر محمد جواد باهنر است.

کسیان: نظر شهید باهنر درباره طرح بازآموزی دبیران چه بود؟



■ همراه با شهید دکتر بهشتی

استاد صفارزاده: ایشان در کمتر از یک هفته بدون کاغذ بازی و جلسه پردازی، در نامه مربوط به طرح نوشتند: طرح زیر نظر خانم صفارزاده اجرا شود. وقتی به وسیله تلفن از دکتر باهنر به مناسبت تسریع در امر تصمیم‌گیری تشکر کردم، به من فرمودند: «من شما را صاحب فکر و اخلاص می‌دانم، و وظیفه ما همکاری با شما در خدمت به کشور، علم و اسلام است.» هنوز تمام کلمات ایشان در خاطر من مانده است. نامه‌شان را هم هنوز نگهداشته‌ام. البته ایشان به حساب همشهری‌گری هم به من لطف داشتند.

کسیان: از ویژگی‌های اخلاقی و مدیریتی شهید باهنر بفرمایید. به نظر شما ویژگی ایشان در چه چیزی بود؟

استاد صفارزاده: شهید باهنر انسانی متواضع، دانشمند، اهل تشخیص و سریع‌الاتقال بود. ویژگی بسیار مشهود ایشان، بیگیری در انجام تصمیم‌های علمی و فرهنگی بود. خداوند بر درجات آن شهید بزرگوار بیافزاید.

کسیان: از لطف شما متشکریم.

و هزینه جلوگیری شود.

کسیان: در رشته زبان‌های خارجی که تخصص خود شما هم هست، چطور؟

استاد، صفارزاده: در رشته زبان‌های خارجی هم که مربوط به تخصص خودم می‌شد، پس از درج مقالاتم در مطبوعات، در زمینه لزوم تغییرات بنیادی در آموزش زبان، به اهمیت تقدم آموزش زبان تخصصی بر ادبیات تأکید کردم و نتیجه هم این شد که در تمامی رشته‌های تخصصی کتاب تهیه و تألیف شد و ثمره این کار هم در دو دهه اخیر در زمینه پژوهش‌های علمی به لطف خداوند مؤثر واقع شد.

کسیان: آن زمان مشکل خاصی برای تصویب طرح‌تان نداشتید؟

استاد صفارزاده: آن زمان بر اثر افراط اندیشی‌تنی چند، پیشنهاد شده بود که باید استادان زبان که طاغوتی هستند یکسره حذف و پاکسازی بشوند و دانشجویان با استفاده از دیکشنری زبان آموزی کنند! دلسردی غربی همکاران را فرا گرفته بود، کمترین خطر، بیکار شدن استادان و دبیران زبان بود. مهمتر این که کشور از نظر علمی به واقع صدمه می‌دید و مقالات من در باب تغییرات بنیادین در آموزش زبان باعث شد که از سوی ستاد انقلاب فرهنگی دعوت شوم.

کسیان: این دعوت برای ارائه طرح‌هایتان در آن ستاد بود؟

استاد صفارزاده: بله، آنجا ابتدا طرح تهیه کتاب‌های تخصصی زبان را به تصویب رساندیم و بعد هم گروه‌هایی را برای تألیف کتاب‌ها در کلیه رشته‌های دانشگاهی تشکیل دادیم. به این ترتیب، هم آموزش زبان برخلاف گذشته در خدمت علوم قرار می‌گرفت و هم موضوع تعطیلی رشته و حذف استادان زبان منتفی شد.

اندی، کوشش‌های ما در کانون به ثمر نشست و جوانانی تربیت شدند که مراکز فرهنگی مثل رادیو و تلویزیون و رسانه‌ها از وجودشان استفاده کردند.

کسیان: بودجه هزینه‌های شما از کجا تأمین می‌شد؟

استاد صفارزاده: همان طور که گفتم، آن زمان ما بودجه‌ای نداشتیم، یادم هست که آقای امامی کاشانی از قول شهید باهنر، فرموده بودند: که خانم صفارزاده بدون بودجه دارد کار می‌کند و باید بودجه در اختیار ایشان بگذارید که سازمان تبلیغات اسلامی هم در کنار کار کانون فرهنگی نهضت اسلامی، راه‌اندازی بشود. کانون فرهنگی نهضت اسلامی بعداً به حوزه اندیشه و هنر اسلامی تبدیل شد، اما من به خاطر آن که توان کار اجرایی را در خودم نمی‌دیدم، از همکاری در تأسیس سازمان تبلیغات اسلامی عذر خواستم.

کسیان: در مورد خاطره دوم هم بفرمایید.

استاد صفارزاده: بله، خاطره دیگری از شهید باهنر مربوط به قدرت فکری و تصمیم‌گیری ایشان است. آن هم در زمانی که شهید باهنر در سمت وزیر آموزش و پرورش بود. در هنگام تعطیلی دانشگاه‌ها، نظر من این بود که این فرصت را باید غنیمت بشمریم و به جای تعطیلی علم در دانشگاه‌ها، به بازآموزی دبیران کشور بپردازیم. به همین خاطر، طرحی به نام بازآموزی دبیران کشور تقدیم کردم تا در زمان تعطیلی دانشگاه‌ها، دبیران آموزش و پرورش به دانش‌روز مجهز بشوند و بخشی از استادان، نیروی تخصصی خودشان را برای تجدید قوای علمی دبیران آموزش و پرورش در رشته‌های مختلف، در اختیار آنها بگذارند. من معتقد بودم که ترجمه و تألیف و تحقیق باید در محدوده کار اساتید با تجربه‌ای قرار گیرد که از توان کار تحقیقی برخوردارند تا از هدر شدن وقت

اولین سخنران جلسه ما

گفت و گو با:

حسین شریعتمداری و محمد محسنی نیا

گروه کلاشان می‌جوشد می‌توان به راحتی غنا خورده ۳۱ همان جا بود که جناب شریعتمداری و آقای محسنی نیا از آشنایی شان با شهید باهنر در دهه چهل و چهارم آشنایی آنی گفتند که ضبط شد. آنچه بر می می خوانید در حرکات تشکیلاتی است ما دوستان به درخواست ما در این باره به قصد ضبط خاطر انجمن و طرح نکات تازه با جناب شریعتمداری و آقای محسنی نیا در این دفتر مریزده نحوه آشنایی این دوستان با شهید باهنر و سرگذشت انجمنی که در دوران دانشجویی در دماوند داشتند.

همه چیز به سادگی یک اتفاق بود. روزی که خسته از معاضده ای به ساعت در کتابخانه کیهان در محبت آقایان سید محسن و سعادت محترم روزنامه اطلاعات و دکتر ناصر باهنر، برای صرف ناهار به دفتر سرپرست محترم روزنامه کیهان جناب حسین شریعتمداری رفتیم، هرگز تصور نمی کردیم که ایشان از آقای محسنی نیا هم خاطر فی حال از شهید باهنر در ذهن داشته باشند هنگام صرف نهار، در خدمت سرپرستان کیهان و اطلاعات، رونق های سلیمان عصر بودیم و دیگر در حضور دو مدبری که خط و مطایبه از هر



با این مقدمه تفاضاً می‌کنیم گفت و گو را از حال و هوای فکری فرهنگی آن روزگار در دماوند آغاز کنید. حسین شریعتمداری: بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین. من فکر می‌کنم بهتر است آقای محسنی نیا صحبت را شروع کنند. چون پیشنهاد تشکیل جلسه ما در دماوند و دعوت از علما برای سخنرانی در آن انجمن از ایشان بود. محمد محسنی نیا: شما شروع بفرمایید، من هم اگر جایی لازم باشد و حرف ناگفته ای بود، عرض می‌کنم.

حسین شریعتمداری: آن سال ها من تازه دوره دبیرستان را تمام کرده و وارد دانشگاه تهران شده بودم. در دوره دبیرستان، تقابل بسیار شدیدی به لحاظ فکری و نظری بین جوانان مسلمان و مارکسیست ها بود. خب، مارکسیست ها به عنوان پشتوانه کلی، اردوگاه مارکسیسم را داشتند و کتاب هایی می‌آوردند و بحث می‌کردند. بعضی از دبیرها هم، مارکسیست بودند. بنابراین، در آن زمان یک فشار از جانب ساواک بر روی جریان های سیاسی بود و یک حرکت مارکسیستی بخصوص هم آنجا بود. برای این که بعضی از مارکسیست های مطرح، اهل آنجا بودند. به

*** شریعتمداری: ما آن زمان از سخنرانان می‌خواستیم که سخنرانی شان بیشتر روی مبانی عقیدتی باشد و نقطه تلاقی مبانی عقیدتی ما را با مکاتب دیگر، بویژه مارکسیسم که آن زمان مطرح بود، تنظیم کنند.**

از طرف انجمن دینی و علمی در دماوند محله فرامه باغ حاج توسلی منعقد گردید. در این مجلس ابتدا «شایسته» سوره جمعه از قرآن مجید را تلاوت نمود و سپس «شریعتمداری» عضو انجمن ترجمه خطبه ای از خطبه های حضرت امام حسین (ع) که حاکی از سرزنش مردمی بود که زیر بار ستم و زور و فشار و بردگی و بدبختی قرار گرفته بودند را قرائت کرد و در ساعت ۲۱ دکتر باهنر سخنران جلسه سخنرانی خود را تحت عنوان عید واقعی شروع و گفت:....

کشیان: تشکر می‌کنیم از جناب شریعتمداری و آقای محسنی نیا که فرصتی فراهم کردند برای این که ساعتی در خدمتشان باشیم تا با یادآوری خاطراتی از شهید باهنر، در حقیقت بر غنای ویژه نامه کیهان فرهنگی درباره آن شهید بزرگ عرصه فرهنگ و دین بیافزایند. جناب شریعتمداری! در دیداری که ده روز پیش با شما و آقای محسنی نیا داشتیم، خاطرات جالبی از شهید باهنر و حال و هوای فرهنگی دهه چهل برایمان گفتید. که متأسفانه ضبط نشد. طی این ده روز، در بررسی و مطالعه کتاب «یاران امام به روایت اسناد ساواک» کتاب شهید باهنر، به سند جالبی برخوردیم که در حقیقت گزارش یکی از مأموران ساواک درباره یکی از جلسات شما در حضور شهید باهنر در دماوند بود. گزارش ساواک در این کتاب، به نوعی تصدیق خاطرات شماست. در آن گزارش که مربوط به آبان ماه سال ۱۳۵۰ است چنین آمده: «از ساعت ۲۰/۴۵ روز ۲۸/۸/۵۰ مجلس جشنی به مناسبت عید سعید فطر

همین جهت درگیری و تقابل هم وجود داشت که چندان هم بد نبود، چون بچه مسلمان ها ناگزیر بودند برای مقابله با مارکسیست ها، علاوه بر مطالعه متون خودمان، متون مارکسیستی و نقد آنها را هم مطالعه کنند.

کشیان: آن زمان در دماوند دانشکده ترجمه تأسیس شده بود؟

حسین شریعتمداری: نخیر، دانشکده ترجمه بعدها آنجا تأسیس شد.

کشیان: در سند ساواک که مربوط به آبان ماه سال ۵۰ است، شما را دانشجوی ترجمه گزارش کرده بودند، درست است؟

حسین شریعتمداری: درست است، من آن زمان در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بودم و زبان انگلیسی می خواندم که البته دو سال بیشتر ادامه ندادم و بعد هم تغییر رشته دادم و به دلایلی از آنجا بیرون آمدم، چون دیگر مصلحت نبود آنجا بمانم.

کشیان: وضعیت درونی نیروهای اسلامی و جوانان مسلمان در آن شرایط در دماوند چگونه بود؟

حسین شریعتمداری: بچه مسلمان ها آن موقع فضای معنوی و ارتباطات خوبی باهم داشتند و با برخی از مجامع تهران و جاهای دیگر هم بر تماس بودند. کوشش زیادی داشتند که جلوی جذب جوانان دماوندی به سمت جریان مارکسیستی گرفته شود. در آن شرایط، ما هم با دوستان جلساتی می گذاشتیم، مثلاً با جمعی از بچه های دبیرستانی به دریاچه تار می رفتیم. آن موقع دریاچه تار راه ماشین رو نداشت و باید چند ساعت پیاده روی می کردیم تا به آنجا برسیم. گاهی شب راه می افتادیم و صبح به آنجا می رسیدیم و شب را در کوه می ماندیم. شب، در آن شرایط و فضا، بچه ها باهم زیاد بحث می کردند. آنجا کانون جذب نیروی ما بود. بعدها آقای محسنی نیا پیشنهاد کردند که به این ترتیب کار بادوامی نخواهیم داشت. پیشنهادشان این بود که این جلسات به صورت هفتگی باشد تا به اصطلاح امروز، نهادینه شود و از آقایان صاحب نظر و صاحب نام برای سخنرانی و پاسخ به سؤالات جوانان دعوت کنیم و جلسات ما محلی برای سخنرانی و پاسخ به سؤالات باشد و بچه ها را از این طریق جذب کنیم. بعدها اسم این جلسه را انجمن کاوش های دینی و علمی گذاشتیم.

کشیان: سال تأسیس انجمن کاوش های دینی و علمی به خاطر تان مانده است؟

*** محسنی نیا: آقای باهنر در کنار تألیف کتاب های تعلیمات دینی، با توجه به وضع معلمان آن زمان، یک آموزش ضمن خدمت توجیهی هم برای معلمان تعلیمات دینی گذاشته بودند که آن هم در جای خود، کار بسیار مهمی بود و من هم در آن جلسات شرکت می کردم.**

حسین شریعتمداری: الان دقیقاً خاطر نمیست. شاید آقای محسنی نیا یادشان باشد. بهر حال، دو سال بعد از شروع جلسات ما، آیت الله سعیدی هنوز زنده بودند.

کشیان: با این حساب آغاز کار انجمن شما مربوط به سال ۴۷ می شود، چون آیت الله سعیدی سال ۴۹ به شهادت رسید. اما این که گزارش ساواک درباره شما مربوط به آبان ماه سال ۱۳۵۰ است، احتمال دارد مجدداً شهید باهنر را در سال ۵۰ هم دعوت کرده بودند.

محمد محسنی نیا: بله این احتمال هم هست. البته شهید باهنر اولین سخنران جلسه ما بودند و یک سال هم به صورت هفتگی به جلسات ما می آمدند. ممکن است بعدها هم دعوتی از ایشان به عمل آمده باشد.

کشیان: اگر خاطر دوستان باشد، از سال ۴۹ و ۵۰ به بعد گرایش همگانی برای ایجاد انجمن های اسلامی و کانون های دینی در سراسر کشور پیدا شد و انجمن ها و کانون های اسلامی فراوان و نیرومندی پدید آمد. البته ساواک در سال های ۵۰ و ۵۱ جلسات را تحت نظارت درآورده بود و احیاناً بعضی از فعالانش را هم دستگیر کردند. اصولاً ساواک به اسم کانون حساسیت داشت. به هر حال، موضوع گسترش انجمن ها و کانون های دینی در آن سال ها از نظر جامعه شناسی موضوعی قابل بررسی است. باید دید که چه عاملی باعث این همه گرایش به تشکیل جلسات دینی در آن مقطع شد. جلساتی که متاخر تشکیل شدند، ویژگی هایی داشتند. اولاً آن جلسات

معمولاً پوشش کارها و تعلیمات عمیق تر سیاسی بودند، ثانیاً با جلسات قبل تفاوتشان این بود که بنا نداشتند همیشه یک منبری در جلسات بیاید و صحبت کند. خودکفا و خودجوش بودند و غالباً خود جوانان با نوآوری هایی از قبیل کارهای هنری، ادبی جلسات را اداره می کردند. هزینه کارها را هم خودشان می دادند.

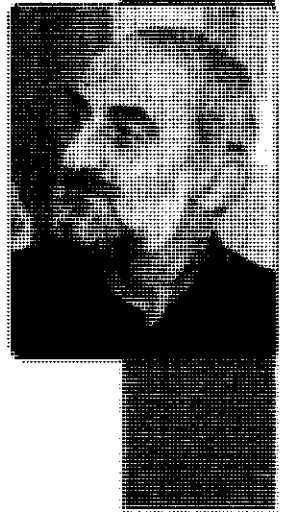
حسین شریعتمداری: همان طور که فرمودید این جلسات نیاز به یک بررسی کلان دارد. درباره نوآوری هایی که اشاره کردید، جالب بود که در جلسات ما هم نمود داشت. مثلاً خواندن شعر و اجرای دکلمه، گاهی بچه ها متن های قشنگی پیدا می کردند و در جلسه می خواندند. نکته مهم دیگر این بود که آن دیدی که آن موقع به لطف خدا در ما بود، این بود که معتقد بودیم نباید از نگاه حضرت امام که آن موقع «آقا» می گفتیم، دور باشیم. به همین



جهت از روحانیونی برای سخنرانی در جلساتمان دعوت می کردیم که به دیدگاه و خط حضرت امام نزدیک بودند و از نظر علمی در سطح خوبی باشند و البته تأکید بر تقوای آنها هم داشتیم. به همین خاطر به مسجد هدایت رفتیم و شهید باهنر را از آنجا به جلسه خودمان دعوت کردیم. آن موقع حضرت آیت الله طالقانی امامت جماعت مسجد هدایت را به عهده داشتند و آنجا هم یک کانون حساس و انقلابی بود. ساواک هم آنجا رازیر نظر داشت. چون چهره های انقلابی آنجا تردد داشتند.

کشیان: از چهره های انقلابی که آن زمان در مسجد هدایت تردد داشتند، چه کسانی را به خاطر دارید؟

حسین شریعتمداری: آقای امامی کاشانی، آقای هاشمی رفسنجانی، شهید محلاتی و شهید هاشمی نژاد. حتی آقای مهدوی کنی هم با این که مسجد جلیلی را داشتند، به مسجد هدایت هم می آمدند. شهید آیت الله سعیدی هم آنجا



حسین شریعتمداری در سال ۱۳۲۶ در دماوند زاده شد. پس از گذراندن دوره دبیرستان وارد دانشگاه شد و در رشته میکروبیولوژی از دانشکده پزشکی دانشگاه تهران فارغ التحصیل گردید. وی در دوران دانشجویی، همدوش شهیدانی بزرگوار چون آیت الله سعیدی، استاد مطهری، دکتر باهنر و برخی دیگر، به گسترش فرهنگ اسلامی و تبلیغ دیدگاه‌ها و نظرات امام خمینی (ره) پرداخت و در مبارزات اسلامی علیه نظام ستم شاهی، فعالیتی فراوان داشت. وی در سال ۱۳۵۴ از سوی ساواک دستگیر شد و همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی در نهادهای انقلابی و دیگر عرصه‌های مبارزاتی حضوری همیشگی داشت تا آنجا که افزون بر حضور در جبهه‌های دفاع مقدس، یک بار نیز به سختی مجروح شد. شریعتمداری پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از همکاران دفتر سیاسی سپاه و از اعضای شورای سیاستگذاری صداوسیما جمهوری اسلامی ایران بوده و هم اکنون نماینده ولی فقیه و سرپرست مؤسسه کیهان است. وی تألیفات گوناگونی دارد که از راه نگارش مقالات پر شمار سیاسی- فرهنگی، با مطبوعات کشور و مراکز فرهنگی همکاری دارد.

تردد داشتند. همانطور که گفتم، دو سال بعد از شروع جلسات ما در دماوند، آیت الله سعیدی زنده بودند، یک خاطره ای هم از خبر شهادت ایشان دارم. همانطور که آقای محسنی نیا گفتند، شهید باهنر یک سال جمعه هایشان را برای ما گذاشتند که خودش نشان از ایثار و تواضع و تقوای ایشان بود. در سال دوم، آقای امامی کاشانی به جلسات ما می آمدند. یادم هست یک روز با یک سواری بنز کرایه، آقای امامی کاشانی را برای سخنرانی در جلسه خودمان به دماوند می بردیم. ما ۴ یا ۵ نفر بودیم. آقای الویری، آقای محسنی نیا و آقای نوروزی. راننده ماشین هم از افراد متدین و مسجدی و از جمع ما بود.

محمد محسنی نیا: آقای صفری نبود؟

حسین شریعتمداری: نخیر، آقای صفری در دماوند می ماند، چون بسیاری از کارهای آنجا به عهده او بود. به هر حال، در طول راه، حضرت آیت الله امامی کاشانی رو کرد به من و گفت: شما اخیراً از آقای سعیدی خبری دارید؟ گفتم: خبری ندارم. ایشان فرمودند: برای یک مدتی، طرف خانه و مسجد ایشان نروید. ما شنیده بودیم که آیت الله سعیدی را دستگیر کرده اند، تعجب کردیم، گفتم شاید ایشان آزاد شده اند، بعد یک دفعه دیدم بغض گلوی آقای امامی را گرفت و به گریه افتاد و گفت: سید را شهید کردند. یا گفتند: سید خدا را شهید کردند. بعد، همه ما زدیم زیر گریه. جاده خلوت بود، از پاسگاه جاجرود گذشته بودیم و در گردنه بعدی بودیم. راننده هم ماشین را کنار جاده پارک کرد و آنجا همه گریه کردیم و بعد آقای امامی گفتند: آقای مطهری را ساواک خواسته و

وصیت نامه آقای سعیدی را به ایشان داده اند. پرسیدیم آقای مطهری نظرشان در این باره چه بود؟ گفتند: به طور خلاصه به ایشان گفته اند که ما مخالفان رژیم شاه را می کشیم.

کسیان: جناب شریعتمداری!

جلسات شما از ابتدا در باغ حاج آقا توسلی برگزار می شد؟

حسین شریعتمداری: نخیر، اولین جلسه ما منزل یکی از دوستان به نام محمد خرمی بود. آن خانه هم از خانه های قدیمی بود و بهار خواب داشت. اولین بار هم آقای باهنر آنجا سخنرانی کردند. البته آن زمان و تا مدتی ما بلندگو و وسایل زیادی نداشتیم، بعداً حاج آقا توسلی همه چیز، از جمله بلندگو و صدنلی تشک دار ارج برای جلسه ما تهیه کردند.

کسیان: در گفت و گویی که سال ۸۲

با خانم صفاتی داشتیم، از آقای توسلی به عنوان سازنده اولین مدرسه علمیه مخصوص خواهران در قم یاد کرد.

حسین شریعتمداری: آقای حاج توسلی از انسان های مومن و خیر بود. شما تقریباً کمتر مسجدی را در داخل یا خارج از کشور می بینید که ایشان بانی ساخت تمام یا بخشی از بنای آن نبوده باشد! این نکته را هم اضافه کنم که اولاً تشکیل جلسات ما در باغ حاج توسلی در دماوند، برای ایشان خطرناک بود، ثانیاً حاج آقا توسلی معمولاً تابستان ها با خانواده اش به آنجا می آمدند و استراحت می کردند، اما وقتی که دیدند جلسه ما گسترش پیدا کرده و اتاق های باغ را هم گرفته ایم تا برای خانم ها جا درست کنیم، بزرگوارانه ملکیت آنجا را برای تاسیس حوزه علمیه وقف کردند. آن محل واقعا محل

بابرکتی بود.

کسیان: این حوزه یکی از باصفاترین

حوزه های علمیه ایران است.

حسین شریعتمداری: خداوند رحمت کند حاج توسلی را، هر چه را که برای تشکیل جلساتمان لازم داشتیم به مباشرش «مش ناصر» که احتمالاً حالا «حاج ناصر» شده، سفارش می کرد که برای ما تهیه کند. حاج آقا توسلی آخرین باری که به قم رفته بود، با آقایان مدرسین حوزه جلسه ای داشته، گویا آقایان می خواسته اند ساختمانی مثل دار الشفاء بسازند و گفته بودند که فعلاً پولی نداریم. حاج آقا توسلی همان جا یک چک ۵۰۰ هزار تومانی به آنها می دهد و موقع بازگشت از قم، در بین راه، دچار سکت می شود و فوت می کند. ایشان، خودش، داستان مفصلی دارد.

کسیان: خداوند ایشان را رحمت

کند. به هر حال، توفیق زیادی در خدمت به اسلام داشته اند و خوب شد که در این جلسه ذکر خیری هم از ایشان به عمل آمد. جناب محسنی نیا! لطفاً جناب عالی هم از خاطرات خودتان از آن سالها بفرمایید.

محمد محسنی نیا: چند سال پیش که به طور اتفاقی آقای رهنمای یکی از دوستان قدیمی جلسه دماوند را جلو حوزه علمیه دیدم، به ایشان گفتم: اینجا چه محلی است؟ گفت: حوزه علمیه است! گفتم: نه، اینجا انجمن کاوش های دینی و علمی است. خداوند رشدش داده و اینجا را حوزه علمیه کرد.

حسین شریعتمداری: احسنت، دقیقاً همین طور است.

کشیان: جناب شریعتمداری! در جلسات شما به غیر از شهید باهنر، چه کسان دیگری، سخنرانی داشتند؟

حسین شریعتمداری: آقای امامی کاشانی، شهید هاشمی نژاد و آقای هاشمی رفسنجانی، شهید محلاتی هم به جلسه ما می آمدند. یادم هست جلال گنجه ای هم که جزو مناقین شد، دو بار به جلسه ما آمد، جلسه سوم دیگر نگذاشتیم بیاید، چون دیدیم اصلاً به تیپ ما نمی خورد. آن موقع می آمد و تفسیر قرآن می گفت و غلط! من توی جلسه با ایشان بحث کردم. این موضوع، تازه مربوط به وقتی است که تغییر عقیده نداده بود!

کشیان: آن زمان واقعا دعوت کردن و آوردن یک روحانی همپراز شهید باهنر از تهران به شهرستان بسیار دشوار بود. شما خیلی با توفیق بودید که توانسته بودید تعدادی از بهترین چهره های کشور را به دماوند دعوت کنید و با آنها ارتباط داشته باشید.

حسین شریعتمداری: لطف خداوند بود. واقعا فقط لطف خداوند تبارک و تعالی بود، نه چیز دیگر.

محمد محسنی نیا: لطف دیگر خداوند این بود که واقعا نیت برادران از تشکیل آن جلسات، فقط خدا، پیامبر و اسلام بود. بعضی از افراد ممکن است جلساتی را تشکیل بدهند تا مثلاً یک گروه سیاسی راه بیاندازند، در حالی که در کار ما، اگر مبارزه ای هم بود، این مبارزه به تبع اسلام بود، به تبع خداوند بود، نه این که ما بخواهیم جمع بشویم و مثلاً با شاه مبارزه کنیم. ما آن زمان احساس می کردیم باید مبارزه کنیم چون خدا و اسلام از ما می خواهند.

کشیان: درست است، آن زمان بعضی ها، اسلام انقلابی را باور داشتند نه انقلاب اسلامی را. یعنی اصل برای آنها، اول، انقلاب بود، بعد اسلام!

محمد محسنی نیا: آن زمان یک مبارز کرمانشاهی بود که ما از تهران با او آشنا بودیم. یک مقدار گرایش کمونیستی پیدا کرده بود. یک وقت که با او بحث می کردم، با تعجب می گفت: آقای محسنی نیا شما این همه حرف ها را به خاطر اسلام می زنی؟ گفتم: بله، برای اسلام، اسلام اگر بیاید همه چیز می آید. او عقیده داشت که به اصطلاح به خاطر آزادی مردم، یا نان، مسکن، آزادی، مبارزه می کند. (البته مضمون حرفش این بود)، او از ابتدا این طور نبود، بعداً این طور شده بود. عاقبت هم زیر شکنجه کشته شد. خداوند دستش را

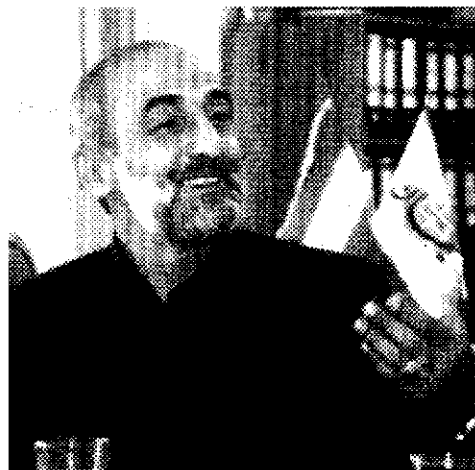
محمد محسنی نیا: اجازه بدهید قبل از آن که پاسخ سؤال شما را بدهم موضوعی را خدمتتان عرض کنم. ببینید! بعضی فصل ها و ماهها، حالت های خاصی را در انسان ایجاد می کنند: فصل بهار، خواص مخصوص به خودش را دارد، در بهار، گیاهان زنده می شوند و یک حالت سرزندگی و شادابی همه جا هست. ماه رمضان، حالتی مخصوص به خود دارد، یک حالت معنوی در جامعه پیدا می شود، مثل این که انسان در این ماه با تقواتر می شود. به نظر من در آستانه انقلاب، گویی یک نسیم الهی در ایران وزیده بود، یک تمایلاتی نسبت به معنویات در مردم پیدا شده بود و همان معنویات به شکل گرایش به تشکیل جلسات مذهبی در شکل های مختلف نمود و بروز پیدا کرد و مقدمات شروع نهضت اسلامی را فراهم کرد و باعث به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی و حرکت حضرت امام شد. اما درباره موضوعی که سؤال فرمودید: من از جهت این که حرف ناگفته ای در

* شریعتمداری: شهید باهنر در جلسات ما او لا مسایل مبتلابه جامعه آن روز را بحث می کردند، مسایلی مثل مبارزه با ظلم و مقابله با ثروت اندوزی. ثانیاً همه مستنداتشان از قرآن و روایات بود. ثالثاً با تلویح نزدیک به تصریح؛ بر زعامت حضرت امام(ده) تأکید می کردند.

بگیرد. به هر حال، هدف ما آنجا واقعا الهی بود. کشیان: در آن زمان از جمع مبارزین سرشناس چه کسانی را می شناختید؟

محمد محسنی نیا: خوب، اول از همه، حضرت امام، بعد مرحوم آقای مطهری، مرحوم آیت الله طالقانی و بیشتر سران جمهوری اسلامی که بعداً شورای انقلاب را تشکیل دادند. آن موقع کارت حسینیته ارشاد را هم گرفته بودیم و در مجالس آنجا شرکت می کردیم و با دکتر شریعتی هم آشنا بودیم. حقیقت این است که آن موقع، بخشی از کار من در تهران بود و به این جهت، در بعضی از جلسات دماوند نبودم، اما وقتی به حسینیته ارشاد می رفتم، از دیدن آن همه جوان متدین و علاقه مند، یک احساس وجدی به من دست می داد، که قابل توصیف نیست.

کشیان: جناب محسنی نیا! خوب است که علت تشکیل جلسات دماوند و دعوت از شهید باهنر را به روایت شما هم بشنویم.



گوشه ذهنم نماند باید بگویم اگر حاج آقا شریعتمداری یادشان باشد، ما یک شب در دماوند منزل آقا مرتضی خرمی بودیم، آنجا یکی از بستگان ایشان که دانش آموز دبیرستان بود، از تبلیغ کمونیست ها در دبیرستان گلایه کرد و همانجا قرار شد که ما برای مقابله با این مسایل، جلسه ای بگذاریم و این جلسه محور باشد و آنجا کار تحقیقی بکنیم.

کشیان: پس اسمی هم که بعداً برای این جلسه گذاشتید، «انجمن کاوش های دینی و علمی» بی وجه نبود.

محمد محسنی نیا: اساساً جوان های متدین آن زمان، اهل مطالعه بودند. ما مرتب با چپی ها بحث داشتیم و باید مطالعه می کردیم مثلاً یادم هست هر بار که مخالفین ما را می دیدند، سؤالاتی را مطرح می کردند. خوب، ما هم پاسخی به آنها می دادیم و بحمدالله به خاطر ارتباطمان با روحانیت و مطالعاتی که داشتیم، کم نمی آوردیم آن زمان هر جا سخنرانی خوبی



محمد محسنی نیا در سال ۱۳۲۱ در تهران تولد یافت. وی فارغ التحصیل رشته زمین شناسی از دانشگاه تهران است. فعالیت های دینی - اجتماعی او از دوران دانشجویی آغاز شد و در ادامه، در «انجمن کاوش های دینی و علمی» در دماوند گسترش یافت. محسنی نیا از مؤسسين انجمن کاوش های دینی و علمی در دماوند بود؛ وی پس از طی دوره های متعدد مدیریتی، مدتی نیز فرماندار دماوند بود و هم اکنون، قائم مقام سرپرستی در مؤسسه کیهان است.

بود می رفتیم و استفاده می کردیم، اما آن روز که به مسجد هدایت رفتیم، آنجا آقای باهنر سخنرانی می کرد. وقتی سخنرانی ایشان تمام شد، به نظرمان آمد که برای سخنرانی در انجمن ما مناسب اند و چون در مسجد هدایت سخنرانی داشتند، به نظرمان آمد که حتما مورد تأییدند.

کیهان: آن زمان شهید باهنر را نمی شناختید؟

محمد محسنی نیا: خیلی از آقایان را می شناختیم، اما ایشان را نمی شناختیم. خوب، دیدیم روحانی با فضل و کمالی است و مناسب جلسات ماست. به ایشان گفتیم: ما جلسه ای در دماوند داریم. شما تشریف بیاورید آنجا و ایشان هم قبول کردند.

حسین شریعتمداری: من به صحبت های آقای محسنی نیا اضافه کنم که ما در مسجد هدایت، بعد از نماز، موضوع را با آقای باهنر در میان گذاشتیم و ایشان در وهله اول نپذیرفتند. خوب، راه ما دور بود و می خواستیم که ایشان چندین هفته به دماوند بیایند. در قدم اول نپذیرفتند، آن زمان ظاهراً کار تألیف کتاب های درسی را هم همراه با آقای دکتر بهشتی و مرحوم برقی برعهده داشتند که یکی از برکات بزرگ انقلاب بود. به هر حال، آقای باهنر ابتدا گفتند که کار دارم و نپذیرفتند. من به ایشان گفتم: خوب، اگر فردای قیامت خداوند تبارک و تعالی از ما سؤال کند این همه جوان داشتند منحرف می شدند و شما متوجه بودید، چرا کاری نکردید؟ ما می گوئیم، آمدیم پیش آقای باهنر و به ایشان گفتیم بیایند و هدایت کنند و قبول نکردند! آقای باهنر گفتند: صبر

* محسنی نیا: شهید باهنر اولین سخنران جلسه انجمن کاوش های دینی و علمی بودند و یک سال هم به صورت هفتگی به جلسات ما می آمدند.

کنید، می آیم. نشان به همان نشان که یک سال تمام جمعه هایشان را برای ما گذاشتند. عین همین ماجرا برای آقای امامی کاشانی هم پیش آمد، ایشان هم جلسه ای برای معلمان شهرری داشتند، وقتی می خواستیم به جلسه خودمان دعوتشان کنیم، همین حرف را زدیم و پذیرفتند و یک سال هم به انجمن ما در دماوند آمدند. حالا شاید این مسأله آقای امامی کاشانی و آقای باهنر در ذهن من با هم تداخل کرده اند، چون صحبت مربوط به خیلی وقت پیش است.

کیهان: جناب محسنی نیا! لطفاً از خصوصیات شهید باهنر آنچه که از نزدیک حس کردید بفرمایید.

محمد محسنی نیا: بنا نبود بنده در برنامه گفت و گو باشم!

حسین شریعتمداری: (با خنده) اصل جلسه دماوند را شما پیشنهاد کردید، حالا کنار می کشید؟! ابتدای جلسه که صحبت نکردید، لااقل ختم جلسه را داشته باشید!

محمد محسنی نیا: مرحوم باهنر، ضمن آن که روحانی خوش فکر و در خط امامی بودند، به قول امروزی ها، روح اسلام را دریافته بودند. غیر از این مطلب، همانطور که اشاره شد، کار بزرگشان همان تألیف کتاب های

درسی بود. من آن زمان، وقتی کتاب های درسی تألیف ایشان را ورق می زدم، می دیدم کار بسیار جالبی است! یادم هست زمانی که ما مدرسه می رفتیم، تعلیمات دینی اصلاً جور دیگری بود، چیز دیگری بود و می دانید که دولت های آن زمان، عمداً آدم های واخورده و کم سواد را برای تدریس تعلیمات دینی و قرآن انتخاب می کردند. متن کتاب ها هم بسیار ضعیف بود. تألیف کتاب های تعلیمات دینی توسط شهید باهنر، با آن شیوه مطلوب و جالب و انقلابی، واقعاً خودش یک انقلاب فرهنگی بود و جالب این که آقای باهنر در کنار تألیف آن کتاب ها، با توجه به وضع معلمان آن زمان، یک آموزش ضمن خدمت توجیهی هم برای معلمان تعلیمات دینی گذاشته بودند که آن هم در جای خود، کار بسیار مهمی بود و من هم در آن جلسات شرکت می کردم. آنجا معلمان علاوه بر آموختن مسایل دینی، روش تدریس کتاب های ایشان را هم می آموختند و شاید آن کلاس ها در مسایل استخدامی شان هم مؤثر بود.

کیهان: آن زمان شما به عنوان یک معلم در جلسات توجیهی شهید باهنر شرکت می کردید؟

محمد محسنی نیا: نخیر، من معلم نبودم، تنها به خاطر علاقه ام شرکت می کردم. **کیهان:** واقعاً آن دوره اگر کسی تنها یک دوره از کتاب های درسی تعلیمات دینی تألیف شهید باهنر را می خواند، گویی یک دوره کامل ایدئولوژی اسلامی را خوانده بود. مباحث اقتصاد اسلامی، اخلاق

اسلامی، تقلید، مبارزه، احکام، امر به معروف و نهی از منکر و خلاصه همه چیز در آن کتاب ها گنجانده شده بود. جناب محسنی نیا! جلسات ضمن خدمت و توجیهی معلمین هفتگی بود؟

محمد محسنی نیا: جلسات یک دوره داشت، درست نمی دانم که ۱۵ روز یک بار بود یا بیشتر. البته شاید به جز آن جلسات، جلسه ماهانه دیگری هم در کنار آن بود.

کسیان: همانطور که فرمودید کسان دیگری هم می توانستند در جلسات توجیهی معلمان حضور داشته باشند، غیر از شما چه کسان دیگری به صورت آزاد به جلسات توجیهی می آمدند؟

محمد محسنی نیا: تا آنجا که خاطریم هست، به جز شهید بهشتی و شهید باهنر که مسؤولیت اداری داشتند، یکی دو جلسه هم مرحوم علامه جعفری به جلسات آمدند. آقای قرائتی هم که آن زمان جوان بودند و خیلی هم جذاب صحبت می کردند، به جلسات توجیهی معلمین می آمدند. این جلسات در تحول فکری معلمین آموزش و پرورش آن زمان هم بسیار مؤثر بود. یادم هست یک بار یکی از معلمین در یکی از همان جلسات بلند شد و درباره مسایل صنفی و مالی بحث کرد، یکی دیگر از معلمین فوراً به او اعتراض کرد و گفت: ما برای این حرف ها اینجا نیامده ایم.

کسیان: جناب شریعتمداری! شهید باهنر در جلسات انجمن کاوش های دینی و علمی دماوند معمولاً درباره چه مسایلی سخنرانی می کردند؟

حسین شریعتمداری: خوب، الآن دقیقاً یادم نیست. (باخنده) فکر می کنم این موضوع را ساواکی ها بهتر یادشان باشد، چون آنها اصلاً برای این کار به آنجا می آمدند. واقعاً در آن جلسات، تنها کسانی که حواسشان کاملاً به جلسه بود، ساواکی ها بودند! آنها اصرار داشتند که دقیق گوش بدهند و گزارش کنند! ما اساساً آن زمان از آقایان سخنران می خواستیم که سخنرانی شان بیشتر روی مبانی عقیدتی باشد و نقاط تلافی مبانی عقیدتی ما را با مکاتب دیگر، بویژه مارکسیسم که آن زمان مطرح بود، تنظیم کنند؛ لذا شهید باهنر و آقایان دیگری که در انجمن ما سخنرانی می کردند، بیشتر روی این مبانی صحبت می کردند.

کسیان: آنطور که ما فهمیده ایم، تخصص شهید باهنر، انسان شناسی بر مبنای قرآن و احادیث بود. بیشتر در ابعاد مختلف انسان مطالعه و تحقیق کرده

* شریعتمداری: آن دیدی که آن موقع به لطف خدا در ما بود، این بود که معتقد بودیم نباید از نگاه حضرت امام که آن موقع «آقا» می گفتیم، دور باشیم. به همین جهت از روحانیونی برای سخنرانی در جلسات انجمن دعوت می کردیم که به دیدگاه و خط حضرت امام نزدیک بودند.

بودند و از آنجا که همه مکاتب، به علوم انسانی و انسان شناسی نظر داشتند، لازم بود که علمای ما هم انسان شناسی اسلام را بشناسند.

حسین شریعتمداری: البته آن زمان مسایل به این شکل که می فرمایید تفکیک شده نبود. شهید باهنر اولاً مسایل مبتلابه جامعه آن روز را بحث می کردند، مسایلی مثل مبارزه با ظلم و مقابله با ثروت اندوزی. ثانیاً همه مستندانشان از قرآن و روایات بود، ثالثاً با تلویح نزدیک به تصریح؛ بر زعامت حضرت امام تأکید می کردند، بیان نشان هم بسیار بیان جذابی بود.

کسیان: چه خاطره جالبی از جلسات شهید باهنر هنوز در ذهنتان باقی مانده است؟

حسین شریعتمداری: یادم هست اولین جلسه سخنرانی شهید باهنر در جلسه ما در دماوند، منزل آقای خرمی بودیم. آن هم در تابستان و در یک فضای باز. قبل از جلسه، یکی از دوستان گفت: یکی از همکاران اداری من، آدم با مطالعه ای است.



اگر می خواهید، ایشان می توانند در جلسه امروز پیش از سخنرانی آقای دکتر باهنر، ۲۰ دقیقه ای صحبت کند. آن موقع ما معمولاً یک ارزیابی از صحبت های سخنرانان می کردیم، ولی وقتی قرار شد که او درباره خداشناسی و الهیات صحبت کند، گفتیم باشد. ایشان با فضای جلسه ما آشنا نبود، معلومات کلاسیک اش هم در سطح بالایی نبود و صحبت هایی ابتدایی کرد. من پیش خودم گفتم: کاش از قبل می دانستم که چگونه صحبت می کند. خوب، جلسه برای ما مهم بود و ناراحت بودیم که مبدا صحبت های او مخاطبان ما را ناراحت کرده باشد، حال آن که مقلب القلوب خداست. به هر حال، وقتی صحبت او تمام شد، ما نگران بودیم و آرزو می کردیم که کاش این سخنرانی در برنامه ما نبود! بعد از او، سخنرانی آقای دکتر باهنر شروع شد و با تعجب دیدیم که ایشان بعد از مقدماتی، از سخنرانی آن شخص بسیار تعریف کردند و احسنت گفتند و فرمودند: ما چقدر به این گونه جوانان نیاز داریم، چقدر صحبت ها خوب بود و



این که جوانانی مثل شما باید به جلسات ما بیایند و مردم را بیدار کنند! این صحبت آقای باهنر، برای ما خیلی جالب بود و پیش خودمان احساس شرمندگی می کردیم. مبنای کار شهید باهنر بر تشویق و ترغیب جوانان بود. من همان زمان پیش خودم شرمند شده که چقدر ما تنگ نظریم و چقدر اسلام نظرش وسیع و باز است که یک روحانی برجسته و دانشمندش، کسی مثل شهید باهنر، یک چنین نگاهی دارد. در همان جلسه اول، این برخوردهای آقای باهنر برای ما درس مهمی بود.

کسیان: جلسات انجمن کاوش های دینی و علمی تنها سخنرانی بود یا پرسش و پاسخ هم داشت؟

حسین شریعتمداری: معمولاً بعد از هر سخنرانی پرسش و پاسخ هم بود.

کسیان: از لطف فراوان شما و جناب محسنی نیا و حوصله ای که فرمودید سپاسگزاریم

آرامش مردان خدا

گفت و گو با:

دکتر ایرج شگرف نخعی

سال‌های آغازین انقلاب می‌برد، به حال و هوای مدیران پارسا و شب‌زنده‌داری که حسرت خواب را به دل پلک‌های ملتهب خویش نهاده بودند و به سرخی چشم‌های خسته از کارشان هنوز می‌توان سوگند خورد. دولتمردان عاشقی که هرگز دل به وسوسه‌های خناسان نسپردند و در راه آرمان‌های والایشان در آتش نفاق دشمن خاکستر شدند. آنچه در پی می‌خوانید، روایت دوستی قدیمی و همکاری صمیمی از دوست خود، شهید باهنر است. او مردی که ۲۳ سال پس از شهادت آن عزیز، کلماتش هنوز بوی عطر باهنر را می‌دهد.

ملاقات ما با استاد ایرج شگرف نخعی در دفتر کیهان فرهنگی صورت گرفت. در حضور مردی بودیم که بی‌تکلف، ساده و صمیمی می‌خواست خاطرات یک دوستی مشترک سی‌ساله را در فشرده‌ترین صورت ممکن برآیمان بازگو کند و این دشوار بود.

استاد نخعی مردی از دوران باهنر است. مثل او حرف می‌زند و لهجه شیرین کرمانی اش اصالت او را دوچندان می‌کند. کلمات او بیشتر از جنس «درد» است! آمیزه‌ای از «آرمان» و «نقد حال» کلام او ما را به



را مطالعه کرده بودید؟
دکتر نخعی: بله، من با مجله مکتب تشیع همکاری داشتم و برایشان مطلب می‌فرستادم. البته بعد از آن که آقای باهنر به قم رفت، من آن موقع در تهران درس می‌خواندم و لیسانس حقوق گرفتم. بعد به کرمان برگشتم و در تربیت معلم آنجا تدریس می‌کردم ولی به هر مناسبتی که به تهران می‌آمدم، خدمت آقای باهنر می‌رسیدم و از توصیه‌های تربیتی و مدیریتی ایشان در کارهای فرهنگی استفاده می‌کردم.

آقای باهنر: آن زمان شهید باهنر در آموزش و پرورش بودند؟
دکتر نخعی: بله، آقای دکتر باهنر، مرحوم شهید بهشتی و آقای برقی در سازمان پژوهش آموزش و پرورش بودند. یادم هست یک روز خدمت آقای دکتر باهنر رفتم و گفتم که دیگر نمی‌خواهم به تربیت معلم بروم. ایشان گفت: نه، بودن شما آنجا لازم است. برو کار معلمی ات را در آنجا ادامه بده. بعد هم من فوق لیسانس قبول شدم و از کرمان به تهران آمدم و پس از گرفتن فوق لیسانس، مجدداً به کرمان برگشتم و آن زمان، موقعی بود که آقای دکتر باهنر تازه داماد شده بود.

دکتر شگرف نخعی: رفتارهای

محبت آمیز دکتر باهنر، همه را

تحت تأثیر قرار می‌داد. به نظرم

همین اخلاق خوش او باعث

موفقیت و حتی نفوذش در آموزش

و پرورش آن زمان شد. من معتقدم

که اخلاق بر همه عرصه‌های دیگر

سیطره دارد.

من مدیر دفتر آن نشریه بودم. اتاقی هم برای این کار در مدرسه معصومیه داشتم.

آقای باهنر: لطفاً از نوع نشریه و مدت

انتشار آن هم بفرمایید.

دکتر نخعی: نشریه ما یک نشریه تقریباً

علمی بود و مختصر زنگ و بوی سیاسی هم

داشت، البته تا حدی که مزاحمتی ایجاد نکند.

حدود سه سال هم منتشر شد.

آقای باهنر: شهید باهنر زمانی که از

کرمان به قم رفتند، نشریه مکتب تشیع

را با همکاری جمعی از همفکران و

دوستانشان منتشر کردند. شما آن نشریه

آقای باهنر: جناب دکتر نخعی سپاسگزاریم که رخصت دادید تا در نشستی، به عنوان دوست قدیمی و همکار شهید باهنر، سؤالاتی را درباره شخصیت، اخلاق و آثار ایشان حضورتان مطرح کنیم. به عنوان سؤال نخست، لطفاً از چگونگی و زمان آشنایی تان با شهید باهنر بفرمایید.

دکتر ایرج شگرف نخعی: بسم الله الرحمن الرحیم. شهید، خوش‌بوترین گل بوستان هستی و شهادت، زیباترین نردبان آسمان است. آشنایی من با آقای دکتر باهنر، از کرمان شروع شد. ما از همان روزگار جوانی با هم آشنا بودیم. من در دوره جوانی طلبه مدرسه معصومیه کرمان بودم، آنجا نشریه‌ای به نام «جهان دانش»، داشتم و از وجود آقای باهنر هم استفاده می‌کردم.

آقای باهنر: ترتیب انتشار این نشریه چگونه بود؟

دکتر نخعی: این نشریه سالانه بود.

آقای باهنر: جهان دانش شما فروش

عمومی هم داشت یا نشریه‌ای داخلی

بود؟

دکتر نخعی: بله، فروش عمومی داشت و

کتابخانه: جناب نخعی! شما سال های طولانی با شهید باهنر از نزدیک آشنایی داشتید لطفاً از ویژگی های اخلاقی ایشان برایمان صحبت کنید.

دکتر نخعی: آقای دکتر باهنر خیلی گشاده رو بود. من هیچوقت ایشان را بدون لبخند ندیدم. بسیار پرحوصله و متین بود. من خاطرات زیادی از حلم و حوصله و بردباری او دارم. خاطر من هست بعد از انقلاب، یکی از رؤسای آموزش و پرورش خراسان، تلگرافی به دفتر ایشان زده بود و این تلگراف به دست من رسید. نوشته بود: «حضرت حجت الاسلام والمسلمین آقای دکتر باهنر وزیر محترم آموزش و پرورش، چون بخشنامه شماره فلان به امضاء جناب عالی مغایر با شرع است، از این جهت، از انجام آن معذورم.» من با شرمندگی این نامه را هم جزو کارها و نامه های آقای دکتر باهنر گذاشتم. روز بعد که به عادت معمول، دو ساعت زودتر از ساعت اداری به اداره رفتم تا کارها را بررسی کنم، آقای دکتر باهنر در اداره بود، تا مرا دید گفت: ببین نخعی! این آقا مرا حجت الاسلام می خواند ولی کارم را خلاف شرع می داند! گفتم: آقا اگر اجازه بدهید ایشان را از آن سمت برداریم. زشت است که رئیس آموزش و پرورش یک استان نداند که حجت الاسلام آشکارا دستور خلاف شرع نمی دهد. آقای باهنر با ملایمت گفت: نه، نه، فقط تلفنی به ایشان تذکر بدهید. حتی اجازه نوشتن نامه را هم نداد.

کتابخانه: جناب نخعی! حضرت عالی به عنوان یک شخصیت فرهنگی که در سطوح مختلف دانشگاه تدریس کرده اید و مراحل اداری را تا سرپرستی وزارت آموزش و پرورش و قائم مقامی وزارتخانه تجربه کرده اید، علت موفقیت شهید باهنر را در عرصه های مختلف فرهنگی، بیشتر مرهون چه چیزی می دانید؟

دکتر نخعی: ببینید! ما یک شخص داریم، یک شخصیت. من به عنوان یک شخص، نخعی هستم، ولی شخصیت نخعی در رفتارش متجلی است. شخصیت آقای دکتر باهنر در رفتارش تجلی داشت و همان هم باعث موفقیت اش در کارها بود. آقای دکتر باهنر شخصیتی ملایم، معتدل و استوار داشت. در کارها پیگیر بود و هیچ کاری را تا به نتیجه مطلوب نمی رسید، رها نمی کرد. من معتقدم که اخلاق بر همه عرصه های دیگر، سیطره

دکتر شگرف نخعی: تعلیم و تربیت مورد نظر شهید باهنر، تعلیم و تربیتی مبتنی بر آزادی بود. ضمن آن که خشونت را نفی می کرد، آزادی را هم به معنای ولنگاری نمی خواست. اصلاً رفتار خود شهید باهنر، همان الگوی مطلوب تعلیم و تربیت او بود.

دارد و رفتارهای محبت آمیزی که دکتر باهنر با افراد داشت، همه را تحت تأثیر قرار می داد. به نظرم همین اخلاق خوش او باعث موفقیت و حتی نفوذش در آموزش و پرورش آن زمان شد. من بارها شاهد بودم که کسانی بسیار تند و حتی بی ادبانه با ایشان برخورد می کردند ولی دکتر باهنر آنقدر حسن خلقی داشت که ۵ دقیقه بعد، می دیدم که آن فرد، چنان آرام و نرم شده که باعث تعجب بود. مرحوم دکتر باهنر، کارها را با محبت و ادب و متانت پیش می برد و می دانید که بیشتر از هر چیز محبت روی انسان تأثیر می گذارد.

کتابخانه: در باره شجاعت اخلاقی، بردباری و آرامش دکتر باهنر بسیار شنیده ایم، شما به عنوان یک همکار قدیمی، چه خاطراتی از ایشان در این زمینه ها دارید؟

دکتر نخعی: خاطرات من در این مواردی که فرمودید بسیار است. من تنها به یک نمونه کوچک از آنها اشاره می کنم. پس از پیروزی انقلاب، یک بار برای کاری اداری، همراه با دکتر باهنر به مشهد رفتیم. موقع بازگشت به تهران، یکباره احساس کردیم که هواپیما به پایین کشیده می شود. آقای باهنر از من پرسید: چرا اینطور شد؟ گفتم نمی دانم. مسوولان هواپیما آمدند و توضیح دادند که چرخ های هواپیما باز نمی شود و باید به مشهد برگردیم. من به شوخی و خنده به آقای باهنر گفتم: ما داریم به جهنم می رویم! خدا می داند که آقای باهنر یک ذره هم ناراحت نبود. خیلی خونسرد گفت: نه آقا، چرا جهنم، ان شاء الله هر دو به بهشت می رویم و در بهشت در خدمتتانیما! به

هر حال، هواپیما به مشهد برگشت دوری زد و چرخ ها باز شد و نشستیم. من نمی دانم، واقعاً چه نقصی در هواپیما بود، ولی هر چه بود، آن آرامشی که در شهید باهنر بود عجیب بود. آرامشی که تنها در مردان خدا می بینیم.

کتابخانه: آقای دکتر نخعی! تا آنجا که می دانیم، شما سال ها در اصول مدیریت علمی و مدیریت اسلامی، مطالعه، پژوهش و تدریس کرده اید. از نظرگاه علمی و تخصصی خودتان شیوه های مدیریتی شهید باهنر را چگونه ارزیابی می کنید؟

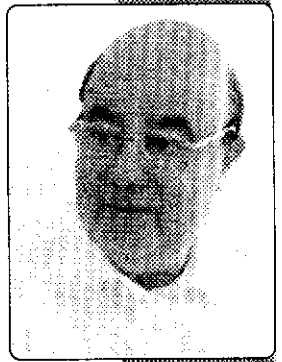
دکتر نخعی: این را به صراحت عرض می کنم، آن زمان، با این که من در دوره نسبتاً خوبی کلاس مدیریت را خارج از ایران دیده بودم و با اصول مدیریت در حد تئوریک آشنا بودم و همانطور که فرمودید اصول مدیریت را در دانشگاه ها تدریس کرده ام، مع ذالک، باید بگویم، من مدیریت عملی و اخلاق مدیریت



شهید باهنر در سفر به استان های شمال کشور

را از آقای دکتر باهنر و رجائی آموختم. همانطور که می دانید، مهمترین اصلی که در مدیریت های رفتاری ما مطرح است، مسأله حلم و حوصله است. شهید باهنر واقعاً حوصله عجیبی داشت. مدیریت شهید رجایی و شهید باهنر مبتنی بر فکر و اندیشه و اخلاق بود. این غیر از مدیریت های باری به هر جهت بود. بهترین نشانه مدیریت درست، همین است، آن دو با تکیه بر ارزش های اخلاقی و پارسایی و رعایت اصول مدیریت، در آن شرایط سخت و آشفته و به هم ریخته پس از انقلاب، که با جنگ و بمباران و محاصره اقتصادی و فضای مسموم گروهک ها همراه بود، کارها را به خوبی پیش بردند. بررسی کنید ببینید که در همان شرایط، چه تعداد مدرسه ساخته شد؟ من به عنوان مسوول بودجه آموزش و پرورش، ۵-۶ سال آنجا بودم، با همه مشکلات کشور، هیچ وقت ما

استاد ایرج شگرف نخعی در سال ۱۳۱۴ در کرمان تولد یافت. وی فوق لیسانس مشاوره و راهنمایی است و افزون بر آن، در طی فعالیت‌های فرهنگی خود، از سال ۱۳۳۲ تاکنون، موفق به گذراندن دوره‌های مدیریت و همچنین دروس دکتری روانشناسی در ایران- فرانسه و آمریکا شده است.



استاد شگرف نخعی از دوستان دوران تحصیلی شهید باهنر در کرمان بوده و سال‌ها در مسؤلیت‌های مختلف فرهنگی از تدریس تا مدیریت در مدارس مختلف و مراکز تربیت معلم و مدارس عالی کشور خدمت کرده است. مشاغل بعدی وی عبارتند از: ریاست مرکز راهنمایی و مشاوره استان کرمان، معاون اداری و مالی امور مجلس وزارت آموزش و پرورش، معاون آموزشی وزارت آموزش و پرورش، قائم مقام وزیر آموزش و پرورش در وزارت شهید رجایی و دکتر باهنر، سرپرست وزارت آموزش و پرورش، عضو شورای سیاست‌گذاری صدا و سیما از سوی مقام معظم رهبری، رئیس گروه بازرسی آموزش و پرورش سازمان بازرسی کل کشور، رئیس مرکز راهنمایی و مشاوره دانشگاه آزاد اسلامی (واحد جنوب)، رئیس دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی، عضو کمیسیون معین و کمیسیون مقررات تحصیلی شورای عالی آموزش و پرورش.

از استاد شگرف نخعی، مقالات پژوهشی متعددی در زمینه مدیریت، روانشناسی، مسایل تربیتی و اجتماعی در نشریات تخصصی و روزنامه‌ها، منتشر شده است.

مدیریت و پارسایی و پرکاری اول انقلاب برگردیم و گرنه، همین سیر قهقراپی اخلاقی را طی می‌کنیم. ببینید! من معلم دانشگاه هستم. می‌فهمم جوان چه می‌گوید و چه می‌خواهد، جوان پیش من می‌آید و می‌گوید: من از شنیدن حرف زیاد، خسته شده‌ام، دیگر نمی‌خواهم تنها حرف بشنوم، نصیحت هم نمی‌خواهم، از نصیحت فرار می‌کنم، عمل می‌خواهم. دکتر باهنر و آقای رجائی واقعاً اهل عمل و صداقت بودند.

کسیان: درباره آراء شهید باهنر در زمینه تعلیم و تربیت بفرمایید، ایشان چه شاخصه‌هایی برای تعلیم و تربیت اسلامی قابل بودند؟

دکتر نخعی: مرحوم دکتر باهنر عقیده داشت که معلم تا خودش چیزی را نفهمیده نباید آن را تدریس کند. او معتقد بود که حفظ کردن کافی نیست، معلم باید درس را درک کند، بفهمد و بعد تدریس کند. نظرش این بود که تدریس نباید عملی یک طرفه باشد. او با حجم زیاد مطالب درسی بخصوص برای کسانی که هنوز به سن لازم نرسیده‌اند مخالف بود و می‌گفت: باید توان کودک را در نظر گرفت، اگر زیاده‌تر از توان کودک به او آموزش بدهیم، نه تنها مطلب در ذهنش نمی‌ماند، مشکلات دیگری هم برایش ایجاد خواهد شد. دکتر باهنر می‌گفت: همه یک وظیفه دارند و معلم دو وظیفه، یکی این که خودش را اصلاح کند و دیگر این که دانش آموزان را اصلاح کند. شهید باهنر کار معلم را خیلی خطیر می‌دانست. او با سخت‌گیری و خشونت و تنبیه بدنی در تعلیم و تربیت مخالف بود.

بول کم نداشتیم، با معلمین آن زمان هم این گونه مسایلی که امروز داریم، نداشتیم. کسیان: به خاطر همان پارسایی عملی مدیران و حذف تشریفات و رعایت ساده‌زیستی؟

دکتر نخعی: احسنت، احسنت! آن موقع مسوولانی در بالاترین سطح وزارت، ظهر تکه نان با یک تکه لبو می‌خوردند و هزینه داخلی ما آنقدر کم بود که اگر حالا بگویم همه تعجب می‌کنند. امروز تنها میز و صندلی‌های دستگاه‌های دولتی را نگاه کنید، هر مدیری که عوض می‌شود، تنها کار مهمی که انجام می‌شود تعویض همه لوازم اتاق است! همین امروز از جایی می‌آمد، دیدم وضع ظاهر آنجا عوض شده، گفتم: من هفته پیش اینجا بودم، چه شده، چرا لوازم اتاق عوض شده؟ گفتند: یکی عوض شده و دیگری آمده و گفته: نمی‌خواهم رنگ اینجا زرد باشد!

شما ببینید تنها هزینه کامپیوترهای تشریفاتی روی میز مدیران ما چقدر است؟ واقعاً چند درصد از مدیران ارشد ما از کامپیوتر استفاده می‌کنند؟ این کامپیوترها جز این که «دکور» باشند و هزینه‌ای را بر بیت‌المال تحمیل کنند، مصرف دیگری هم دارند؟ مدیر شجاع و محکم، مثل شهید باهنر است که در سخت‌ترین لحظات هم شجاعت و متانت خودشان را از دست نمی‌دهند، بحران را مدیریت می‌کنند. در اوایل انقلاب، خاطریم هست یک روز در طبقه پنجم ساختمان معاونت در چهارراه ولیعصر نشسته بودم. شهید باهنر هم پیش من بود. همان وقت منافقین دو کامیون سنگ آوردند و ساختمان ما

*دکتر شگرف نخعی: مهمترین اصلی که در مدیریت‌های رفتاری ما مطرح است، مسأله حلم و حوصله است. شهید باهنر واقعاً حوصله عجیبی داشت.

و مردم را سنگباران کردند. آن روز فاجعه بود. من به آقای باهنر گفتم: امروز نمی‌شود از ساختمان خارج شویم، منافقین همه را با سنگ می‌زنند، شما را هم به قیافه می‌شناسند. اما ایشان آرامش عجیبی داشت و نمی‌ترسید. آرامش او به ما هم سرایت می‌کرد. خیلی راحت به من گفت: من می‌روم، تو هم می‌خواهی بیا و می‌خواهی نیا، رفت و سوار ماشین شد و خارج شد. من جرأت نکردم از آنجا خارج شوم، ماندم تا ساعت ۱۰ شب و آن وقت پایین آمدم و آهسته و آرام رفتم به طرف بلوار کشاورز و از آنجا به میدان هفت تیر.

کسیان: جناب نخعی! باتوجه به آنچه فرمودید، چه راهکار مدیریتی برای جامعه امروز کشورمان پیشنهاد می‌کنید.

دکتر نخعی: من فکر می‌کنم اگر جامعه ما به فرهنگ روزهای اول انقلاب برگردد، بسیار خوب است و ما ضرر نمی‌کنیم. باید به آن

تعلیم و تربیت مورد نظر او، تعلیم و تربیتی مبتنی بر آزادی بود. آزادی را هم به معنای ولنگاری و هرج و مرج نمی خواست، ضمن آن که خشونت را هم نفی می کرد. شهید باهنر به تعلیم و تربیتی اعتقاد داشت که از دین جدا نباشد. او می خواست آمیزه تعلیم و تربیت «دین» باشد. معتقد بود که ایمان زیربنای تعلیم و تربیت است. اصلاً رفتار خود شهید باهنر، همان الگوی مطلوب تعلیم و تربیت او بود.

کتابخانه: جناب دکتر نخعی! به نظر شما چرا پس از گذشت ۲۵ سال از پیروزی انقلاب هنوز براساس آراء متفکرین بزرگی مثل شهید باهنر، شهید بهشتی و دیگر بزرگان الدیشه، در زمینه تعلیم و تربیت، فرهنگ سازی و نظریه پردازی نکرده ایم؟ چرا آراء تربیتی شهید باهنر هنوز به عنوان یک مقوله مستقل مدون نشده؟

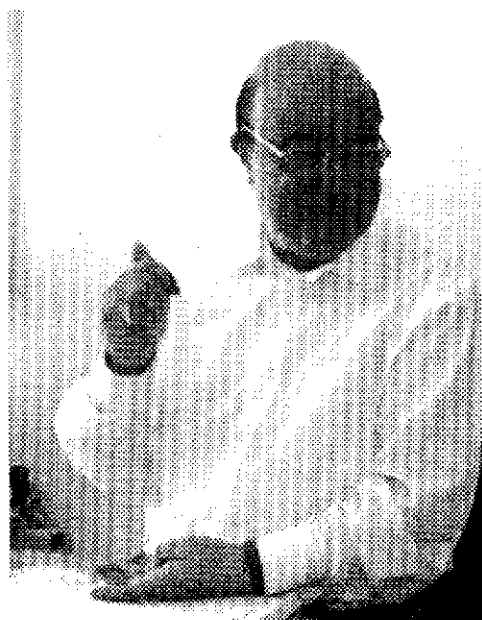
دکتر نخعی: ببینید! ما مطالب خوبی در زمینه تعلیم و تربیت از آن بزرگانی که فرمودید داریم، منتها مشکل این است که در مرحله حرف در دنیا رتبه اول را داریم، ولی در عمل، کمیت ما می لنگد. ما فرهنگمان را سیاسی کرده ایم، درحالی که فرهنگ نباید سیاسی باشد. ما به جای کار فرهنگی، کار سیاسی می کنیم! آخر فرهنگ یک دیدگاهی دارد، همان که شما فرمودید، باید کسانی بیایند و آراء تربیتی بزرگانی مثل شهید باهنر و شهید بهشتی و دیگر بزرگانمان را بررسی کنند و از لا به لای آثار آنها مطالب را استخراج کنند. خوب، مطالب آقای دکتر باهنر بیشتر سخنرانی بوده، نوشته نبوده، ناقص مانده و باید کسانی آن را کامل کنند.

کتابخانه: آقای دکتر نخعی، همانطور که می دانید، شهید باهنر در یک دوره ۱۲ ساله، با نفوذ در آموزش و پرورش، محتوای کتابهای درسی تعلیمات دینی و قرآن را به شکلی جذاب و انقلابی تغییر داد و مفاهیم جدیدی بر آن افزود که باعث تغییر دیدگاه جوانان نسبت به دین شد. لطفاً درباره این جنبه از کار فرهنگی شهید باهنر هم دیدگاهتان را بفرمایید.

دکتر نخعی: اجازه بدهید پیش از طرح این موضوع، خاطره ای برایتان در همین رابطه بگویم. در سال های آغاز انقلاب، من همراه با شهید باهنر، از طریق رادیو به سؤالات مردم جواب می دادیم. یک بار شخصی با لحنی موهن به ایشان گفت: این تعلیمات

*دکتر شگرف نخعی: ما فرهنگمان را سیاسی کرده ایم، در حالی که فرهنگ نباید سیاسی باشد. ما به جای کار فرهنگی، کار سیاسی می کنیم!

دینی که تو در زمان شاه نوشتی، آن طرفش که عکس شاه است! با همین عبارت. مرحوم دکتر باهنر، چند ثانیه سکوت کرد و گفت: اگر نظیر آن مطالب من نبود، الان این انقلاب نبود. شما فقط عکس شاه را دیده ای، نفهمیده ای که به هر حال، آن عکس شاه، دنبالش مطالبی بود و همان مطالب سبب همین انقلاب شد. واقعاً هم کتاب های تألیفی ایشان انقلابی در بینش دینی جوانان ایجاد کرده بود. من معتقدم کتاب های درسی تعلیمات دینی تألیف آقای دکتر باهنر، حتی از همه کتاب هایی که در طول دوره ۲۵ ساله پس از انقلاب نوشته شده، بسیار بهتر است. متأسفانه این کتاب ها را پس از انقلاب آنقدر تغییر داده اند که به قول مولانا: این چنین شیری خواهم نافرید!



کتابخانه: آخرین سؤال ما درباره ویژگی های بارز شهید باهنر از دیدگاه شماست بعنوان یک دوست قدیمی، همکار و همشهری، برجسته ترین صفت شهید باهنر را در چه چیزی دیدید؟

دکتر نخعی: آقای دکتر باهنر صفات پسندیده بسیاری داشت، حلم و حوصله، شجاعت، متانت و آرامش، خوشرویی، حق جوئی و مدیریت در شرایط دشوار، از صفات بارز ایشان بود. نمی خواهم حالت افراطی بگیرم، نه، ایشان معصوم نبود و مثل هر انسان دیگری اشتباه هم می کرد، اما به این مطلب توجه داشت که حق را به باطل نفروشد. حرف خلاف حقی نزند و کار خلاف حقی نکند. اگر جایی اشتباه می کرد، تصحیح می کرد. خوب، من کارهای اداری ایشان را انجام می دادم و بر کارم مسلط بودم. گاهی به نظرم می آمد که ایشان یک



■ شهید باهنر در مدرسه معصومیه کرمان

جایی مثلاً مطلبی را امضاء کرده که ممکن است بعدها مشکلاتی ایجاد کند، مطلب را برایشان توضیح می دادم و آقای باهنر می گفت: اصلاحش کن، چه کسی گفته اگر کسی اشتباه کرد باید روی اشتباهش بایستد؟ این جمله شهید باهنر معروف بود که در این گونه موارد به طنز می گفت: مرد آن است که حرفش دو تا شود! این جمله ایشان ناظر بر عدم پافشاری بر کار اشتباه و تصحیح اشتباهات انسان بود. من بارزترین صفت شهید باهنر را حلم و حوصله او می دانم. کمتر کسی حلم و حوصله و بردباری او را داشت. پس از شهادت آن بزرگوار، من در یک سخنرانی گفتم: شهید باهنر، دنیا را بر دین خودش مقدم نداشت و هیچ وقت حق را به باطل نفروخت. خداوند بر درجاتش بیافزاید.

کتابخانه: از این که وقت گرانبهایتان را در اختیار ما گذاشتید سپاسگزاریم. دکتر نخعی: من هم از شما سپاسگزارم

تعادل طلائی

گفت‌وگو با:
مهندس مهدی کلهر

باهر را به عنوان الگویی از مسلمانی با تعادل طلائی از جمله و ایمان می‌شناسند. آنچه در این می‌خوانید حاصل این دیدار است. دکتر این نکته نیز به‌صورتی که طبق روح کیهان فرهنگی قرار بود در آغاز هر گفت‌وگو در دست‌نویس به‌صورتی که با مصاحبه‌شونده‌ها در نظر گرفته می‌شد و اگر این گفت‌وگو خارج از این روح است، به عین چاپ و در کیهان فرهنگی ایشان در روزنامه شماره ۱۹۴ کیهان فرهنگی است.

استاد مهدی کلهر، چهره نام‌آشنای عرصه فرهنگ و هنر کشور، در سفر و حضر، مسافرت‌ها و روزهای فراوانی پیش از بعد از انقلاب در قم در کنار شهید باهنر بود و خاطرات و یادایی از آن شهید در سینه دارد که در این گفت‌وگو با هم‌صحبت می‌نویسیم. او دعوت ما را برای این گفت‌وگو با لطف و مهر بی‌پایان هیشگی خود پذیرفت. استاد کلهر از جمله کسانی است که سال‌ها پیش از انقلاب، دکتر



به‌آشنایی ام با کسانی مثل مرحوم رجایی و باهنر مربوط می‌شود. البته، مرحوم باهنر بیشتر این حرف به این معنا نیست که در رجال انقلابی آن روز چنین افرادی نبودند، حتماً بوده، ولی به علت شناخت زیادی که از مرحوم باهنر دارم، اگر از من پرسند از میان رجال معاصر چه کسی کاملاً از دو بعد علمی و ایمانی به یک تعادلی رسیده بود؟ من باهنر را ذکر می‌کنم.

کیهان: اولین دیدارتان با شهید باهنر چگونه صورت گرفت؟

مهدی کلهر: من اولین بار آقای باهنر را در دفتر نشر فرهنگ اسلامی دیدم. آن موقع من اولین زندانم را در رابطه با مسایل سیاسی رفته بودم. بهانه دیدار ما هم ظاهراً نوشته‌ای بود که آقای باهنر قبلاً آن را دیده بود. بنا بود دیدار ما یک جور آشنایی باشد که ادامه پیدا کند.

کیهان: می‌خواستید آن نوشته را در دفتر نشر فرهنگ اسلامی چاپ کنید؟

مهدی کلهر: نه، آن موقع می‌دانستم که آن نوشته چاپ نمی‌شود. آن متن، متنی نمایشی بود که رنگ سیاسی هم داشت.

کیهان: این ملاقات مربوط به چه سالی است؟

مهدی کلهر: دقیقاً نمی‌دانم، شاید مربوط به سال ۵۴ یا ۵۵ باشد. آن موقع هم دفتر نشر فرهنگ اسلامی در خیابان باریکی موازی با خیابان تخت جمشید قدیم و

مهدی کلهر: خیلی از آدم‌ها در شرایط عادی هم متعادل نیستند، ولی آقای باهنر و رجایی در شرایط غیر عادی هم متعادل بودند و این خیلی مهم است. عظمت آنها در این بود که در سخت‌ترین شرایط، آرامش داشتند و این آرامش آنها به دیگران منتقل می‌شد.

و گروهی که من با آنها ارتباط داشتم، خیلی متفاوت بود. با آدم‌ها و محیطی که در آن تربیت و بزرگ شده بودم.

کیهان: این جریان مربوط به چه سالی است؟

مهدی کلهر: تقریباً حدود سال‌های ۴۸ به بعد. البته من برای ورود به کار نمایش و تئاتر توسط برادرم حاج آقا مجتبی از حضرت امام (ره) استفاده کرده بودم و به صورت فردی برای این قصه مجوز داشتم، گرچه در آن شرایط، از یک منظر دیگری به زندگی، دوران طفولیت، خانواده و دوران دبیرستانم نگاه می‌کردم و دیگر نه تنها روحانیت سستی و متدینیتی که می‌شناختم برایم جاذب نبودند، شاید خیلی جاها برایم دافع هم بودند و می‌توانم بگویم تولد دوباره من در بعد مذهبی و ایمانی تا حد زیادی

کیهان: جناب کلهر! در گفت‌گویی که سال ۸۱ با هم داشتیم و در ویژه‌نامه شماره ۱۹۴ کیهان فرهنگی به چاپ رسید، خاطره جالب و مهمی از شهید باهنر برایمان نقل کردید و فرمودید که در سال ۵۵ بین شما، شهید باهنر و چند نفر دیگر، این بحث مطرح شده بود که برای شرایط خاص و انقلابی، باید نیروی نظامی و چریکی تربیت شود. به همین خاطر در سال ۵۶ زمینی را در جاده تکابین در محل دره ۲۰۰۰ خرابه بودید تا در یک جای دور از دسترس و ظاهراً تحت پوشش ساخت و ساز مدرسه و حمام برای روستاییان و یک محل استراحت، به تربیت نیروی نظامی برای شرایط انقلابی پردازید تا در شرایط خاص از آنها استفاده کنید. در ادامه این یادآوری، می‌خواهیم از ابتدای آشنایی‌تان با شهید باهنر برایمان صحبت کنید.

مهدی کلهر: بسم الله الرحمن الرحیم. اجازه بدهید بچشم‌ها را یک مقدمه‌ای شروع کنم. من با فاصله کمی از فوت پدرم، از یک دنیای بسته و خیلی مذهبی، چه از نظر خانواده و چه از نظر دبیرستان، یکباره وارد یک محیط هنری خیلی لایتیک یا ضد مذهبی مثل دانشکده هنرهای تزئینی شدم. آن زمان به خاطر این که می‌خواستیم کار نمایش را دنبال کنیم، به کاخ مرکزی جوانان می‌رفتم. بعد هم وارد کارگاه نمایش شدم. آن موقع اصلاً محیط

طالقانی امروز بود و ساعت ملاقات هم به خاطر حفظ اصول کار سیاسی، دیروقت شب انتخاب شده بود. ما آن موقع یک ساعت همدیگر را دیدیم.

کشیان: از زبانی شما از شخصیت دکتر باهنر در ملاقات اولیه چه بود؟

مهدی کلهر: آقای باهنر به قول فرنگی‌ها، آدمی «منوتون» یا یکتواخت بود. خیلی صبور بود. خیلی مستقیم به هر دو معنا بود، هم با صداقت و صراحت و هم به معنی بااستقامت. شخصیت‌اش خیلی برایم جالب و جاذب بود. رابطی که قرار بود ما را به هم معرفی کند، آدم شوخی بود که اصلاً شخصیت‌اش برخلاف شخصیت آقای باهنر بود. بعد از آن ملاقات، من بافاصله کمی جذب آقای باهنر شدم، به حدی که پس از آن، هر وقت قرار بود ایشان به سفر بروند- و غالباً این سفرها در ارتباط با آن برنامه‌ای بود که در دهره ۲۰۰۰ تنکابن داشتیم- من همه کارهایم را بدون تردید رها می‌کردم و با ایشان به سفر می‌رفتم. آن زمان من با اختلاف سنی که با آقای باهنر داشتم و هنوز جای پدر در ذهنم خالی بود، جذب آقای باهنر شدم.

کشیان: آن زمان آقای برقمی را هم می‌شناختید؟

مهدی کلهر: اتفاقاً خاطره‌ای که می‌خواهم برایتان بگویم، به ایشان هم مربوط می‌شود. درست یادم هست در یکی از سفرها که به شمال می‌رفتم دوست مشترک من و آقای باهنر، یعنی آقای سیدرضا برقمی رئیس دفتر نشر فرهنگ اسلامی هم همراه ما بود. باز یادم هست، آن موقع، ما پس از ۲۴ ساعت کار سخت، قرار بود به شمال برویم و تفریح کنیم. نزدیک ظهر در شمال بحث ما این بود که ناهار چه بخوریم؟ آقای برقمی گفت: ماهی اوزون برون بخوریم! من براساس سابقه ذهنی که داشتم و می‌دانستم که اوزون برون حرام است، گفتم: اوزون برون حرام است، شما که روحانی هستید چطور می‌خواهید بخورید؟! دکتر باهنر هم حرف مرا تأیید کرد و گفت: من هم اینطور می‌دانم و نمی‌خورم. آقای برقمی با آن روحیه‌ای که داشت شروع کرده به شوخی و خنده و گفت: من فکر می‌کردم با چند نفر تحصیل کرده روبه‌رو هستم! اصلاً اینطور نیست. خب، با این که سفر ما سفری کوتاه با هدف تحقیقاتی نبود و دوست نداشتیم وارد یک موضوع جدی پردرد سر بشویم، ولی آقای باهنر پیشنهاد آقای برقمی را پذیرفت و تمام برنامه ما به سمت یک پژوهش عملی روی ماهی اوزون برون چرخید و این درسی برای من بود.

کشیان: بنابراین، باید می‌رفتید و ماهی اوزون برون هم صید می‌کردید.

مهدی کلهر: بله همین کار را کردیم و ماهی‌گیری را دیدیم و باید منتظر می‌ماندیم تا تور از دریا بیاید و این اتفاق روز بعد افتاد. آقای برقمی ماهی اوزون برون را گرفت و دست مرا از سر ماهی تا دم آن کشید؛ احساس کردم مثل خواب فرش نرم بود و برعکس آن که دست کشیدم،

احساس کردم مثل سمباده زیر است و فلس‌ها می‌خواهند دستم را پاره کنند! آقای برقمی گفت: بین! قرار که نیست فلس ماهی بزرگ یا کوچک باشد. آقای باهنر گفت: درست می‌گوید: فلس به معنای بافت استخوانی روی پوست است و اصلاً شرطی ندارد که چه اندازه‌ای باشد. نکته جالب در این جریان این بود که وقتی انسان سال‌ها غذایی را- حتی به اشتباه- حرام بدانند و نخورد، به خوردن آن یکباره تمایل چندانی ندارد و یک حالت پس‌زدگی دارد. من آن موقع، به عکس‌العمل دکتر باهنر به عنوان برادر بزرگتری که به او خیلی علاقه‌مند بودم، خیلی دقت کردم ببینم چه خواهد کرد؟ ایشان آمد و گفت: می‌خوریم! جایی رفتم و خوردم. خب، من از مزه آن خوشم نیامد، ولی از این که می‌دیدم باهنر آدمی است که تا دیروز براساس یک الگو و چارچوبی یک چیزی را ممنوع و حرام می‌دانسته و حالا که آن وضع رفع شده، دیگر آن گذشته را با خودش نمی‌آورد، این برای من جالب بود. عجیب این که این اتفاق برای من دنباله هم داشت.

کشیان: منظورتان کارهای پژوهشی ماهی‌شناسی است؟

مهدی کلهر: نخیر، دنباله آن، وجه سیاسی اقتصادی قضیه بود. بعد از انقلاب، در خرداد سال ۶۰ من به عنوان نماینده نخست‌وزیر برای ملاقاتی با آقای احمد مختارامبو، مدیرکل یونسکو به خارج رفته بودم. آن موقع داشتند ما را از یونسکو اخراج می‌کردند.

کشیان: چرا؟

مهدی کلهر: به خاطر این که ما چند سال حق عضویت نداده بودیم. خب، جنگ بود و ما شرایط اقتصادی بدی داشتیم. من آنجا فرماندار بندرانزلی را در سفارت خودمان دیدم که آمده بود خاویار اوزون برون را بفروشد. در آن سال‌ها، وضع فروش خاویار ماهی‌تق و لُق شده بود و ما داشتیم مشتری‌های بین‌المللی مان را از دست می‌دادیم. البته ایشان نامه‌ای از شهید بهشتی برای این قضیه داشت، ولی خوب یادم هست که داخل سفارت ما می‌گفتند: اوزون برون حرام است. من آنجا خاطره قبل از انقلاب آقای باهنر و برقمی و خودم را نقل کردم و فضا را آرام کردم. باز چند سال بعد از شهادت مرحوم رجایی و باهنر، یک روز منزل یکی از اقوام بودم- مرحوم حسن سعید- ایشان نماینده آیت‌الله خویی در تهران بود. از دفتر حضرت امام به ایشان زنگ زدند و پرسیدند: نظر آقای خویی راجع به ماهی اوزون برون چیست؟ مرحوم آقای سعید به من گفت: کلهر! تو میدانی اوزون برون چیست؟ من اصلاً نمی‌دانم اوزون برون چیست. باز من آن ماجرا را مفصل برای او هم گفتم. کار منجر شد به این که ایشان با دفتر حضرت امام تماس گرفتند و گفتند: کلهر اینجاست و می‌گوید به عنوان یک شاهد اصرار دارم و قاطعانه به شما می‌گویم که ماهی اوزون برون فلس دارد و همین مقدمه‌ای شد برای آن کاری که مرحوم آقای احسان بخش با کمک شیلات

در شمال انجام دادند و بعد ماهی اوزون برون حلال اعلام شد. این برکت آن سفر کوتاه یک روز من با شهید باهنر و مرحوم برقمی بود.

جدای از آن، مرحوم سیدرضا برقمی در آن سفر برای ما تعریف کرد که چه شد که ماهی اوزون برون در گذشته برای ما حرام شد و این موضوع برای ما جالب بود.

کشیان: گویا در بنیاد تاریخ هم پژوهشی تاریخی در این باره داشتید، خوشحال می‌شویم که ادامه موضوع را هم بشنویم.

مهدی کلهر: قضیه این بود که در زمان ناصرالدین شاه، فردی ارمنی به ایران می‌آید و شروع می‌کند به اخذ امتیازهایی و از جمله امتیاز انحصاری صید خاویار شمال ایران را از شاه قاجار می‌گیرد. این شخص، یکی از استعمارگران بسیار زیرک بود. به نظر من سودی که او از این راه برد خیلی بیشتر از رویتر و دیگران بود. او با مشاورین زیرکی که داشت و یکی از آنها یک یهودی قفقازی بود، به این نتیجه رسیده بود که برای این که مردم، ماهی اوزون برون را صید نکنند، آن را حرام اعلام کنند، و می‌بینیم که به خاطر جهل و بیسوادی حاکم بر آن زمان



و عدم پیگیری مسئولان، نزدیک به نیم قرن، ماهی اوزون برون حرام اعلام شد. من تابلو دفتر او را در تهران، نزدیک میدان امام خمینی در خیابان چراغ‌گاز در بالا خانه‌ای دیده بودم. البته دیگر خود او زنده نبود و فرزندانش آنجا بودند. این اطلاعات تاریخی بود که مرحوم برقمی از این قضیه داشت و همانطور که گفتید برای کاری تحقیقی در بنیاد تاریخ به درد من خورد و این موضوع را تعقیب کردم.

کشیان: بعد از آشنایی و دوستی تان با شهید باهنر، معمولاً درباره چه مسائلی بیشتر بحث و گفت‌وگو داشتید؟

مهدی کلهر: اجازه بدهید در این ارتباط خاطره‌ای برایتان بگویم. قبل از انقلاب، آقای باهنر یک ماشین بنز ۱۹۰ سفید دست سوم یا چهارم خریده بود. یادم هست یک روز قرار گذاشتیم برای رفع خستگی به شمال برویم، در آن سفر، با مرحوم دکتر مشیری، آقای سیدرضا برقمی و آقای دکتر باهنر همراه بودیم، فکر می‌کنم آقای مهدیان هم بود.

از اول مهر قرارمان این بود که در آن سفر دیگر حرف سیاسی نزینم و چند روزی را در شمال فقط گردش کنیم، ولی عملاً اینطور نشد. از جاده کرج بحث سیاسی ما شروع

شد من خیلی اصرار داشتم به آقای دکتر باهنر بقبولانم که بدنه حکومت شاه ترک برداشته و با یک تکان ریختنی است، ولی ایشان میخواست مرا مجاب کند که اصلاً این جور نگاه کردن به یک حکومت پلیسی فوق العاده مثل حکومت شاه اشتباه است. این سفر گذشت، تا این که در اصفهان حکومت نظامی اعلام شد. من آن موقع در جنگل های شمال، در همان دره ۲۰۰۰ تنکابن بودم و از طریق یک رادیو ترانزیستوری این خبر را شنیدم. به سرعت خودم را به تهران رساندم. در یک بعد از ظهر، آقای باهنر را در تهران ملاقات کردم. یک قرار داشتیم و باید به اصفهان و شیراز می رفتم و آقای باهنر خیلی نگران من بود. من خیلی خوشحال بودم و می گفتم آن اتفاق افتاد و آن تکان داده شد و ترک دارد باز می شود و دیوار می ریزد. عصر همان روز، من راهی اصفهان شدم و کارهایم را آنجا انجام دادم و به تهران برگشتم و دوباره به خاطر کاری که داشتم به شیراز برگشتم. در همین فاصله، یکی از علمای شیراز - مرحوم طاهری، پسر خانم - فوت کرده بود و فرصتی پیش آمد که من با استفاده از تجربه ای که از مراسم تشییع جنازه پدرم داشتم، با کمک آیت الله دستغیب، با بردن جنازه به داخل بازار، مراسم را به یک تظاهرات انقلابی در شیراز تبدیل کنم. آن زمان ساواک شیراز، یکی از قوی ترین ساواک های ایران بود و شخصی به نام «جوان» رئیس آن بود. البته بعد از تظاهرات شیراز، من دیگر مخفی شدم و بعد هم به تهران برگشتم و یادم هست که ۲۳ رمضان بود و آن موقع در توزیع تعدادی از اعلامیه های حضرت امام در شمال تهران شرکت داشتم.

کتابخانه: تشخیص شما درباره ترک خوردن دیوار حکومت پهلوی در سال ۵۶ و فروریختن قریب الوقوع برج و باروی آن رژیم، مبتی بر چه چیزی بود؟

مهدی کلهر: آن تشخیص برای من یک چیز حسی بود. یادم هست که بعد از پیروزی انقلاب، حزب جمهوری اسلامی در کانون توحید در خیابان پرچم تشکیل شده بود. یک روز که من به سمت حزب می رفتم تا دیداری با آقای بهشتی داشته باشم، در راه آقای دکتر باهنر که از حزب می آمد. مرا دید. ایستاد و علامت داد و پیاده شدیم. آقای باهنر تا مرا دید، بعد از سلام با تعجب گفت: کلهر! کی باور می کرد حکومت شاه به این زودی و به این سرعت بریزد؟! بعد، یک لحظه خودش گویا آن سفر شمال را یادش آمد، خندید و گفت: تو از کجا فهمیده بودی؟ من واقعاً نمی دانستم چه باید بگویم. آن تشخیص، همانطور که گفتم، یک چیز حسی بود، البته برای خودم نشانه هایی داشتم، نشانه شناسی کرده بودم، ولی نه در حد آن چیزی که بتوانم شرح کنم.

کتابخانه: بعد از پیروزی انقلاب هم با شهید باهنر ارتباط داشتید؟

مهدی کلهر: بله، بعد از انقلاب ما ارتباط کاری هم پیدا کردیم. اتفاقاً اوایل انقلاب، وقتی من به آموزش و پرورش رفتم، محل کارم اتاقی بود در ساختمان شماره ۴

آموزش و پرورش، گفتند: شهید باهنر قبلاً در همین اتاق و روی همین صندلی که شما نشسته ای می نشسته. البته ما به خاطر شرایط کاری سخت، کمتر آقای باهنر را در آن ساختمان می دیدیم، ایشان تنها در جلسات کتاب های درسی با ما سر می زد و از نظریاتشان استفاده می کردیم. یادم هست برای تألیف کتاب های درسی هنر در سال ۵۸ از ایشان کمک می گرفتیم و نظریات جالبی از ایه می کردند.

کتابخانه: جناب کلهر! در شروع گفت و گو، تصویر جالبی از اولین ملاقاتتان با شهید باهنر ارائه کردید، در سال های بعد و در پایان راه، ایشان را چگونه دیدید؟

مهدی کلهر: خب، من پس از اولین ملاقاتمان در دفتر نشر، ۵-۶ سال با شهید باهنر ارتباط داشتم و تقریباً از همان اوایلی که با هم آشنا شدیم، یک فعالیت مشترک سیاسی فرهنگی در کنار هم داشتیم. آقای باهنر جای برادر بزرگ من بود.

کتابخانه: در یک سال هایی انسان نیاز دارد از کسی سؤالاتی را پرسد. کسی که شرح صدر و بزرگواری خاصی در او سراغ داشته باشد. من در مصاحبه هایم همه جا از باهنر به برادر بزرگ تعبیر کرده ام. اغراق هم نیست و هنوز هم این اعتقاد را دارم. یک ماه قبل از انفجار نخست وزیری، یک روز آقای باهنر به من گفت: کلهر! تو برادر حاج آقا مجتبی هستی؟ گفتم: بله.

کتابخانه: یعنی تا آن زمان ایشان نمی دانست که شما برادر حاج آقا مجتبی و حاج آقا مرتضی هستید؟

مهدی کلهر: نخیر، به ایشان نگفته بودم و وقتی فهمید، خیلی به هم ریخت و پرسید: چرا به من نگفتی؟ من خندیدم و گفتم: چرا باید می گفتم؟ ببیند خیلی او آدم ها در شرایط عادی هم متعادل نیستند، ولی آقای باهنر و رجایی در شرایط غیر عادی هم متعادل بودند و این خیلی مهم است. عظمت آنها در این بود که در سخت ترین شرایط، آرامش داشتند و این آرامش آنها به دیگران منتقل می شد. من فکر می کنم بزرگتر از واقعه هفتم تیر در دنیا برای هیچ انقلابی اتفاق نیفتاده باشد، آن روز من نزدیک به ۹ ساعت با آقای باهنر در خیابان ها و بیمارستان های تهران و پزشک قانونی بودم، و ذره ذره حرف و حرکاتش را زیر نظر داشتم، چون برایم مهم بود. او برای من حکم مرشد را داشت. متأثر بود ولی ذره ای تزلزل در او ندیدم. آنچه از شهید رجایی و باهنر برایم به یادگار مانده، استواری آنها در شرایط دشوار بود و فکر نمی کنم چیزی توانسته باشد در زندگی تعادل باهنر را به هم بزند.

کتابخانه: جناب کلهر! چه زمانی از شهادت دکتر باهنر و آقای رجایی باخبر شدید؟

مهدی کلهر: سال ۶۰ اتفاقاتی رخ داده بود و من از قدیم یک کسالت خونی داشتم و بعد از هفتم تیر، این کسالت خیلی شدید شده بود و من آن زمان را از لحاظ جسمی روزهای سختی داشتم. بعد از ظهرهای خوابیدم و شب ها خیلی کم می خوابیدم. هشتم شهریور بود که خواب دیدم

امام خمینی در اتاقی نشسته بود و پسر بچه کوچکی مرتب از سر و کول ایشان بالا می رفت و امام عصبانی بود، اما شیطنت های این بچه را تحمل می کرد، من کنار در اتاق نشسته بودم و ناراحت بودم که چرا امام این بچه را از خودش دور نمی کرد. آخر هم این بچه باعث شد که عمامه امام از سرش بیفتد و من از خواب پریدم. خیلی نگران بودم. هنوز خودم را جمع نکرده بودم که تلفن زنگ زد. یکی از مدیران من بود که آن موقع در مرکز سینمایی بود. سلام کرد. از لجه اش او را شناختم، بدون مقدمه پرسید: از آقای رجایی چه خبر؟ من فهمیدم که آن خواب من باید ربطی به این سؤال او داشته باشد، گفتم: هیچ، خبری ندارم. گفت: درباره این انفجاری که در شورای امنیت بوده، خبری نشنیده ای؟ و وقتی من موضوع را پیگیری کردم، متوجه شد که من واقعاً خبری ندارم، سعی کرد که بگوید چیزی نیست. ولی من فقط سراغ رجایی و باهنر را می گرفتم. خودم هم نمی دانستم چرا؟

کتابخانه: تو کجایی؟ گفت: دفتر خبر صدا و سیما. من معطل نشدم، لباسم را پوشیدم و به طرف نخست وزیری رفتم، خب، فضا همان فضایی بود که در فیلم های خبری دیده اید. گفتند آقای بهزاد نبوی گفته که آنها بیمارستان هستند و حالشان خوب است. آن شب هم یادم هست که آقای بهزاد نبوی از تلویزیون صحبت کرد و گفت: اینها حالشان خوب است، مثل این که می خواستند به مردم دلناری بدهند. خبر شهادت را مردم خودشان دریافت کردند. من حال درستی نداشتم، باین حال صبح هم به نخست وزیری رفتم. یکی از دوستان آموزش و پرورش را دیدم که آن موقع در نخست وزیری کار می کرد. گفتم: ما این جوری به شما تحویل دادیم؟! گفت: ما بالاخره آنچه که باید انجام می دادیم، انجام دادیم و باز این اتفاق افتاد!

کتابخانه: جناب کلهر، سپاسگزاریم از این که اجازه دادید لحظاتی در حضورتان باشیم، سؤال دیگری باقی نمانده، اگر خودتان مطلبی را لازم می دانید بفرمایید.

مهدی کلهر: من دو نکته را به این بحث اضافه کنم، بعد از شهادت مرحوم رجایی و باهنر در هشتم شهریور، با فاصله یک ماه من به حج رفتم و بعد از حج، شروع کردم به طواف مستحبی برای آقای رجایی و باهنر. من در آن طواف باهنر را دیدم، ابتدا فکر کردم شاید تصور می کنم، یا خواب می بینم، ولی دیدم نه، خود ایشان است. با همان لباس عادی هم بود. در یکی از چرخش ها و طواف ها بود که او را گم کردم، ولی طواف را تا آخر رفتم. این موضوع را برای یکی از دوستانم تعریف کردم، او حال مرا نمی دانست، شاید حمل بر جنون کرد! موضوع دیگری که می خواهم بگویم این است که من پس از شهادت رجایی و باهنر، تا مدت ها هر وقت دلتنگ می شدم یا به هم می ریختم، به مزار شهید باهنر و شهید رجایی می رفتم و آرام می شدم.